

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228875

UNIVERSAL
LIBRARY

﴿ ترجمه حقایق الکلام فی تاریخ الاسلام بنام ﴾

— ۵۵ —

(تاریخ بدایع)

در تاریخ بدایع در دار الخلافه استانبول نزدیک باب عالی در جاده ابو السعود در مطبع (محمود) بک طبع شده است . اگر کتاب مستطاب مذکور بمر مترجم مهور نباشد اعتبار نباید فرمود . چنانچه ما بعد از تمام و اختتام حقوق طبع و نشر آن با نفع ایام اسلام که بدستاری بعضی ذوات کرام در دار الشفقه پرورش یافته تحصیل علوم و تکمیل فنون و تهذیب اخلاق و دفع شقائی و نفاق سرگرم می باشند خواهیم گذاشت . امیدوارم بر آنست که آن رجال ستوده خصال که در حقیقت حال دنیسارا مزرعه آخرت دانسته باستحصال رضای ایزدمعال بجهت تسهیل وجه معیشت بیمارگان پریشان حال دامن جود را با مال و منال مالا مال ساخته در اجرای انعام حسنه و ایفای اعمال مستحسنه مانند سفال پاشیده موصال گروه (السابقون السابقون) استعجال نمایند از حال محرومان ایام مذکور نیز تغافل و تجاهل نخواهند فرمود .

﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾

ستایش و نیایش مر مبدعی را سزده که نقاش قدرتش صحیفه زمین را
باشجار و ازهار کونا کون و انهار و احجار بوقلمون و انواع حیوانات
عالی و دون مشحون. و بهزاران هزار قنادیل انجم کبئی افروز منور
و مزین ساخته و چنانچه نوع انسانرا باحسان قوه ناطقه بر جمیع
حیوانات امتیاز بخشیده است افرادش رانیز بعطیه خرد و ذکا
و فضل و دها بر یکدیگر فضیلت داده. و درود نامحدود بر جمیع
انبیاء عظیم الشان باد که بوحی و الهام جناب یزدان مشرف شده بندکان
ناآوارا با موعظه حسنه از بادیه ضلالت بر آورده براه راست دعوت
نموده اند. بعد ازین بر ضمیر منیر هنروران صاحب تدبیر مخفی نماند که
درین ایام بعضی ذوات کرام شبدریز کلام را بمیدان فصاحت و بلاغت
بدین وجه جولان داده بیان نمودند که اگر چه از قدیم الایام موافق
عادت ابنای زمان بسیاری نوع انسان زندگانی دراز را از دل و جان
ارزومی نمایند. مگر بحکم (فرد) الناس فی الارض کالاشجار
قام بها. حلو و مر و معوج و معتدل. از سبب اختلاف طبایع بعضی
از ایشان تنها برای خوردن و نوشیدن و خوابیدن و پوشیدن و در
ایفای لذایذ نفس کوشیدن. و گروهی نیز بجهت استحصال رتبه
و نشان و افتخار نمودن بر ائمال و اقربان و آزدن مظلومان و زیستن

بمال دیگران. و طایفه نیز برای طاعت و عبادت و تحصیل مراتب اهل سعادت طول حیات را می خواهند. فاما بالفرض اگر افراد طایفه نخستین مدت هزار سال هم زندگانی کرده همواره بعیش و عشرت روزگار بگذرانند. با این همه بعد از وفات بمرور ایام دهان و چشمان ایشان با خاک پر شده باز کم نام و بی نشان میگردند (بیت) چو اینست حال دهن زیر کل. شکر خورده انکار یا خون دل. گروه دوم یعنی افراد طالبان درجه بلند هم روزی چند با زینت و زیور اطفال پسند با افتخار رفتار نموده و آخر الامر با انقلاب روزگار با خاک هموار شده از ایشان هم یاد کاری پایدار نمی ماند. لاجرم فیلسوفان خردگیش و خردمندان عاقبت اندیش بعطایای عاریت این روزگار غدار غره نکشته پیوسته توسن بدلکام نفس نافرجام را بتازیانه صبر و عنایم ساخته و در میدان بی پایان تحصیل فضل و کمال جولان داده و به شقت تمام دامن دلارام معارف انسانی را بدست آورده گاه بموجودات بی غایات موالید ثلثه بچشم امعان نظر انداخته و در هر ذره نیز که بی وجود خورده بین صورتش وجود نمی پذیرد قدرت قاهره و حکمت بالغه الهیه را مشاهده نموده کلام سعادت فرجام (سبحانک ما خلقت هذا باطلا) بی اختیار بر زبان می رانند. و گاه اجرام علویه را باالات حکمیه دریافته چندین هزار افتاب عالمتاب را می بینند که با سیارات خود بفرمان جناب یزدان کر فرمان برداری را بر میان بسته چون پرکار در کار می باشند. و جسامت کره ارض را بنسبت عوالم بی پایان مانند ذره حقیر دیده و در بحر حیرت مستغرق گشته نعره (ماعر فناء حق معرفتک) بر آورده از کمال ذوق روحانی از وجود این جسم فانی نیز بیخبر میگردند. و گاه بمطالعه کتب تواریخ از

از اخبار و رفتار و کردار و اطوار گذشتهگان آگاهی یافته و گویا با ایشان همجلس بوده و از آن زمان تا هنگام خود زندگانی بسر می بردند. و چنانچه بعضی خردمندان کامل از تحصیل چند لسان بچای چند نفر شیرین زبان قائم میگردند. مردمان نیک کردار نیز از مطالعه کتب سیر و اخبار و آثار نوادر روزگار بمضمون حکمت مشحون (شعر) ایس بانسان و لاعاقل. من لایعی التاریخ فی صدره. من دری اخبار من قبله. اضااف اعمارا الی عمره. حیات خود را فراخور جد و جهد مضاعف میگرداند. و گاه گاه آثار کوهر آسا و اخبار روح افزا و ابکار افکار هوش ربا انشا و املا نموده چون متاع کرانها برای انتفاع پیر و برنا کذاشته نام نیک را در جریده روزگار پایدار میگذارند. بنابرین امید و اثق بر آن داریم که این کتاب مستطاب بنام (حقایق الکلام فی تاریخ الاسلام) را که دولتمآب جناب صبحی پاشا که یکی از وزرای کرام دولت علیه عثمانیه است بزبان عذب البیان عثمانی تألیف فرموده و بهزار جد و جهد اخبار و آثاریکه باسلام تأثیر تمام دارند تحری نموده و علی طریق الاختصار بوجهی احسن درودرج کرده و بشمع تحقیق و تدقیق دروغ بی فروغ اهل غرضرا از میان برداشته و مانند صبح صادق بروشنایی کلام راست انجام اطراف و اکناف جهانرا چنان روشن گردانیده که بمجرد ظهوران باندک زمان در فرنگستان بزبان مجار و جرمان ترجمه شده و بنام مؤلف مشارالیه با احترام تمام تحسین نامه هارا فرستاده اند. اگر شما نیز از بزبان فصاحت بیان فارسی وارد و ترجمه نماید هر آینه اهل هندوستان و افغانستان و خراسان و ایران و توران و کردستان نیز مستفید میگردند. و بسیاری قدر دانان از دعای خیر هم فراموش نمی فرمایند. و تشنگان

اخباردار الخلافه نیز بآب زلال مأل این کتاب مستطاب سبر و سیراب خواهند شد. پس این بنده کمترین یعنی صاحب امتیاز اخبار دار الخلافه اسکندر موافق فرمایش احباب ذوی الالباب مفهوم کتاب (حقایق الکلام فی تاریخ الاسلام) در سنه یک هزار و دو بیست و نود و هفت هجرت سنیه از ترکی بفارسی عباراتی روشن بیان بی استعمال صنایع ترجمه کرده نامش را (تاریخ بدایع) نهادم . و فهرستش را نیز در نهایت کتاب ثبت کردم . و از تقریضه‌انیر تنها تقریض جناب فضیلت‌آب حاجی عبدالقادر افندی که یکی از فضلی بغدادست از سبب اختصار بیابین درج کرده بمقصد اصلی رجوع نمودم تا باعث ملالت خواننده و شنونده نگردد و بالله التوفیق

تقریض حاج الحرمین الشریفین المشار الیه

سکندر منشیء دار الخلافه * که مشهور است همچون مشک نافه
 زرتی این کتاب پاك تسطیر * بالفاظ دری فرموده تفسیر
 که تا تاریخ را تاریخ گفتند * بعالم این چنین دری نسفتند

مرا از تکالیف و صنایع

مؤرخ شد بتاریخ بدایع



﴿﴾ بسم الله الرحمن الرحيم ﴿﴾

خدایا آثار قدرتت بوجود ذات مقدست دلیلیست ظاهر
و انتظام عوالم بی پایان نیز بصنع و تدبیر حکیمی مبدع برهانیت باهر
چنانچه بو حدانیت ذاتت اعتراف نمودن از طبیعت ادراک
و طبع دراک دوراست. بر یکا نکیت نیز متفق نشدن نوع انسان
نکته دان از قوه امکان بیرون و مهجور. لاجرم هر مؤمن دلاکاه
که پروانه نور الوهیت و سوخته آتش محبت تست برای اثبات
و حدانیت بدلیل و کواه احتیاج ندارد. چون این قرص خورشید
محدود بابعاد که در چشم عباد عظمت موهوم دارد و پیش آثار
نامتناهی قدرت جناب الهی بقدر ذره هم اعتبار ندارد و نور
درخشانش باثبات وجودش دلالت کالی می نماید. پس باثبات وجود
جناب واجب الوجود که خالق کون و مکان وافریننده موجودات
بی پایانست دلیلی از خارج جستن هر آینه کار جاهلان و نافیهمانست
آلهی اگر چه بمجرد مشاهده موجودات بی غایات وجود و حدانیت
و عظمت و قدرت الوهیت در چشم حق بینان ظاهر و نمایانست.
اما دانستن کنه ذات و رسیدن بغور صفات برای این بندکان

ناتوان البته عظیم الامکانست . خدایا چون فردا این ارواح ما که
 امروز از تجلی انوار قدرتت جدا و از لقای اقدس تو محروم شده اند
 ازین قالب مستعار رستگار شده و بدرگاه کبرای تو باز گشته در دریای
 نور و وحدانیت غوطه خوار خواهند شد باز هم کنه ذات را ندانسته
 در بارگاه الوهیتت حزن و الم اظهار خواهند کرد . پس این بندگان
 ناتوان خود را بشفاعت پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که
 رهنمای سعادت دنیا و عقبی است نائل فرما . و جناب شوکت مآب و قدرت
 انتمساب **عبد الحمید** خان ثانی را نیز که امروز بفیض و لطف
 تو بر مسند خلافت عظمی قرار گرفته بر یک قطعه زمین که بهترین
 تمامی روی زمین است حکمرانی می کند بتوفیقات صمدانیه خود
 مظهر کردان . آمین

تاریخ بدایع

« ترجمه حقایق الکلام فی تاریخ الاسلام »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در ابتدای ظهور پیدایش نوع بشر بکدام دین و آئین متدین بودند. درین باب علمای راسخین بعد از تدقیق فراوان و تحقیق بی پایان بمدلول منیف آیه کریمه آتی الذ کر چنان استدلال نمودند که قدیمترین دین ایشان توحید بود و بعد از آن بتعدد الهه قائل شده اند. آیه کریمه (کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه) یعنی ناس یک امت بودند. پس خدای تعالی پیغمبران مژده دهندگان و ترسانندگان را فرستاد (که سالکان طریق حق را بالطف خدا تبشیر و کراهان بادیه ضلالت را بغضب الله تنذیر نمایند) و با ایشان کتاب حق نازل فرموده. تادرمیان ناس در آنچه اختلاف کرده اند. با کتاب حق مبین حکم فرمایند.

نخستین اعتقاد باطله نجوم پرستی بوده اقوام پیشین آفتاب را پرستش می کردند. چون در زمان ظهور نوع بشر در روی زمین

بتقدم از مننه معارف و کالات انسانی که ادم را بحیرت حصول واصل کرد اند. هنوز در قوه بوده و یقین است که تا رهنمای توفیق باری رفیق نکردد. هر آینه بدلالات عقل ضعیف در بادیه ضلالت کمره کشته و درین عالم ظلمت اباد بقبس کم ضیای شعور بجهت تفریق حق و باطل کثرت و وسعت شئون و کائنات نیز حیولت مینماید. مثلا اگر چه انسان يك مبدع حوادث غیر متناهی را که بیدخل فعل و صنعتش بظهور می آیند درك هم نماید. با این همه فعل و صنع يك حکیم مبدع را بیکبار کی نیافته نظر امعان را باعیان و موجودات انداخته تحری می نماید. دران صورت هم نشو و نمای جمیع اجسام نامیه روی زمین را محتاج بوجود حرارت که عبارت از تعاکس شعاع خورشید است می پندارد. چون در فصل زمستان از انحراف اشعه بتعاکس خورشید ضعف آمده ارزاق و اوراق در مظموره کون بظهور حرارت موقوف می مانند. پس عقل قاصر انسانی افتاب جهات تاب را مبدع و مربی دانسته و در تدارك حوائج ضروریه وجود ضیاء را لایب می پندارد. و می بیند که نور بصر نیز که از هر چیز عزیز تر است. ان هم بمجرد غروب افتاب عاجز می ماند. پس بمشاهده این حال بر حسن نور و تجلی که در ذات نیر اعظم است فریفته شده در محبت قرص خورشید بدرجه مبالغه می نماید که بغیر از ان صناعی دیگر در تصورش راه نمی یابد. مگر بسدکان خواص الخواص بارگاه صمدانی که بشعاع شمع توفیق یزدانی راه هدایت یافته اند از اثر بمؤثر استدلال می کنند. و از کوكب بمکوكب انتقال. چنانچه در سماء صحف قرآن بلهسان کواکب دریه ایات بینات مانند شمس و ضاح و نور صبح فلاح ظاهر و نمایان است که ابراهیم

علیه السلام بصیرت نبوب و قوه قدسیه رسالت چگونہ (لا احب الالفین) را کویان و بسمت توحید باری پویان کردید. شعر (فاذا نظرت الى السماء بنظرة) (فاری السماء تدل انک واحد) (واذا نظرت الى الکواکب نظرة) (فعلى الکواکب للمکوکب شاهد) موافق مضمون شعر مذکور فی الحقیقه اگر بچشم بصیرت بر اعیان و موجودات نگاه انداخته شود.

بیشک و شبهه معلوم میگردد که ماورای موجودات یک خالق قدیم و یک مدبر حکیم موجود است.

حوادث روزگار و سیر اخبار متقدمین که قبل از طوفان بود. بسیلاب قهر ربانی ناپدید گشته از احوال انبیا یعنی از ابوالبشر ادم و شیث و ادریس علیهم السلام بجزان قصههاییکه در کتب مقدسه بیان شده اند. چیزی دیگر بما واصل نشده است. و در تواریخ هند و چین و سائیر زردشت بعضی از احوال عالم که بقید قلم آمده اند. عبارت از خرافات بوده و چیزی که شایان اعتماد باشد در آن هم ندارد. قصص انبیای متقدمین و اخبار ملوک و سلاطین بعضی قطعهای افریقا و آسیا که در تورات شریف بیان شده اند. اگر چه شایسته اعتماد هم باشند. اما چون آن هم بمناسبات و مراودات بنی اسرائیل منحصر هستند. بنابراین از آن هم بدرجه کفایت چیزی استفاده نمیگردد. چون مقصد ما اساس دین اسلام و تاریخ اسلام است. پس برخی از دیانت ملل پیشین و اساس دیانت که عبارت از وحدانیت است. و اعتقاد جمیع ملل و اقوام را بیان نموده بر حق بودن دین اسلام در انظار

جميع ملل باشواهد يقينيه اثبات مي كينيم . ومن الله التوفيق وهو نعم المولى
ونعم الرفيق .

چون شعوب و قبائل بنی آدم تکثر یافت . و رفته رفته
بروی زمین منتشر گشته و از سبب اختلاف منافع و احتیاج رقیب
یکدیگر شده برای محافظه نفس و منافع ذاتیه قدم نزع را در میدان
و غنایاده عاقبت الامر در میان ایشان خونریزی فراوان بوقوع آمده و حال
اول ایشان که عبارت از رقابت بود . اهسته اهسته بکین و عداوت
مبدل گشته و بدوری و جدائی قرار داده و در عادات و اطوار
و افکار و کردار و مشابعت و رفتار نیز انچنان ابا و استکبار ورزیدند که
دینیکه در میان شان رسوخ و استقرار یافته بود دران هم بدعت
های کونا کون و شعبهای بوقلمون احداث نموده و مخالفت و عداوت
را قوی تر گردانیده و معتقدان خود را بر دیگران مرجح پنداشته
برای حفظ منافع و اکمال حوائج خود دین را التي مخصوص ساخته
بجهت قتال دائمی سببی مستقل گردانیدند .

در اعتقاد های باطله اگر چه نخله قدیمه افتاب پرستی بود .
امادران خصوص هم هر فرقه بستاره پرستش نموده سبعة سیاره
را و دیگر ثوابت و اعیسان را نیز یکان یکان می پرستیدند . چنانچه
از اقوام عرب بنی حیر بخورشید و کنانه بماه و میسم درانه و لحم
و جندام بمشتری و قبيله طی بسهیل و قیس بشعراى بمانی و بنی اسد
بعطارد و همچنین مانند عزی ولات و منات چندین جهادات دیگر
را نیز پرستش می کردند . باین همه در زمان جاهلیت نیز ذواتیکه
بنور بصیرت هدایت یافته باشند . بسیار یافت می شدند .
چنانچه یکی از ایشان زید بن عمر و بن نفیل است که بشعراتی موحد

بودن خود را اعلان کرده است. شعر (اربا واحدا ام الف رب)
 (ادين اذا تقسمت الامور) (تركت اللات والعزى جميعا) (كذلك
 يفعل الرجل البصير) يعنى در هنگام انقسام احوال ايامن بيك پروردگار
 ويا هزار كرددگار پرستش نمايم. من لات وعزى را بگلى ترك
 كردم. واهل بصيرت هم چنين ميكنند.

بمرور ازمنه در روى زمين تصادف و تجربه كثرت يافته
 و رفته و رفته اهل بلاد شرق مدنيت را حاصل نموده و ملت صابئه كه
 از ملل قديمه بود هر چند بهياكل و اصنام عبادت هم ميكردند.
 با اين همه از نشو و نماى علوم و معارف مافوق جيع هياكل بوجود
 يك خداى حكيم و قادر لم يزل و مالك و مستقل نيز اعتراف ميكردند.
 وليكن از عبادت نجوم هم بيكارى اعراض نكرده مى گفتند.
 آنها در ميان خدا و بندگان اله واسطه شفاعت و سبب حصول
 مطلب هستند. فى الجملة بوحدانيت جناب پروردگار اقرار کرده
 مى گفتند. تصرف سيارات كه بزمن دارد. انهم بارادات خداست.
 و هر ستاره را با قليمى نسبت داده روى زمين را بهفت اقليم تقسيم
 و بر هر اقليم بحكمرانى سياره معتقد شده اقليم اول را بقر و دوم را
 بعطارد و سوم را بزهره و چهارم را بشمس و پنجم را بمرخ و ششم را
 بمشترى و هفتم را بزحل منسوب كردانيده بودند. و ازان هنگام
 تا زمان قريب جيع ملل كتب جغرافيه را نيز بر همين قاعده بنا کرده
 بودند. چون مرز بوم ملت صابئه بلاد شام و فنكه و مصر نزد يك
 بود و از سبب تجارت و جرمنافع در اقليم هاى مذكور صحبت و اختلاط
 شان بيشتر بود پس اعتقاد ملت صابئه تا سواحل بحر سفيد منتشر گشته
 و بعد ازان آهسته آهسته بلاد غرب نيز تجاوز نموده نخستين يونانيان

با وجود علم و معارف نجوم پرستی را قبول کرده و چندین اعتقاد باطله را نیز بران ضم و علاوه کردند. چنانچه در کتب خرافیه یونان مسمی به (میتولوجی) مفصلاً بیان شده است. ما باشوا هد یقینیه اثبات میتوا نیم کرد که دین یونان قدیم از دین صابئه انتحال شده است. چونکه اگر بمعابد قدیمه یونان و مسکوکات عتیقه ایشان نظر انداخته شود. حالات مذکور بیقین معلوم میتواند شد. یونانیان اقناب را (آیو لون) نام نهاده بصورت يك مرد برنا تصویر و در بعضی اوقات بصورت يك ملك در کر دونه چهار اسپ گذاشته و عطارد را (ارمز) یعنی (هرمز) تسمیه نموده و بر سرش دو پر گذاشته و در دستش عصائیکه بالایش ماری پیچیده باشد نهاده بصورت انسان رسم کرده و مریخ را (ارس) نامیده و بر سرش زره پوشانیده و بر سرش بیضه و در دستش نبره نهاده و زهره را بنام (آفرودیسیس) بصورت زنی زیبا که يك آینه خرد نگاه نماید تصویر کرده و نام مشتری (رفث) گذاشته بهیئت پیری مهیب تصویر نموده بیز دان های دیگر تقدیم میکردند. و زحل را نیز بنام (فرو نوس) یاد مینمودند. اگرچه در میان اصنام ایشان و اصنام صابئه از یکدیگر تا یک درجه مطابقت هم باشد. با این همه در صور و اشکال مخالفت تمام داشتند. ان کسانیکه تطبیق و تفصیل انها را میخواهند بکتاب (السرامکتوم) که از تألیف امام فخر رازیست مراجعت فرمائید چون بنی آدم در طبیعت عدم ثبات داشته بچیز جدید زود میل می نماید. پس برای نظام عالم و مهام امور بنی ادم تدبیر سبعة سیاره را کافی ندانسته بعضی اعیان و وهوم و اشخاص نامعلوم را نیز بران علاوه نموده و برای دریا و صحرا و فنون و جنون

و صنایع و وقایع و شراب و کباب و شکار و کشت کار و الحاصل برای همگی اعمال و افعال موجودات یکان یکان موکلان را تو هم تجسم کردانیده بنام ایشان نیز هیاکل و اصنام را ساخته پرستش مینمودند. بت تراشان در تصنیع اصنام بدرجهٔ مهارت حاصل کرده بودند که بت پرستان بحسن و تناسب بتهای تراشیده میل بیشتر نموده در محبت آنها انچنان بافراط و تفریط مبالغه بهم رسانیدند که اصل منشاء ایشان که عبارت از انجم پرستی بود. در میان عوام بکلی فراموش شده در هنگام احتیاج و تنگدستی بدان بتها که بدست خود ساخته بودند. تکیه و التجا و رزیده و چنین جادات را در ایقاع و اجرای خیر و شر مقتدر پنداشته و در بتخانها محرابها را بنا کرده در پیش کش نمودن هدایا و ذبایح بدرجهٔ مبالغه میکردند که مردمان را قربان نموده بلکه در بعضی اوقات اولاد خود را نیز برای اصنام فدا و قربان میکردند. هر چند در اصل اساس دین بر تو حید بود. ولیکن اهسته اهسته از مرکز انتشار تباعد و رزیده بمرور زمان بدعت های کونا کون و باطیل بوقلمون بوجود آمده در روی زمین باعث فساد و قتال گردیده است. و بعضی فرمانفرمایان ستمگر بیزدانان باطل رقیب کشته مردمان را پرستش خود جبر میکردند. و چون یکی از ایشان می مرد. چندین اسیران بیکناه را نیز بر قبرش قربان مینمودند. (در بعضی جاهای بلاد زنگبار که مدنیت ندارد. این عادت قبیح هنوز هم جاریست) از تفصیل مذکور معلوم شد که دین صائبه باطراف بلاد شرق و غرب سرایت نموده بشعبهای بسیار منقسم گردیده بود.

در زمان ماضی با مملکت توران و بلاد شرق اختلاط مردمان

دیگر بلاد نادر بوده در امور اعتقاد اجتهاد ایشان نیز بتوحید مستند بود . ولیکن در باب تحری حق براهای ناهموار رفتار نمودند . چنانکه زردشتیان با وجود اقرار وحدانیت جناب پروردگار دوشریک دیگر هم علاوه کرده مثلث ساختند . چونکه زردشتیان چنان بیان میکردند که جناب واجب الوجود بذات خود قائم بوده خیر را تفکر نمود ازان نور بظهور آمد . و شر را تفکر نمود ازانهم ظلمت حاصل شد . و نور خالق خیر و ظلمت هم خالق شر شده است . مانی هم بیک معبود اقرار نموده میگوید . وجود پروردگار خیر محض بود . مگر یکبار چنان تصور نمود که اگر شریکی داشته باشم چگونه میشود . ازین فکر ظلمت پیدا شده اله شر بظهور آمد . و نور را یزدان و ظلمت را اهرمن نام نهاده میگوید جمیع مخلوقات از امتزاج نور و ظلمت بوجود آمده است . چون یزدان اله خیر و اهرمن اله شر شده است . بنابراین معتقدان مانی نیز مثنی شده اند . و ازین دودین در ایران و توران شعبهای رنکار رنگ بوجود آمده و از یک طرف در میان ایشان نجوم پرستی نیز سرایت مینمود . اکنون در زمان مانیز در ملک هند و چین بسیاری نحل باطل موجود هستند که تفصیل آنها از صد کتاب ما بیرونست . اما چون اساس نحل باطل ادیان مذکور نیز بر توحید مبنی بود . پس تفصیل مذکور هم کفایت می کنند .

ما اکنون باز بمقصود خود رجوع نماییم . آیا مضمون صداقت مشحون ایه کریمه (کان النان امة واحدة) الخ که پیش ازین طراز دیباجه بیان شده بود . بتفصیلات حوادث مدلل ثابت گشته است یا نه . آری مانند خورشید درخشان ظاهر و باهر شده است . کلدانیان که از ملل قدیم بودند . ایشان هم موحد بوده و مسکن

و مأوی در میان نهر دجله و فرات داشتند . و ساکنان جزیره العرب که همسایه ایشان بودند . از سبب اختلاط و همنشینی ایشان موحد کشته و دیگر ساکنان جزیره العرب و یمن که با ایران و شام و مصر تجارت داشتند . ایشان هم بعقیده باطل بت پرستان متدین شده بودند . چون در زمان قدیم نیز هر سال قبائل عربستان بموسم معین بکعبه رفته حج میکردند . و در آن زمان کعبه معظمه عبارت از يك توده سنگ بوده و زوار عربستان باطراف همان سنگستان طواف و عهود و موافق را نیز در آنجا عقد میکردند . و در هنگام بازگشتن هر یکی از زوار بجهت یادگار از بیت العتیق سنگی را بر داشته و بوطن خود برده و عهد و میثاق را پدیش همان سنگ اجرا کرده تعظیم و تکریم آن بجای آورده و در سایر اوقات نیز همان سنگ را طواف نموده تقدیس و تحریم میکردند . مگر وقتی از اعیان مکه عمرو بن لخی برای تجارت بسوریه رفته و در هنگام عودت از طرف (بلقا) که در آن زمان از دیار عمالقه معدود بود مرور نموده دید که ساکنان بلقا بتهای تراشیده پرستش مینمایند . و چون قبایلش از مدت مدید بسنگهای ناتراشیده عبادت میکردند . پس پرستش اصنام را ترجیح نموده و بنام (هبل) صنی را بدست آورده و بوطن خود عودت کرده از آنجا کعبه نهاد . و دو صنم دیگر هم که بنام اساف و نائله تدارک کرده بود . یکی را بروه و دیگری را بصفا وضع نمود . و این عمل را اعراب دیگر نیز مستحسن پنداشته و آهسته آهسته بسیاری اوئان را تدارک نموده باصول صابئه بت پرست شده و کعبه شریف را تا ظهور دین اسلام يك بتخانه مکمل ساخته بودند . پس این حکایه را ملاحظه فرموده به بینید که منشاء ادیان مذکور تا چه درجه واهی و نامعقول بوده است .

بروجه سالفالبیان چون انتشار عقائد نحل باطل باعث شقاق و نفاق بنی آدم و سبب فساد و تضاد عالم گشت . پس در اطراف شرق انبیای عظام و در غرب حکمای حکمت فرجام گاه گاهی بظهور آمده خلق را بجانب توحید و حید دعوت میکردند . و بسیاری ایشان بپیچیده غدر ظالمان گرفتار شده بقتل هم میرسیدند . چون دعوت حکما بجز داز راه عقل و حکمت بود . پس ایشان از مشاهده قتل يك دو نفر ازین داعیه در گذشته خلق را در بادیه کراهی حیران و سرگردان گذاشتند . ولیکن انبیای عظام که بوحی الهی بدعوت مأمور بودند . از دعوی حقیق هرگز انحراف نور زیده و اگرچه چندین ذوات نبوت صفات باشکونجه های شدید شهید هم شده بودند . با این همه دیگر پیغمبران که بعد از ان می آمدند . علی الدوام بتبلیغ احکام ملک العلام بدل جان می نمودند .

چون اساس دین اسلام عبارت از تصدیق و حدانیت جناب خدا و پیغمبر بالحق بودن محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است . پس برخی از کتب مقدسه و وحی و معجزه نیز ببحث نماییم .

مسند مقدس نبوت بدو قسم منقسم شده است . یکی صاحب ملت یعنی انکسانیکه از جانب حق مستقل بکتاب و شریعت و یا بصحف الهیه آمده اند . ایشان را نبی مرسل میخوانند . دوم مؤید یعنی انکسانیکه تنها بجهت تأیید دین موضوع از طرف خدا مأمور شده اند . ایشان را تنهایی میکوبند . مقرر است که در روی زمین شقاق و فساد از اختلاف و تضاد بظهور می آید . و در طریق حق صلح و صلاح نیز از ائتلاف و اتحاد روی می نماید . انبیا و رسل علیهم

السلام مخصوص برای ممانعت انبای بشر از شقاق و فساد مأمور شده بنی ادم را بصلاح و فلاح دعوت میکنند. اگر از جانب حق مأموریت ایشان تنها برای دعوت باشد پس مخالفان را (وما علینا الی البلاغ) یعنی ما تنها به تبلیغ او امر الهیه مأموریم. بیان نموده اعراض میکنند. و اگر مأموریت ایشان بجهت صلاح و ارشاد باشد. پس بمنع فساد اصرار و الحاح بیشتر نموده منکران رسالت را که در بعث ایشان از جانب حقیق تصدیق نمیکنند. بآیات بینات و خوارق عادات الزام مینمایند.

ملل اهل کتاب چنانچه در کتب مقدسه ذکر شده است انبیای عظام را با معجزات و خوارق عادات تصدیق نموده اند. اگرچه یهودیان بر سالت عیسی علیه السلام ایمان آورده اند. اما آن عیسی را که گذشته است. تکذیب نموده میگویند ما او را بداز کشیدیم. چونکه او مسیح صحیح نبود. و اصل مسیح بعد ازین خواهد آمد. و الحاصل تا حال بقدمش منتظر هستند. اگرچه در تورات برای تشریف فرمودن حضرت مصطفی نیز بوجه آتی اشکارا بیان شده است که از ارض فاران که از ملحمات مکّه مکرمه عبارت از بعضی جبالست. برادرزاده شما بظهور خواهد آمد یعنی پیغمبریکه از نسل اسماعیل علیه السلام خواهد آمد. بدو اتباع نماید. اگرچه بعضی انبیای بنی اسرائیل نیز از تشریف فرمودن حضرت محمد تبشیر داده اند با این همه جمهور یهود درین باب هم انکار نموده اند. و بعضی از ایشان بعث فخر عالم را تصدیق نموده گفتند حضرت محمد نه برای دعوت یهود بلکه بجهت دعوت ملل دیگر که یهود نیتند. تشریف فرمود است. اگرچه نصرانیان تورات

شریف را قبول و انبیا را تصدیق کرده اند. اما در تصدیق رسالت محمد علیه السلام که در انجیل تشریف فرمودن آنحضرت از زبان حضرت عیسی نیز منصوص و موعود است تعند ورزیدند.

اکنون بطریق توطیئه مقصود . اعتقاد امت اسلامیة و علمای حنفیه را که در حق تورات و انجیل دارند . و اعتقاد و ارباب جهود و نصارا که در امر دین دارند . و اصول جمعیتها را که برای تأسیس دین نصارا منعقد شده بودند . علی طریق الاجال بیان می نمایم .

در معنی این آیه کریمه (و عند هم التورات فیها حکم الله) علما اختلاف نموده بعضی ازیشان چنان میگویند تورات عبارت از آن کلمات عشره است که حضرت موسی علیه السلام در کوه طور تلقی نموده بود . و بعضی اعتقاد بر آن دارند که کتاب معروف همگی تورات است . انکسانیکه بچشم اعمان تورات شریف را مطالعه میکنند . شبه ندارم که قول اول را ترجیح نمایند .

(بحث)

فرقیکه در میان مدلول آیه شریفه (و عند هم التورات فیها حکم الله) و آیه کریمه (و یحرفون الکلم عن مواضعه) مشاهده میشود . در حق آن علمای محققین از آیه اول استدلال نموده میگویند ممکن نیست که یهودیان کتاب شریف را که از جانب خدا نازل شده باشد بهوای نفس خود تبدیل گردانند و در حق تحریف نیز که در آیت ثانیه بیان شده است . میگویند در هنگام عودت یهودیان

از بابل که در انجا جلای وطن شده بودند . کاتبان جاهل نه بقصد بلکه از جهالت تحریف کرده اند . چونکه یهودیان در هنگام نفی مدت هفتادسال در بابل نشسته و درین مدت اسارت عیاشی فحول ایشان منقرض کشته و مفسرین ناتوان و نورس معنی تورات را چنانکه باید و شاید ندانسته در تفسیر و تأویل تحریف کرده اند هر چند تورات شریف عبارت از آن کلمات عشره است که اساس حکمت عملیه و الهیه برانست اما اسفار نیز کتاب نوامیس و شرایع و تاریخ مقدس انبیا و ملل قدیمه است که آنرا حضرت موسی که رسولی عظیم الشان است وضع کرده است .

تا که ملت یهود بدین و شریعت موسی علیه السلام تبعیت نموده بعدل و حقانیت حرکت میکردند . از یکطرف ملت و دولت ایشان تازمین فلسطین و سوریه و اناطول و جزیره العرب و عراق منتشر و از طرف دیگر توحید باری نیز ب بسیاری بلاد و دیار سائر و ساری شده بود . چون بعد از آن از سبب اختلاف در دین جهود بدعتهای رنگارنگ بظهور آمده بفرقههای بسیار منقسم گشتند و بسیاری شان از سبب صحبت و اختلاط با طوائف روم و یونان اصنام پرست شده و دین ابا و اجداد خود را ترک کرده و انبیا را که برای اصلاح حال شان می آمدند غدر و ظلم کردند پس احوال شان مختل و حکومت شان باغراض تقماینه معلل شده بکلی مندرس و منقرض گردید . و افراد ایشان نیز بذلت و مسکنت در اطراف و اکناف جهان پراکنده و پریشان گردیدند .

عیسی علیه السلام که قدمش در تورات شریف تبشیر شده بود . در عهد قیصر اغستوس و در زمان حکومت هر دوس که یکی از ملوک

یهود بود . در بیت لحم بدنیا تشریف آورده و در هنگام صباوت حضرت عیسی بعضی کرامات و خوارق عادات که از وی بظهور آمده بودند . باعث کین و تمور یهودیان گشته بود . بنابراین بجانب دیار مصر هجرت و بعد از وفات هردوس باز بوطن خود عودت نموده و بسیاری احوال غرائب اشتمال را اظهار و پییری را اشکار کرده و از بیت بطانه و ازدیکران هم یاری و امداد را طلب نموده بود . چون دوازده نفر بوی بیعت کرده در نصرت و امداد یافت شدند . پس بعنوان نصرانی نائل گشته دین رادین نصرانی وان دوازده کس را نیز حواریون تسمیه کردند . اگر چه بعد از آن عیسی علیه السلام دین را اعلان نموده و یهودیان را که عقیده شان مختل شده بود . بسلوک طریق نجات و تبعیت احکام تورات دعوت کردن گرفت . مگر از کلمات عشره تورات که یکی ازان برای تعطیل کار و بار یوم سبت بود . انرا بیوم احد یعنی روز شنبه را بروز یکشنبه تبدیل کرده و گوشت خوک را نیز که در تورات حرام بود . حلال نمود . پس این ماده بر طبیعت یهودیان خیلی کران آمده و بتمت تغیر دین حضرت عیسی را گرفته پیش پلانوس که در آن هنگام از طرف امپراطور روما سپهسالار بود برده و اقامه حجت نموده در طلب اعدامش شدت و حدت را اظهار کردند . اگر چه پلانوس در اجرای این امر توقف هم کرده باشد . اما سودمند نشده و امارهای عصیان و طغیان بظهور آمده پس چار و ناچار عیسی را بچار میخ کشیده صلب کردند . در کتب تاریخ یهود و نصارا احوال مزبور مذکور است . میگویند عیسی علیه السلام بیهودیان گفته بود که شما این هیکل را خراب بکنید . و من انرا باز در سه روز بنا میکنم .

و در انجیل یوحنا این هیکل را بوجود عیسی تفسیر کرده است .
 چون در انجیل مذکور است که عیسی در هنگام گرفتار شدن
 برب العالمین التجا نموده رهائی خود را رجا و نیاز کرده بود .
 اما اگر حضرت عیسی در مدت سه روز اعاده حیات خود را یقین
 میدانست . پس چرا اینقدر غم و الم را اظهار میکرد . چون ادم
 میداند که بعد از خواب باز بیدار میگردد . پس باطمینان تمام پای
 خود را دراز کرده بخوبی میخوابد ایامین نیز مانند آن نیست . چون
 درین کلام تناقض دارد پس معلوم میشود که یا فقره اول دروغست .
 و یا فقره دوم جعلیست . در انجیل متانیر مقرر است که عیسی هم
 قتل خود را و هم بعد از سه روز باز زنده شدن خود را بسه نفر
 حواریون اظهار کرده بود . و این سه نفر ازین خبر خیلی مکدر شده
 بودند . از مکدر و محزون شدن ایشان نیز معلوم میشود که ایشان
 زنده شدن عیسی باور نکرده بودند . زیرا که اگر کسی بدوستان
 خود بگوید من بجائی میروم . و بعد از سه روز باز پس می آیم . ازین
 سخن چرا اینقدر مکدر باید کردید . پس معلوم میشود که این سخن
 هم نامعقول است . در انجیل یوحنا نیز بیان شده است که وقتی که
 عاملان حکومت برای بردن مسیح باغچه مسمی جثانیه واصل
 شدند یکی از حواریون بنام پتروس با آرزوی رهایی نفس خود
 و مسیح شمشیر را از غلاف برآورد . عیسی علیه السلام بوی گفت
 شمشیر را در نیام بگذار . و مقاومت ننمای . چه صلب عیسی و چه
 بعد از سه روز باز زنده شدنش از زبان خود عیسی صادر شده بود
 و در انجیل هم بیان میکنند که مراد الهی چنین بوده و برای مغفرت
 امتش و گذشتگان ابنای ادم ابتلائی بوده است . اما اگر باز زنده

میتوانست شد. و مراد خدا نیز چنین بود. پس کشیدن شمشر رئیس حواریون شمعون یا برای مقاومت تقدیر خدا و یا از عدم تصدیق احیای عیسی و یا سرکشی وی بامر خدا اقتضا مینماید. آیا این را عقل باور میکنند. نی. پس اناجیل مذکور انجیل صحیح نیستند. از مآل اناجیل اربعه و اعتقاد نصارا نیز معلوم میشود که حضرت عیسی هفت روز بعد از صلب باز ظهور نموده و والده خود را تسلی داده و پس از آن در جایی معلوم باشمعون که یکی از حواریونست. و او را خیلی دوست میداشت. ملاقی شده برای نشر دین نصرانی تشویق نموده بود از بیان مذکور هم چنان اقتضای نماید که شخص مصلوب حضرت عیسی نبوده است. در (نیکئا) یعنی در جمعیت کبیر از نیک قانونیکه در اعتقاد نصارا که اساس دین نصرانیان برانست وضع شده بود بیان شده است که حضرت عیسی در میان اموات و احیایکبار دیگر هم خواهد آمد. چون حضرت عیسی هفت روز بعد از رفع بجانب سما دنیا فرامده و والده خود را دیده و بعد از آن باشمعون الصفا نیز در جایکه والده خود را تعریف کرده بود ملاقی شده وصیت کرده است. پس مواد مزبور نیز بعدم صلبش دلیلی قطعی میشود. در مقاله عقیده نصرانیه که در جمعیت از نیک باتفاق اساقفه که از سه صد نفر بیشتر بودند قرار داده بیان کرده اند که یکبار دیگر هم عیسی دنیا خواهد آمد. چون از آن دانسته میشود که بار سوم نیز حضرت عیسی دنیا تشریف خواهد فرمود. پس بیان مذکور هم صلب عیسی را بخوبی در تناقض انداخته است.

چون روز صلب عیسی علیه السلام بعضی رهنان نیز صلب شده باعث دهشت خواص عوام گردیده بود. علی الخصوص

حواریون از ترس و بیم مانند بیدارزان کشته و هر یکی از ایشان افتان و خیزان بجائی کریخته پنهان شده بودند. پس کسی نمانده بود که کینه و حقیقت این ماده را از قوه بفعل آرد. علی الخصوص دعوی نبوت حضرت عیسی بعد از عودت از مصر بوده. و ذات مقدسش همواره در دشت و بیابان با حواریون گردیده بدعوت اشتغال میکرد. چون در زمان طفلی بجانب مصر هجرت نموده و در هنگام عودت نیز اوقات خود را در صحرا و هامون بنشر دیانت گذرانیده بود. بنابراین رئیسان یهودیان که در حق ان ذات بزرگوار عداوت کالی داشتند شخص مبارکش را نمی شناختند. بموجب بعضی روایات (یهودا الاسخریوطی) که جای عیسی را یهودیان نشان میداد. با عیسی در شکل مشابهت داشت. پس همان شخص را یهودیان عیسی پنداشته بردار کشیده اند. در انجیل لوقا مقرر است که در آن شب که عیسی را بخانه سرکاهن بردند. کاتبان و رئیسان یهودیان فراهم آمده و عیسی را در مجلس حاضر گردانیده پرسیدند که ای عیسی تویی. گفت هر چه بگویم باور نخواهید کرد. و هر چه پرسم جواب نخواهید داد گفتند اکنون بنفس خود اقرار کرده است. و بصلبش قرار دادند. ایا معنای کلام هر چه بگویم باور نخواهید کرد. چنان نمی براید که اگر بگویم من عیسی نیستم باور نخواهید کرد. یعنی شما مردمان ستمگر هستید و تنها بشبه و پندار حکم میکنید. و انکسانیکه معتقد صلب حضرت عیسی هستند اگر این فقره انجیل را بدقت مطالعه نمایند. بیشک و شبهه ایشان هم مانند اهل اسلام بعدم صلب عیسی علیه السلام باور نموده حکم خواهند کرد که هر اینکه عیسی بلکه شیبه عیسی را صلب کرده اند.

محل اقامت عیسی هم معلوم نبود. بلکه ان ذات بزرگوار مخفی
بتأسیس دین نصارا اشغال می نمود. چنانچه از نصوص انجیل هم
معلوم میشود که حضرت عیسی بر همنامی یهودای مذکور یافت
شده است.

بر وجهه سالف البیان چون حضرت عیسی در مطلق از وطن
برآمده بمصر رفته بود. و در هنگام عودت نیز اوقات عزیز در درشت
وصحرا میگذرانید. لاجرم از شک و شبهه وارسته است که تشخیص
ذات مقدسش مشکل گشته بمضمون حکمت مقرون آیت شریف قرآن
عظیم الشان (و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبهاهم) شبیهش را بردار
کشیده اند. و مآل ایه کریمه باتفاق مورخین نیز ثابت شده است.

• چون یهودیان در حق عیسی علیه السلام بداندیش شده در جستجوی
حواریون نیز سعی بلیغ بهم رسانیده بودند. پس چه حواریون
وجه دیگران که از ملت یهود بر کشته نصرانی شده بودند مانند نبات
العش متفرق گشته و هر یکی بطرفی گریخته خود را پنهان میکردند.
باین همه اگر چه حواریون در اثنای گریز هم بهر جایکه میرسیدند.
در نشر دین نصرانی کمر همت بر بسته کوشش می نمودند. اما بعضی
از ایشان طعمه دشمنه تشنه زبان ظالمان گردیده. و بعضی نیز خود را
از انظار بدخواهان پنهان کرده بجمع انجیل شریف موفق نشدند
چنانچه برادر یوحنا یعقوب برومارفته بتبع ستم قیصر گالیانوس
بقتل رسیده و شمعون الصفا نیز گرفتار شده بود. چون شمعون
الصفا مر دی خردمند و صاحب تدبیر بود. پس چنانچه از حیل یهودیان
رهائی یافته بود. از زندان رومانی رستگار شده بجانب انطاکیه
عزیمت نمود. باین همه باز در زمان قیصر ستمگر نیروی از حواریون

پاولوس و شمعون در شهر روما و مار قوس در اسکندریه بقتل رسیدند. اگرچه در هنگام حکام که ببت پرستی رغبت تمام داشتند. حواریون در نتیجه ظالمان خونخوار گرفتار گشته بفرام آوردن انجیل شریف دست اقتدار نیافتند. باین همه شاگردان ایشان خیلی رسائل را بنام انجیل بقید قلم آورده در بازار انتشار انداخته بودند. بمرور زمان اگرچه بعضی حکمداران در دین نصرانی در آمده برای یافتن يك انجیل صحیح بسیار جستجو کرده اند. اما چون در دست ایشان نسخه های فراوان افتادند. اگرچه از انجمله تنها چهار قطعه انجیل را که قریب یکدیگر بودند. انتخاب نموده دیگران را دور انداختند. و از آن چهار انجیل یکی را بمسا و دوم را بیوحنا که از حواریون بودند. و سوم را بمار قوس که شاگرد پتروس بود. و چهارم را بلوقا که انهم از تلامیذ بود. نسبت داده اند. و ایکن چون انانجیل مذکور نیز بایکدیگر مطابقت تمام ندارند. پس بسیاری ذوات رسالهها بقید قلم آورده تناقض آنها را نشان داده اند. چون مقصد ما از بحث ادیان قدما تنها توسیع و تنویر مدخل تاریخ اسلام بود. بنابراین عنان شبذیز قلم را از میدان این امتحان باز میداریم.

در میان دعوای نبوت و عروج عیسی علیه السلام تنها مدت نه سال و نه ماه بوده و در اثنای اینقدر اندک مدت جمع و نشر انجیل ممکن نبوده و بعد از انتقال حضرت عیسی حواریون و نصاران نیز در نتیجه ظلم یهودیان و حکام بت پرستان گرفتار گشته بپلاهای کونا کون مبتلا شده بودند. پس سرانجام چنین امر مهم معطل مانده و بنای کارشان متزلزل شده و تاسیس دین نصارا چند صد سال در کشاکش

مانده بود. اگر بانی قسطنطنیه یعنی قسطنطین نخستین که ابتدا مادرش بنام النی و بعد از آن خودش نیز نصرانی شده بود. شمشیر شهنشاهی را برای نصرت و تأیید دین نصارا نمی کشید. هر اینه هنوز بسیاری سالهای دیگر هم سرانجام نمی توانست یافت.

اکنون برای اثبات این دعوی نتیجه جمعیهای اساقفه را که بجهت تأسیس عقاید دین نصارا گاه در ازنیق و صور و مالکیدونیا یعنی قاضی کوی و گاه در قسطنطنیه و افسوس یعنی ایا صولقی منعقد شده اند. علی طریق الاجمال بیان می نمایم. و کسانیکه تفصیل از اینخواهند باید که در مفتاح العبر در بحث مسیح علیه السلام مراجعت فرمایند.

بروجه سالف البیان در میان طوائف نصرانیان عدم اطراد اماجیل باعث قال و قیل گردیده. و چون دنصان نام اسقف بعضی اقوال بدعت اشتمال را ایجاد و در میان اساقفه مباحثات و مقالات را احداث کرده و در زمان قیصر قلاودیوس بطریق انطاکیه یونس الشمیمانی نیز بتوحید یزدانی اهتدا و بعضی کسان بمذهبش اتباع نموده در دین نصرانیان اختلاف فراوان حاصل شده. و تا زمان قسطنطین ممتد کشته بود. پس برای بحث و مناظره اعتقاد اریوس که بتوحید معترف بود. با دو نفر اسقف دیگر در تاریخ نوزدهم سال جلوس قسطنطین بزیر ریاست بطریق اسکندریه بنام الکساندر مجلسی از اساقفه ترکیب و ترتیب یافت. قسطنطین رای الکساندر را تحسین نموده فرمود تا کنفرانس اریوس را اعلاز یابند. بعد از آن الکساندر برای وضع و تأسیس دیانت نصرانیه اهتدای جمعی مناسب دانسته در ازنیق جمعیتی مرکب از دو هزار و سه

صد نفر اسقف منعقد شده بعد از مناظرهٔ فراوان مقالهٔ معروف راک (امانت) میخوانند . باتفاق رأی سه صد و هشرده نفر اسقف ترتیب و تسجیل ساختند . در میان این مجلس و میلاد حضرت عیسی از سه صد سال بیشتر گذشته بود . بعد از آن بطریق قسطنطنیه اوسیانوس که از اساقفهٔ اسکندریه و از معتقدان مذهب اریوس بود . و دیگر رفیقانش برای مباحثهٔ اعتقاد اوسیانوس بهر نوعیکه توانستند . بعقد انجمنی امر قسطنطین را صادر گردانیده و در صور جمعیتی منعقد گشته و خیلی از اساقفه فراهم آمده مانند اول مذهب اریوس را رد و امانوس را زده تحقیر کردند . قسطنطین این خبر را شنیده از دادن رتبهٔ بطریق قسطنطنیه باوسیانوس نادم و پشیمان شده بود . بعد از وفات اوسیانوس معتقدان مذهب اریوس باز فرصت یافته بقسطنطین بیان نمودند که اگرچه مذهب اریوس حق بود ولیکن چه فائده که در جمعیت از نیک اریوس را بیکناه ظلم و تحقیر کرده اند . و بدلائل عقلی توحید را چنان مفصلاً تعریف کردند که . قسطنطین نیز بقبول دین توحید شغف تمام حاصل کرده بود اما اسقف قدس شریف کیریوس از میل نمودن قسطنطین بتوحید خبر یافته زود نامهٔ نوشته فرستاد که از قبول نمودن توحید حذر باید کرد . بنابراین قسطنطین باز بر همان اعتقاد تثلیث قایم ماند .

ملوک و سلاطین که بعد از وفات قسطنطین نخستین بر کرسیٔ حکمرانی می نشستند . چون بعضی از ایشان بمذهب اریوس اهتدا و بعضی نیز بعقیدهٔ جمعیت از نیک اقتدا می نمودند . پس هر مذهبی که بمراطور زمان میداشت . بطریق قسطنطنیه را نیز از همان مذهب انتخاب میکردند . و بعضی ملوک در خصوص دین و مذهب مبالغات

نموده بکار اساقفه هرگز مداخله نمی کردند و چون بعضی از اساقفه
 چنان بیان کردند که در انجیل گفته است که کلمه گوشت شد.
 و نگفته است که کلمه انسان شد. و همین دلیل از تئلیت عدول
 نموده بدو اقبوم معتقد شده. یعنی پیدر و پسر اعتقاد نموده
 و عیسی را عبارت از کلمه پنداشته مثنی شده بودند.
 بنابراین دویست و پنجاه سال پس از جمعیت از نیک جمعیتی دیگر نیز در
 قسطنطنیه منعقد گشته و بعد از مباحثه فراوان و مناظره پدپایان
 معتقدان اعتقاد مذکور لعنت کرده تکفیر نمودند. و بعد از آن
 معتقدان جمعیت از نیک يك فقره دیگر را یعنی (باز روح القدس که
 از پدر منتفی شده است ایمان می نمایم) علاوه کرده گفتند هر که
 بعد ازین در عباره این مجموعه کم و بیش نماید. بروی لعنت باید کرد.
 این جمعیت هم نزدیک شش صد سال بعد از مسیح منعقد شده بود.
 چهل سال بعد ازین جمعیت شخصی بنام (نستور یوس) بظهور آمده
 گفت از مریم انسان زائید و از خدا کلمه زائید لاجرم مسیح خدا
 نیست. بل انسان است. و قبل از وی اعتقاد اسقف (ناودوس)
 و (دیودوسوس) نیز چنین بود. چونکه ایشان هم می گفتند از
 مریم مسیح زائید و از خدا کلمه زائید. کلمه که این از لیست. مسیح
 محدث حلول نموده بان الله مسمی گردیده است. چون ایشان هم
 دو فرزند خدارا اثبات می نمایند. چونکه میگویند یکی از لیست.
 و دیگری فانست پس در باب تدقیق و تحقیق این اعتقاد نیز در
 (افسوس) یعنی در (ایاصولق) جمعیتی دیگر مرکب از دویست
 نفر اسقف منعقد گشته مقاله مذکور را ابطال و کفر قائلان آنرا اعلان
 نموده لعنت کردند. اگر چه نستور یوس را بمحل مسمی (انجیم) که در

صعید مصر واقع است منفی کردند. با این همه مذهبش در بلاد شرقی از فارس و عراق و موصل و جزیره تافرات منتشر گشته و نصیرانیان دیار مذکور عیسی را انسان میدانستند. بطریق اسکندریه (دیوقورس) نیز میگفت مسیح ازدو جوهر يك جوهر و ازدو اقنوم يك اقنوم و ازدو طبیعت يك طبیعت و ازدو مشیت يك مشیت است. اما چون دیگر بطریقان جناب مسیح را دو جوهر و دو طبیعت و دو مشیت و يك اقنوم میدانستند. پس از هم چه ایشان را و چه پیروان مذهب ایشان را لعنت و نفرین کرده است. بیست و يك سال بعد از جمعیت افسوس با مر قیصر مر قیانوس در (مالکیونیا) جمعیتی دیگر نیز مرکب از دو بیست و سی و چهار نفر اسقف عقد گشته اعتقاد دیوسقورس را ابطال و رأی جمعیت از نیک را تأیید کرده وزن مر قیانوس دیوسقورس رازده و معتقدانش را نیز ضرب و طرد نموده و بعد از آن قیصر مر قیانوس در کافه ممالک که بزیر حکم داشت. نادها فرستاده امر نمود که همکنان عقیده معتقدان جمعیت از نیک را بر حق پندارند. و هر که بدان مخالفت نماید. او را قتل کنند. در هنگام مرور دیوسقورس از قدس و ارض فلسطین ساکنان آنجا مذهب و عقیده اش را قبول کرده و چون اهالی مصر و اسکندریه پیش از آن بوی بیعت کرده بودند پس دیوسقورس هم بسیاری اساقفه را از مذهب خود نصب و معین نمود. چون در زمان صباوت نام دیوسقورس یعقوب بود بنابراین پیروانش را یعقوبیه میگویند. چون بعضی اساقفه مسئله تناسخ را نیز احداث کرده بودند. پس نزدیک صد و شصت سال بعد از این جمعیت در قسطنطنیه باز

جمعیتی دیگر عقد کرده منکران بعث و اقرار کنندگان تناسخرا لعنت نموده کفرایشان را نیز اعلان کردند.

نتیجهٔ جمعیت‌های مذکور دین نصرانی را بسه فرقه تقسیم نموده معتقدان مجلس از نیک و افسوس باسم (ملکائیه) و پیروان مجمع ثالث بنام نسطوریه و قبول کنندگان مذهب دیورستورس نیز باسم یعقوبیه تسمیه کردند.

بعد از آن هم در میان رؤسای روحانیه شك و ارتیاب بظهور آمده مذهب جمعیت از نیک بدو مذهب یعنی بمذهب (اورتودوکس) و (کاتولیک) متفرق شده و از هر یکی چندین فرقه‌های متعدد بوجود آمده و بعد از مدتی مذهب (پروتستان) نیز بظهور آمده و از انهم خیلی مذاهب حادث شده اند.

هر چند در اوائل دین نصرانی رأس مذاهب سه مذهب یعنی ملکائیه و نسطوریه و یعقوبیه بودند. و ایکن بمرور زمان بمذهب نسطوریه و یعقوبیه ضعف آمده و از معتقدان این دو مذهب در مصر و حبش و عراق خیلی اندک مانده و اورتودوکس یعنی مذهب ملکائیه و کاتولیک و پروتستان با طرف جمیع اروپا و امریقا و بعضی بلاد شرق منتشر گشتند.

اگر چه اساس دین هر سه مذهب بر تثلیث مبنیست. با این همه در میان خود اختلاف هم دارند. اورتودوکس و کاتولیک در معابد خود تصاویر حواریون و اوایای دیگر را نیز گذاشته تعظیم و تکریم مینمایند. اما پروتستان چنین حرکت را از حرکت بت پرستی شمرده در عبادتخانه‌های خود تصویر نمیکذارند. نان و باد، که در انجیل مذکور است. کاتولیکیان در کیفیت انهم تأویل نموده میگویند چون حضرت عیسی حواریون را

نان و باده داده گفته بود که در وقت خوردن نان گوشتم را و نوشیدن باده خونم را بیاد آرید. پس نان گوشت شد و باده هم خون گردید. اکنون هم در وقت معین قاتولیکیان این سنت را بجا آورده نان را گوشت و خرا را خون عیسی پنداشته بخوبی میخورند و مینوشند. و او را تو دو قسیان در هنگام خوردن نان و شراب تنها گوشت و خون عیسی را بیاد می آرند. اگر چه اختلاف ایشان در اوائل عبارت از چنین چیزها بود. ولیکن اهسته اهسته عداوت ایشان محکم تر گردیده خونیکه در ظهور دین نصرانی در میان بت پرستان و نصرانیان ریخته شده بود. در میان پیروان این سه مذهب بیشتر از آن ریخته شده چندین جایهای معمور خرابه زار شده اند. چون پیش ازین بیان کرده بودیم که اساس دیانت اکثر نصرانیان بر تثلیث است. پس سبب معتقد شدن ایشان نیز بر تثلیث ایضاح نماییم. عیسی علیه السلام بی پدر پیدا شده با اعتقاد نصرانیان در هنگام صلب شدن نیز گفته بود که من بطرف پدر میروم. شمعون الصفا گفته بود که تو فرزند خدا هستی. و از فرط محبت ملاحظه نکردند که چنین الفاظ در میان بنی اسرائیل بچه وجه استعمال میشدند. و از روی محبت در حق حضرت عیسی مبالغه های بسیار کرده در کردایی در افتادند که رهای یافتن از چنین بحر خونخوار خیلی دشوار است.

اگر عبارء های انجیل را بنظر تفرس مطالعه نمایند. بخوبی دانسته میشود که عیسی نیز در لفظ فرزندی با دیگران اشتراك تمام دارد. چنانچه در انجیل وارد شده است که حضرت عیسی در هنگام وعظ بحواریون گفته است که دشمنان خود را دوست دارید

انکه شمارا لعنت کند شما اورا تبریک نمایید. بدی کنسندگان را احسان کنید و انکه شمارا بیازارد. شما اورا تصلیه بنمایید. تا فرزندى پدرتان که در آسمان است لایق شه مانند پدر خود تام و درست بشوید. و صدقه را پنهان بدهید. تار یا نشود. چونکه نزد پدر مردان نخواهید یافت. درین آیات انجیل فرزندى و پدرى با اسرائیل بصورت اشتراك ذکر شده است. بنی اسرائیل نیز وقتیکه بنزول تورات مشرف شدند. میگفتند ما مانند دیگران نیستیم. بلکه ما عیال و اولاد خدا هستیم. یعنی ما از بندگان خواص الخواص خدا هستیم. پس دقت باید کرد که بنی اسرائیل این چنین الفاظ را بکدام جا استعمال میکردند. مگر نه ما را از فرط محبت تدقیق و تحقیق ننموده عاقبت الامر در کرباب تثلیث افتادند. چون بدلائل قطعی اثبات شده که الفاظ پدرى و فرزندى از چه کنایه بودند. اکنون پیبرى عیسی را نیز باز از انجیل اثبات مینماییم. در انجیل متا در فصل دهم عیسی علیه السلام بحواریون خطاب نمود که انکسانیکه شمارا قبول نمودند مرا قبول کرده اند. کسانیکه مرا قبول کردند. فرستنده مرا قبول کرده اند. ازین آیت بصراحت معلوم میشود که عیسی از جانب خدا ارسال شده است. در انجیل یوحنا در فصل پنجم نیز محرراست که عیسی علیه السلام گفت من بمشیت خود برای کار نیامدم. بلکه من بمشیت فرستنده برای عمل آمدم. چون در این آیت هم پیبرى بصراحت ذکر شده است. بنابراین ای علمای دین عیسوی یا اکنون بشما شایانست که با اعتقاد تثلیث که ضد عقل و مخالف نقل است و تناقض و تبانیش نیز بدلائل قطعیه مانند افتاب ظاهر و باهر

شده است معتقد بشوید. فی‌نہی. پس بیاید کہ بوحدانیت خالق کون
 و مکان کہ بنص انجیل و قرآن عظیم الشان ثابت شده است. تصدیق نموده
 بروز قیامت کہ مانند ماشما ہم باور میکنید. بحال صدق و سلامت
 بحضور باری حاضر شده همکنان ما بنعیم آخرت با ہم نائل بشویم.
 ما بعد الیقین الا الضلال.

اکنون تثلیث را نیز بیان مینماییم. و امید واثق بران داریم
 کہ درین باب ہم هیچ کس از ارباب عقل و انصاف اعتراض
 نخواهد کرد.

(در عقیده نصرانیہ تثلیث چیست)

پسر و پدر و روح القدس را یک خدا میدانند. اکنون این را نیز اندکی
 تشریح نماییم. سه چیز یک شد و یک چیز سه شد. ازین اتحاد و افتراق
 چه حاصل شد. پسر پدر شد و پدر پسر شد و روح القدس جسد
 و جسد روح القدس شد. جوهر مجرد جسم و جسم جوهر مجرد شد.
 بی‌مکان مکاندار و مکاندار بی‌مکان شد. قدیم حادث و حادث قدیم شد.
 قائم بالذات قائم بالغیر و قائم بالغیر قائم بالذات شد. فانی باقی و باقی
 فانی شد. حضرت مریم نیز ہم مادر خدا و ہم دختر خدا و ہم زن
 پسر خدا و هم زن خدا شد. موبدان نصرانیان درین باب بحث
 و مناظره را قبول نمیکنند. اگر از ایشان پرسند کہ آیا سه یک
 میشود. میگویند آری سه یک میشود. و میگویند خدا یکیست
 و روح القدس و پسر صفت اوست. و روح القدس را بکلمه و کلمه را
 بہلم تفسیر می‌نمایند. مگر از روی قاعده این ہم نمیشود. چونکہ

علم اگرچه از صفات خداست. مگر فرزندی پیدر و پدیری بفرزند هرگز صفت نمیشود. اما ایشان بزعم خود میگویند چون کلمه جسد شد و دو چیز یک شد بنا برین صفت هم میشود. اگر چنان باشد در آنحال نیز تثلیث تشبیه میشود. و چون خدا و کلمه که جسد شد از آن یک خدا میشود. و دو یک میشود و یک دو میشود. و سه دو میشود و یک میشود. و یک سه میشود و دو میشود. پس پریشان و پراکنده و مغشوش و مشوش میشود. اکنون از تشریح مذکور بخوبی ظاهر گردید که پسر و پدر و روح القدس فراهم آمده هرگز یک خدا نمیشود. چونکه درین اعتقاد تناقض و مخالف و تنافی مانند خورشید آشکار است. در هنگام ظهور زردشت دین صائبه اشتهار و انتشار یافته تاجداران بسیاری دیار پرستش خداوندان بیشمار آغاز مینمودند. و چنانچه زردشت بتصور آنکه مردمان از افکار تعدد آله نیز بکلی تباعد نمایند. گفته است که خدا خیر را فکر نمود از آن نور بظهور آمد. و شر را فکر کرد از انهم ظلمت حاصل شد. و از اتحاد آن نور و ظلمت عالم بوجود آمده است. همچنین قسیسان شرق نیز آن دین حق را که در زمان شهنشاهان بت پرست روم که قاتل حواریون بودند بظهور آمده بود. در مدت سه چهار صدسال بدین هیئت و قیافت گذاشتند. و کرنه حاشا عیسی علیه السلام و حواریون رضی الله تعالی عنهم از چنین بحث و مناظره خیلی دور هستند. چونکه اصحاب عقول همیشه از اعتقاد متناقض و مخالف و متنافی و متنافر بری الذمه می باشند. مولف این کتاب تا حال با هر عاقل و عالم عیسوی که ملاقات کرده باشد از ایشان هیچ یکی را ندید که موحد نبوده باشد.

چون حضرت مریم از اولاد داود علیه السلام بانوی اهل

حسب و نسب بود و عیسی علیه السلام از وی بی پدر بدنیا تشریف فرمود. پس از ظهور چنین امر عظیم خویشاوندان و همسایگانش خبر یافته و کیفیت مذکور را خیلی دشوار پنداشته قیل و قال را بدرجه رسانیدند که یوسف النجار هم که بمثابه شوهر حضرت مریم بود از حدوث جلش بسیار مکدر گشته خواست که افتراق نماید. اما چون عفت و عصمت حضرت مریم نزدش مسلم بود. پس باسنتطابق مریم آغاز نمود. اگرچه حضرت مریم آمدن یگ فرشته بصورت بشر و دمیدن و زده دادنش بولادت مسیح چنانچه واقع شده بود بی کم و کاست تقریر نمود. ولیکن یوسف وقوع چنین کار را محال دانسته مریم را از خانه خود بدر کرد. و در شب فرشته را در خواب دید که قول مریم را تصدیق میکند. پس مریم را باز بخانه آورده و برای نکهبانی عیسی علیه السلام از سوء قصد بدخواهان در کتم ماجرا اهتمام تمام بهم رسانید. بمضمون سعادت مقرون آیه کریمه آنی الذکر که آرایش ایوان بلاغت بدین وجه وضع حل شایع گشت. آیه (یا اخت هارون ما کان ابوک امرأ سوء و ما کانت امک بغیا) یعنی ای خواهر هارون پدرت مرد بدکار نبود و مادرت هم روسپی نبود. پس چگونه بچنین کار زشت از تکاب نمودی گفته تحقیر و حقیرش کردند. مریم نیز صورت وقوع حل را بیان کرده بجهت محافظه فرزند دلبند خود همراه یوسف بجانب مصر روان شد.

بحث

ایابی پدر فرزند پیدا می شود. اگرچه بقاعده تناسل نمی شود مگر چون بر روی زمین بدایت تکوین هر مخلوق امریست اشکار.

و چنانچه سائر حیوانات بی پدر و مادر بوجود آمده اند نوع انسان نیز بی پدر و مادر پیدا شده است . اگرچه قدمای طبیعیون که از هدایت الهی محروم و از اصول طبیعت جاهل بودند بقدم نوع قائل گشته اند ولیکن حکمای اسلام نیز بطلان خیال فاسد ایشان را که بیراهین قاطع عقلی اثبات کرده اند . در کتب کلامیه مسطور هستند . درین عصر اخیر نیز طبیعیون میگویند این نوع بشر نوعی مخصوص پیدا نشده است بلکه از سائر حیوان درجه بدرجه ترقی یافته بدین درجه واصل شده است . و بعضی ترهات را ایراد کرده اند که در حوصله تعریف نمی کنند . چنانچه گروهی از ایشان تصویر غول را ساخته و در هر بطن خلقتش را بیک خط مشابهت زیاده تر گردانیده و در چند بطن حصول پذیر شدن شکل انسان را نشان میدهند . و بعضی از ایشان کتابها را نوشته بیان کرده اند که انسان از ترقی تناسل بوزینه و نسناس و اورانکوتان بوجود آمده است . اگرچه بابطال رای ایشان . تصدی شدن بمالایعنی اشتغال نمودن است اما چه فائده که بسیاری مطالعه کنندگان کتابهای ایشان قاعده تناسل و اصول طبیعت را چنانکه باید و شاید ندانسته بمغالطات شبیه حق فریفته شده خود را از اولاد و احفاد میون و نسناس پنداشته از ایقاع خیر که از مقتضیات تکالیف شرعیه و اخلاق ملکیه است معاف دانسته باطوار بهیمی و اخلاق سبعی متخلق میشوند . و اگر بیم حکام و قوانین نمی داشتند هر اینه در اجرای تمامی کارهای بداندیشه هم نمی کردند . لاجرم ابطال هذیان و خرافات ایشان را باچند سخن و وظیفه ذمه انسانیت میشماریم .

اکنون از (ژئولوژی) یعنی از علم طبقات ارض یک باب

مباحثه محسوس و معقول بکشاییم . عارفان این فن میدانند که قدیم ترین طبقه طبقه صوانیه یعنی طبقه سنک صوماق است . و درین طبقه بحسب الخلقه در درجه پادین تربیز اصداف که تکبجر نموده اند اثری دیگر از حیوان یافت نمیشود . و این حیوانات تا این زمان نیز در اب بکثرت و وفرت بافت میشوند . کیریم که ایشان در خلقت ترقی یافته تا درجه ذوالعیشین یعنی تا درجه نهنک و سنک پشت که چه در اب و چه در خشکی زندگانی میکنند میتوانند رسید . ولیکن باثبات انهم هرگز قادر نمی توانیم شد . چنانچه اکنون هم اصداف و تمساح موجود است مگر سلسله حیوانات متقاربه الخلقه که از دوسه امتزاج یافته باشد موجود نیست . همچنین از حیوان بحری ماهی پرستو که ذوجناح است . تا طایور سبباج یعنی تا جانوران که شناوری میکنند بر وجه سالف البیان سلسله موجود نیست و از اورانکوتان که از نوع میمون است و در خلقت ظاهری با انسان مشابهت دارد سلسله که تا درجه انسان ترقی کرده باشد نیز یافت نمیشود . و هلم جرا . بنابراین حیوان و نبات بانواع مختلفه پیداشده و هر یکی در ذات خود نوعی مخصوص است مگر حیوان و نبات عائله عائله قریب یکدیگر بوده اگر چه بعضی از عائله های حیوان با یکدیگر مقارنت نموده در یک بطن تناسل مینمایند . ولیکن در همان بطن تناسل ایشان منقطع گشته بطن دیگر تجاوز نمی نمایند چنانچه استراز خرو مادیان حاصل شده در همان بطن تناسلش منقطع میگردد . ولیکن نبات از این قاعده مستثناست . اگر چه در میان انواع متقاربه حصول تناسل بتلقیح یعنی بیبوند صورت می بندد . مگر در میان دو چیز یک چیز حاصل نمیشود . مثلا اگر آوبالو با آو پیوند گردد

آ او حاصل میشود . و عمل این تلقیح مانند عمل غرس است . چون درخت خلاصه خاك است پس میوه که از پیوند حاصل میشود از میوه درخت که در زمین نشانده باشند خوبتر میشود . اما چون نوع اعلای نبات بنوع ادنای حیوان قریب است پس انهم چنان تلقیح را قبول نمیکند . مانند درخت خرما . نتیجه . انسان از نوع دیگر منشعب نشده بلکه نوعیست مستقل . و بامتياز قیاس و تطبیق و نطق و ترقی و حفظ کلیات از سایر حیوان بکلی متباعد است . و بدلالات علم طبقات الارض نیز بر روی زمین از سایر حیوان متاخر و بتکوین ظاهر شده است بحکم (یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها رجالا کثیرا و نساء) ظهورش بتکوین امریست معقول . و تکوین ادم علیه السلام باخبار کتب مقدسه نیز بما منقول است . و چون انسان اول بی پدر و مادر پیدا شده است پس چرا پیدا شدن حضرت عیسی را بی پدر انکار نماییم . آیا ما اسرار تکوین را میدانیم . نی نی . مادر بمثابه کشت زار است . و چنانچه جناب جهان افروز روی زمین را با جمیع تخمها آفریده است اگر مریم را نیز تنها بدم مستعد ابدن آفریده باشد چه لازم می آید . پس چگونه بحرف آنکه این کیفیت مخالف عادت تناسل است خصوصیت تکوین را که بفعل ثابت شده است انکار میتوانیم کرد . بانکار اشیا که عقول قاصره مابدان نمیتواند رسید آیا برای خود عقل و فراست و یا درایت و کیاست را اثبات میکنیم . اگر علم و جهل خود را بمیزان انصاف بسنجیم هر اینده جهل ما مانند دریا و علم ما بیک قطره آن هم نمیشود .

انکار معجزه یا از تاریکی دل و یا از کمال جهل بوجود می آید .

معجزه چیست . معجزه آنست که اسرار طبیعت را دانسته درحین حاجت چیز را از قوه بفعل آوردن است که دیگران در اتیان مثل آن عاجز مانند . مثلاً هر کس میدانده که در هوا وزمین آب موجود است . چنانچه موسی علیه السلام در صحرائ تیه برای دفع حرارت بنی اسرائیل دوازده چشمهٔ آب بیرون آورد . مصطفی علیه السلام نیز در مکان (ثبیه المرار) و وادی المشقق عساکر اسلام را آب داده تشنگی ایشان را زائل کردانید . عیسی علیه السلام هم کوران و برص داران را از درد و علت رهایی میداد . هر چند ایشان نیز مانند ما بشر بوده بیدار کردن قادر نبودند . مگر ذات مقدس ایشان بخلفت تام مظهر و قاب مبارکشان اینئه منور صور غیبیه بوده در هنگام احتیاج بوحی الهی اسرار طبیعت را کشف نموده خوارق عادات را اظهار میکردند . ماهم بدین باور کرده تصدیق مینماییم چونکه دانستن اسرار طبیعت علم است . چنانچه در زمین آب یافتن علم رأفت و از هوا آب بر آوردن علم کیمیا و بیمار از ما معالجه نمودن علم طب است . مگر پیغمبران عظام صلوات الله علیهم اجمعین از علم الهی بطریق استفاضه تعلم یافته اسرار طبیعت را میدانستند . و دیگر مردمان ان علوم و فنون را که بوجود آمده اند بسعی و تدریس حاصل مینمایند .

فنون و علوم چیست

نتیجهٔ تجربه و تصادف و الهام است

تجربه

مثلاً اگر کسی بخواهد که در وسط سطحی ستونی را باستقامت تمام نصب نماید . نخستین امکان اجرای انرا تصور نموده بیک نمونهٔ خرد بتجربه شروع میکنند و از چهار ارکان سطح مقیاسهای دقیق

گرفته بکمال تکلف چند بار تکرار به نموده بالتقریب وسط سطح را یافته و ستون را نصب گردانیده و بعد از آن صورت مستحصله را بفکر دقیق و تأمل تمام نگاه انداخته وسط خط موهوم که سطح را تنصیف مینماید مرکز عمود مشاهده میکنند. و صورتیکه سطح را نصف میکنند یافته از نقطه های نهایت خطوط اربعه که محیط سطح هستند بخارج سطح از طرفین طولا و یا عرضا دودوقوس ترسیم کرده و نقاط تقاطع قوسها بایکدیگر فراهم آمده سطح منتصف میشود. و بوجود این صورت قاعده یافتن وسط سطح نیز منکشف میگردد. و در آن صورت از سرخطی که سطح را تنصیف میکنند یکبار از یسار و یکبار از یمین بخط دودوقوس تشکیل کرده و آن نقاط را که قوسها تقاطع کرده اند بخطی وصال داده و آن خط نیز که سطح را تنصیف میکنند تنصیف کشته از هر طرف بقیاس ثابت میشود که نقطه تقاطع دوخط وسط بوده است و قاعده نصب عمود بوسط سطحی باستقامت تمام بالتجربا به بظهور آمده و این صورت ضبط و تکرار شده موجب سهولت اخلاف میگردد و این مسئله ریاضی نیز علم میشود.

تصادف

مثلا اگر نقاشی بخواند که بترکیب الوان اصلی رنگی کلگون حاصل نماید. ابتدا چند رنگ را باهم آمیخته تجربا میکنند. و اگر از این ترکیب رنگی که خواهش داشته باشد بخلاف آن رنگی دیگر نیلگون پیدا شود. پس پیدا است که مقصد آن چیرنی دیگر بود و رنگ هم رنگی دیگر حاصل کردید. و چون آن رنگ بتصادف حاصل شده است. پس آنرا ضبط نموده مینویسد که از اجتماع اینقدر

وزن از فلان فلان رنگ رنگی چنین پیدا میشود و این هم علم میشود
و این علم بالتصادف بوجود می آید. و هلم جرا
الهام و رویا

مقرر است که اگر یکی از پرندگان و درندگان و چرندگان به بیماری
دوچار شود دوائیکه دافع آن مرض باشد خود بخود بالهام می یابد.
در اکثر اوقات مشاهده شده و میشود که کربه و یاسکی بعلت قبض
کرفتار شده و کیهیکه قابل اسهال باشد بلانعلیم یافته خود را مداوا
می نماید. زاع هم بمنقار خود آب دریا گرفته و حقنه نموده از قبض
رهائی می یابد. و بعضی طالبان علم نیز که قلب منور دارند در حل
مسائل مشکل یا ملهم میشوند و یاد رویا حل نموده در وقت بیدار شدن
خوش و خرم میگردند. چنانچه ابوعلی سینا ترجمه حال خود را
خود نوشته بیان کرده است که چندین مسائل مشکله را در خواب
حل کرده ام. از چندین رجال دیگر هم مسموع و منقول است که امری
چنین در نفس خودشان نیز واقع شده است.

چون حال برین منوال است پس معلوم کردید که هر اینینه همگی
علوم و فنون از اسباب ثلثه مذکوره بوجود آمده اند

بحث

در باب ملهم بودن دواب و طیور چه از علمای اهل کتاب و چه
از حکمای طبیعیون هیچ یکی انکار نمی تواند کرد. و معلوم است که
الهام در حیوانات که ذوی العقول نیستند بیشتر میشود و حکمتش
آنست که نوع بشر بسیاری فهم و نطق که بدان ممتاز است بجلد
منفعت و دفع مضرت مقتدر بوده باعمال فکر و حواس امور ضروریه
خود را حاصل میکند. و چون سایر حیوانات از تدارک و وسایط

و آلات عاجز هستند پس ایشان نیز مانند ماسود و زیان خود را دانسته در تدبیر معاش ملهم میشوند . اگر باحوال سمور و زنبور و مور بامعان نظر نگاه انداخته شود در تحصیل معاش و امر انتعاش احوال این جانوران ناتوان محیر عقول است . ازین تفصیل معلوم شد که بتلقی وحی و الهام در جمیع حیوانات جناب یزدان استعداد و قابلیت احسان فرموده است . و هر نوع حیوان فراخور حال و شان خود ملهم میشود . هر چند ترکیب ظاهری انسان از دیگر حیوانات اتم و احسن و قوای باطنیش نیز بظاهر متناسب است ولیکن از کفایت عقل و فراست در تلقی وحی و الهام از سایر حیوانات دونست . مگر در امور یکه ماورای عقلند بوحی و الهام محتاج میشود . و چون انسان در تدبیر امری مشکل فرومانده متحیر و متفکر میگردد . پس عجز خود را اعتراف کرده و بلطف و عنایت جناب باری تشبث نموده با سباییکه بمرحمت الهی کسب استحقاق نماید توسل ورزیده قلبش که مورد الهام و وحی است مانند اینده مجلی بقبول عکس صور غیبیه مستعد میگردد . بوجه بیان مذکور چنانچه هر نوع حیوان فراخور حال و شان خود بکرامت الهی مظهر میشود باثار عجیبه و دلایل قطعیه مثبت است که نوع انسان در میان نوع خود نیز در عقل و فراست از یکدیگر تفاوت کلی دارند . و در میان افراد بنی آدم که اکرم مخلوقات است اتقدر تفاوت یافت میشود که در یک عصر در میان اینقدر مخلوق که از یک ملیار پیشتر می باشند تنها چند نفر بعقل و کیاست مشتهر می شوند . از مطالعه کتب مقدسه و تواریخ اتم سالفه علم الیقین بمعلوم میگردد که در اثنای مدت هفت هزار و اینقدر سال انبای بشر که از جسم این دارناپایدار

مرور نموده اند . در میان ایشان ذواتیکه بقوهٔ ایجاد مالک بودند خیلی کم یافت شده اند . و آن ذوات بابرکات نیز بدو قسم منقسم گشته قسمی که تنها بهوش و خرد علوم و فنون را ایجاد کرده و بانتظام تمام امر معاش نوع انسان را آسان نموده اند . ایشان فلاسفه و حکما هستند . و قسم دیگر که اتم و اکمل ابنای بشر بوده و قلب مبارکشان مورد انوار پروردگار و مخزن اسرار کردگار گشته تدبیر معاش و معاد را بما تعلیم و تفهیم فرموده اند ایشان نیز انبیای عظام و رسل کرام هستند . صلوات الله علیهم اجمعین و چون اولیا و اتقیا رضی الله تعالی عنهم بسنت شریف انبیا و اصفیا اقتدا نموده به تبعیت شان ممتاز و سرفراز شده اند پس ایشان را صنفی مستقل حساب نکردم .

نتیجه

چون بالنسبه تفاوت درجات استعداد حیوان و انسانکه بتلقی وحی و الهام دارند بدلائل یقینیه معلوم کردید پس اقتدار اکمل نوع انسان یعنی رسل کرام علیهم السلام که بواسطهٔ وحی الهی براسرار طبیعت اطلاع یافته در اظهار معجزات قوت خود را نشان میدادند بدرجهٔ ثبوت رسید و صدق وحی و معجزه و نبوت نیز ظاهر گشت . (ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء) چون این امور غامضه عتلا بحیر ظهور و اثبات رسیدند پس درین مدعا قلب خود را به تفسیر آیات کریمه که در حق نمل و نحل نازل شده اند نورانی گردانیده اکتفا می نمایم (قالت نملة یا ایها النمل ادخاوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان و جنوده) یعنی مورچهٔ بکره مورچکان گفت ای مورچکان مساکن خود درآید ما سلیمان و لشکر یانش شمارا پایمال نکردداند . (و اوحی ربک الی النحل

ان اتخذی من الجبال بیوتا ومن الشجر وما یعرشون) معنی شریفش آنکه پروردگار تو زنبورا را وحی نمود که از کوهها و از درختهای تپی و از خانه ها که مردمان میسازند نشستن گاه اتخاذ نماید . صدق الله مولانا العظیم . در آیات مذکور بملهم بودن موروثی و وحی زنبور دلالت مینماید چون در صحف سابقه حقیقت نبوت و وحی و معجزه تعریف شده است پس اکنون حال و شان نبوت مصطفی علیه السلام بیان خواهد کردید .

ولادت با سعادت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بتاریخ جلوس سال چهارم کسری نو شیروانکه از ملوک ساسانیان بود در تاریخ هشت صد و هشتاد و دو سنه شمسیه اسکندر رومی چند ماه پس از وفات پدر ایشان عبدالله بدینیا تشریف فرموده و در کفالت جد امجد خود مالد، و نخستین در بنی سعد شیر خورده و بعد از آن در بنی نضر شیر حلیمه نوشیدند . چون سن ساهی شان بچهار و اصل کردید بعضی احوال غریبه از ایشان بظهور آمده و در وجه مبارکشان تغییری مشاهده کشته دایه آنحضرت یعنی حلیمه ذات مقدس ایشان را بوالده مشفقه شان آمده آورده تسلیم نمود . و چون سن مبارکشان بهشت رسید جد بزرگوار ایشان عبد المطلب وفات نموده عم عالی تبارشان ابو طالب امر کفالت آنحضرت را بدوش خود گرفته بجهت محافظه وجود به بود شان شد نطق عزیمت نمود . حالات و کرامات و اخلاق حیده و اطوار مرضیه حسنه که در سن صباوت و شباب در ذات خجسته صفات آن افضل کائنات مشاهده میشد فی الحقیقه محیر عقول بودند . باشهر اقوال چون سن همایون شان بسیزده بالغ شد با عم محترم خود ابو طالب بجانب شام توجه فرموده و وقتیکه بصری

واصل کردیدند . بحیرانام راهب از مشاهده حالات غریبه آنحضرت چنان تفرس نمود که هر اینده پیغمبر آخر زمان که در انجیل تبشیر شده است همین ذات عالی قدر است . و قوم خود را مژده داده وصیت کرد که در محافظه ایشان حتی الامکان اعتنا نمایند .

چون سن مبارک شان به بیست و سه بالغ شد بمال خدیجه بنت خویلد باردیگر هم برای تجارت بدیار شام توجه فرموده و نسطورا نام راهب نیز از مشاهده بعضی علامات خارق العادات نبی آخر زمان را کشف نموده بسلام خدیجه بنت خویلد مسمی مسیره که همراه فخر عالم بود اکاهمی داد . وقتیکه محمد علیه السلام ازدیار شام عودت فرمودند خدیجه بنت خویلد باز دواج شان رغبت تمام حاصل نموده و ابوطالب اشراف قوم را دعوت و بتلاوت خطبه بلیغ مبادرت نموده گفت من دست پیمان محمد علیه السلام و صدق خدیجه را از مال خود تسویه و تأدیه خواهم کرد . و بنیان قیمت و عظمت گوهر ذاتیه شان مسامع حضار را مشغول و خدیجه را از پدرش یعنی از خویلد خواسته باز دواج پیغمبر علیه السلام مشرف گردانید . در آن هنگام از مرهقات عمر عزیز ایشان تمام بدرجه بیست و پنج و اصل گردیده بود .

و چون سن شریف شان بسی و پنج ترقی نمود . قبیله قریش بنای بیت العتیق مباشرت ورزیده و ذات همایون شان نیز تبرکاً و تیناً برای بنای کعبه سنگ میبردند . روزی عم شان عباس سنگی را بذیل ثوب ایشان وضع نموده بود و در وقت برداشتنش جسم مبارک شان منکشف گشته از کمال شرم و حیا مدهوش شده بر زمین افتادند . و از مساس وجود ذیجود شان که رجعت عالمیان است

آن بقعه شریف رشك افزای سپهر برین کریدید . روزی برای نهادن حجرا سود بجایش در میان اشراف قریش بدعوی حق تقدم قبل و قال بظهور آمده و سرانجام مقال نزدیک قتال شده بود که ناگهان محمد علیه السلام از در کعبه درون آمدند . و همکنان گفتند اکنون امین آمد باید که او را حکم نصب نماییم . و چون درین خصوص در میان قریش اتفاق حاصل شد پس محمد علیه السلام حجرا سود را در وسط احرام گذاشته و از رجال اشراف طرفین عقبه و الاسود و ابوحنیفه و قیس را بر کزیده و بدست این چهار کس سرچهار گوشه احرام را داده و برجایش برده و بدست مبارک خود در جای معین وضع فرموده نزاع را از میان برداشتند . هر چند ذات مقدس شان هنوز يك بجهت یتیم بودند باین همه در زمان جاهلیت هم در میان قوم عرب قدر و حیثیت شان معروف و بکمال عفت و استقامت موصوف بوده ذات مقدس ایشان را امین میخواندند . و در معظمت امور نیز برای وافکار ایشان مراجعت مینمودند . صلی الله علیه و سلم

در بیان مبداء ظهور وحی به مصطفی علیه السلام

محمد علیه السلام بعبادت جناب یزدان مشغول گشته ابتدا احوال غیبیه در رویا بدیشان منکشف شدن گرفت . و هر چه در خواب میدیدند در بیداری بعینه بظهور می آمد . بعد از آن بعبادت خدا رغبت و محبت بیشتر کرده در غار کوه حرا معتکف شدند . مشهور ترین اقوال آنست که وقتی که در مدارج عمر بدرجه چهارم ارتقا نمودند . بوحی و نبوت هم مشرف گردیدند . تو اتر بر آنست که در هنگام

ظهور وحی مانند مدهوشی حالی عارض گشته گاه جبریل امین را
 بهیئت بشر دیده وحی الهی را تلقی کرده و در وقت افافت بعینه
 در خاطر می آوردند. و در بعض اوقات حال غش بشدت بظهور
 آمده و در وقت افافت وجود سعادت ایشان بتأثیر تمام عرق ریز گشته
 تلقی وحی می نمودند. از آیات قرآن ابتدا آیات شریفه ﴿ اقرأ باسم
 ربك الذى خلق خلق الانسان من علق اقرأ وربك الاكرم الذى علم بالقلم
 علم الانسان ما لم يعلم ﴾ نازل شده و بزوجه محترمه خود خدیجه بنت خویلد
 تبلیغ نموده و ایشان هم بلا تردد ایمان آوردند . مأل شریف آیات .
 بنام خالق کون و مکان بدأ نموده قرآن شریف را بخوان و بخوان
 پرور دکارت که مهر بان تراست انسان را از خون غلیظ پیدا کرده
 بجزیت قرائت و کتابت از سائر حیوان مستثنا و ممتاز گردانیده است .
 تعین الوهیت که مقصود بالذات است . بوجود انسان حاصل شده
 است . یعنی الله تعالی به پیدایش انسان دانسته شده است .
 چونکه سائر حیوانان تنها امر معاش را میدانند و دانستن مؤثر از اثر
 تنها بخصائل انسان مخصوص است

اینحال سعادت تمام مستمر مانده آیات بینات در قوم عرب معروف
 گردیده و شعاع نیر نبوت عامه در هر قبیله و خانه ساری و سائر
 و صنمات رسالت در هر مکان و لسان جاری و دائر گردید . چون
 ذات مقدس پیر از سن صباوت بصدق مقال و صلاح حال در میان
 همگنان معروف بوده بوجه سالف البیان در میان قوم امین تسمیه
 شده بودند . پس ابو بکر و علی رضی الله عنهما که از احوال
 ایشان زیاده تر مطلع بودند نبوت ایشان ایمان آورده و از سائر
 اشراف و کبار عرب که حال و شان محمد علیه السلام را میدانستند

گروهی بصدق کلام شان و گروهی دیگر نیز بمشاهده آیات
 و معجزات برای نائل شدن سعادت دارین طوعاً ایمان آوردند .
 چون ابو جهل و دیگر بزرگان قوم عرب دیدند که روز بروز در میان
 عرب اسلام تکثر می یابد . از روی حسد و استکبار بمخالفت اصرار
 نموده و شیعه و هواداران خود را فراهم آورده اهل اسلام را باستهزا
 و رسول خدا را بازا و جفا دان آغاز نموده و دو بار نزد عم بزرگوار
 ایشان ابو طالب باجماعت رفته شکایت کردند که محمد
 اصنام ما را که یزدان ما هستند دشنام میدهد و اگر ازین افکار
 نکند در حق وی بدی خواهیم کرد . ابو طالب محمد علیه السلام
 را در جمعیت حاضر گردانیده گفت باید که از دشنام اصنام دشمن
 زبان را بدر نیام کام نکهدار . محمد علیه السلام ازین کلام چنان
 گمان نمود که ابو طالب خود را از جایاش باز میکشد . و بگریستن
 آغاز کرد و فرمود که من یادین حق را اظهار و یا جان خود را در راه
 پروردگار نثار خواهم کرد . ازین سخن دیک مرحمت و رقت ابو
 طالب بجوش آمده گفت برو و هر چه میخواهی بکن . ازین کلام
 رؤسای عرب که برای تشکی آمده بودند بنومیدی باز گشتند . و ابو
 طالب بدین بیت که تحریر خواهد شد خاطر عاظر رسول خدا را
 شاد نمود . (واللہ ان یصلوا الیہ بجمعہم . حتی اوسد فی التراب
 دفیناً) . مأل بیت . بخدا تامل در مظهره لحد و سادہ کزین
 موت نشوم . هر آینه همگی قریش بمحمد گزند توانند رسانید .
 چون ابو طالب در جایه و محافظت بر او ر زاده خود محمد علیه
 السلام ثابت قدم گردید . خدایم مشرکین در حق ضعفای مسلمین

اذا و جفارا بدرجۂ رسانیدند که هشتاد و سه نفر از رجال و بسیاری از طائفهٔ نسا پیاپی برای هجرت بجانب حبش اذن گرفتند. و عثمان بن عفان نیز با زوجهٔ خود رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم از جملهٔ همین مهاجرین بودند. در آن زمان ملک حبش مسمی نجاشی از مذهب یعقوبیه نصرانی بوده و اعتقاد اسلام را در حق نصرانیت موافق یافته. مهاجرین اسلام را جایه و مأمورین قریش را که برای اعادهٔ اسلام آمده بودند تحقیر نموده باز کردانید.

درین اثنا عمر بن الخطاب و جزه بن عبد المطلب نیز در دائرهٔ اسلام در آمده و ایمان این کردان صاحب حسب و نسب و قوهٔ الظهر اسلام شده در نشر دین بصورت آشکارا مبادرت ورزیدند. و از ایمان آوردن چنین کردان نامدار گروه مخالفان نابکار بکلی نومید گشته و بر بخانیدن اهل اسلام راه نیافته بطریق دسائس و حیل رفتار نموده و پیش‌تر بان که بموسم حج بیارت کعبه آمدندی گاه رسول خدا را ساحر و گاه شاعر گفته‌اند. و افزای بسیار کرده بافکار ناهموار خود درست‌ترین مبین سعی نمودندی. و لیکن از طرف دیگر نیز محمد مصطفی علیه السلام قبائل زایران عرب بان راستبالی نموده بدعوت اسلام مباشرت و باقتناع باغای عرب بمعجزهٔ قرآن و آیات فرقان همت و غیرت فرمودندی. و بسیاری کسان از بزرگان عرب نیز بخواش و محبت خود ایمان آوردندی. و در دیار عرب هیچ کدام خانهٔ نمانده بود که همواره در آن مذاکرهٔ این خطب عظیم میشد. چون قریش یقین دانستند که اکنون پیش این سیل رحمت یزدان ایستادن دشوار است. پس در میان خود اتفاق نموده قرار بدان دادند که همراه اسلام سلام و کلام را بکلی

قطع نمایند . و برای استمرار و دوام آن عهدنامه را نوشته به بیت
المتیق تعلیق نمودند .

این حال بقدرسه سال برین منوال دوام نموده و اهل اسلام
بشدت احتیاج دوچار گردیده و خویشاوندان ایشان که همراه
مخالفان بودند از اضطراب اهل قرابت خیلی متأثر گشته و در میان
قریش برای فسخ چنین عهد قیل و قال بسیار بهم رسیده و رای و افکار
اکثر کسان بجانب نقض و ابطال صحیفه معلقه قرار یافته از جای
خودش فرود آوردند . درین اثنا در میان مهاجرین اسلام که در حبش
بودند خبر ایمان آوردن قریش شایع گشته بعضی از ایشان بجانب
مکه مکرمه عودت نمودند . و چون شیوع خبر مذکور خلاف بود
پس بعضی از ایشان در شهر و بعضی باطراف مکه درده کدها مخفی
اقامت ورزیدند . نزدیک سنه یازدهم بعثت سنیّه ابوطالب و زوجه
رول الله خدیجه بنت خویلد بدار بقا رحلت نموده و طایفه قریش
باز بتعذیب و اضرار اهل اسلام و ازعاج پیغمبر علیه السلام الحاح
و اصرار بهم رسانیده هر چند برای ابطال و اخفای دین حق سعی
بیشتر مینمودند . ولیکن مصطفی علیه السلام نیز در اظهار دین
اسلام کمر همت بر بسته و با اشراف قبائل عرب که در موسم حج
بمکه می آمدند ملاقات کرده بجانب هدایت دعوت میکردند .
و منکران رسالت را نیز بمعجزات و خوارق عادات الزام بر الزام
میدادند . از قبیله اوس خزرج بعضی اشراف عرب دین اسلام را
قبول کرده و در هنگام دخول مدینه منوره بسیاری کسان دیگر هم
بیعت نموده دایره اسلام را وسعتی حاصل کردید . در عقبه دوم
نیز هفتاد و سه نفر از رجال و دوازده نفر از زنان دین حق را قبول نموده و برای

حایهٔ اهل اسلام که بجانب مدینهٔ منوره هجرت میکردند تعهد نموده عودت کردند. چون این خبر بسمع گروه مخالفین واصل گشت باستیصال اسلام شد نطق و تاکید اتفاق را آن چنان بهم رسانیدند که طاقت اسلام از چنین اذیت مالا یطاق طاق کشته و برای هجرت شان بجانب مدینهٔ منوره اذن پیمبری لاحق شده طائفهٔ اسلام فوج فوج ترك دیار و بسوی مدینه فرار نمودند. و تنها ابو بکر و علی رضی الله تعالی عنهما تا صدور اذن مخصوص ملازم صحبت رسول خدا ماندند. چون اشراف و اعیان مکه دیدند که اهل اسلام هجرت میکنند. و مصطفی علیه السلام بجز قبیله و اقربای خود اعوان و انصار دیگر هم یافته روز بروز اقتدار بسیار حاصل مینماید. و یقین دانستند که ذات همایون ایشان نیز در نزدیکی مفارقت خواهند فرمود. پس جمعیت مشورت را عقد نموده و بعد از قیل و قال فراون بقتل رسول الله علیه السلام قرارداد بجهت اجرای آن از هر طائفه يك يك نفر انتخاب نمودند. ازین قرار ناهنجار مقصودشان آن بود که تادست همکنان بخون مبارک رسول یزدان آلوده شده قصاص را بدیت تحویل نمایند. نتیجهٔ مشورت ایشان بواسطهٔ وحی بر رسول الله منکشف گشته و در فرش خواب خود برای خوابیدن علی رضی الله تعالی عنه امر نموده و ذات مقدس پیغمبر از میان گروه دشمنان اشروا بر ماندن نور بصر مرور نموده بخانهٔ ابو بکر رضی الله تعالی عنه تشریف فرمودند. و از انجبابا هم برآمده در یک غار جبل ثور که پائین مکه است بایار غار قرار گرفتند. علی کرم الله وجهه موافق امر پیغمبر در مکه مانده و امانات اصحاب را که نزد رسول الله علیه السلام بود بصاحبان

خود تسلیم کرده برای وصول بجانب رسول الله شتاب نمود. چون مخالفان محقق دانستند که محمد علیه السلام از مکه بجانب مدینه مخفی هجرت فرمودند. پس در باب تحریء ایشان شتاب ورزیده و تادرغار که مخفی شده بودند رسیده و پرده عنکبوت را که بر درغار بافته بود مشاهده نموده چنان تصور کردند که هر اینینه از مدت مدید کسی در آنجا ندیده است و بدین افکار بطرف دیگر رفتار نمودند. و علی کرم الله وجهه نیز در مقام مسمی (قبا) رسیده بملاقات رسول الله قریر العین گشت. و از آنجا با هم برخاسته بصوب مدینه منوره توجه فرموده و در هنگام تقرب بسیاری از صغار اهل مدینه که بشرف اسلام مشرف شده بودند با استقبال فرستاده خدای متعال برآمده با سعادت و اقبال و اصل مدینه شدند و از دو نفر یتیم جائی را اشتراک نموده مسجد شریف را که تا امروز رشک افزای بهشت برین است بهر ما بجانبنا فرمودند.

در اثنای چنین محنت و مشقت قلب همایون آنحضرت که اینینه صور غیبیه بود بانوار تنزیل مالا مال کشته بسیاری آیات قرآنیه بقید قلم درآمده. و بسیاری کسان دیگر هم از حوالی مدینه به هدایت ربانیه کامران شدند.

مصطفی علیه السلام در دار هجرت مدینه از غوائل مشرکین قریش امنیت حاصل نموده بجهت قوی گردانیدن روابط اتحاد با ابوبکر صدیق و خارجه و عمر بن الخطاب و عثمان بن مالک و عثمان بن عفان و اوس بن ثابت و چندین ذوات دیگر هم از اشراف مهاجرین و انصار عقد مواخات نمودند.

غزوهٔ ابواء

چون جمعیت اسلام فراوان گردید، و با اتحاد و معاضدت ایشان قوت و مکننت حاصل شد. پس مطیع و منقاد گردانیدن مشرکین نیز که با اعلای کلمهٔ الله و نشر دین اصفیا و وحدانیت جناب خدا بالفعل مخالفت میکردند فرض گردید، پیغمبر علیه السلام با دو بیست نفر جنگاور بمحلی ابوا نام بر سرقریش عزیمت فرمودند. ولیکن کارزار بوقوع نیامده باز گردیدند. هر چند از پی یکدیگر بر بواط و ثم العشیره و نخستین بار بر بدر نیز عسکر اسلام رفته بود اما بدشمنان بدسکال دوچار ناشده بی جنگ و جدال بجانب مدینهٔ منوره باز گردیدند.

غزوهٔ دوم بدر

بعد از آن رسول اکرم و نبی محترم صلی الله علیه و سلم در مدینهٔ منوره بتشییید دین و نشر احکام قرآن مبین مشغول شده و بتاریخ هفتم ماه هجرت قبله را از بیت مقدس بکعبهٔ معظمه تحویل نموده و در سال دوم در ماه رمضان شریف باز بجانب بدر بچنگ قریش بادلاوران جنگاور که از سه صد نفر اندکی بیشتر بودند توجه نموده بالشکر قریش که شمارشان در میان نه صد و هزار بود بچنگ در پیوسته و دشمنانرا شکست داده بدر را فتح نمودند. و بسیاری سرداران قریش در آن دار و گیر مقتول و اسیر گردیدند. تا تاریخ نود و دو سال هجریه لامع شدن الویهٔ سعادت مانند شعاع آفتاب جهاتتاب در فوحات عظیمه و جسمیه که از حدود چین تا بحر غربی یعنی از اقصای شرق نامتھمای غرب بوتوع آمده انداز فروغ لوای اعجاز التوای اتفاق همین فرقه بود که در غزوهٔ بدر ثانیه از سه صد نفر مرکب بودند.

غزوه کدر و سویق

بعد از آن بغزوه کدر و سویق برآمده بنی کارزار بازگشتند غزوه سوم را سبب تسمیه سویق آنست که قبیله قریش خوراک از آرد مسمی سویق می پختند که از هراس بهادران اسلام دیکهارا بردیکد آنها گذاشته رو بگریز نهادند و غازیان اسلام آن طعام را تناول نموده نامش را غزوه سویق نهادند . اگرچه بعد از آن بجانب ذی امر و بحران هم در پی یکدیگر برای غزای تشریف فرموده باشند ولیکن مخالفان را نیافته . تا ماه جادی الثانی سال سوم هجریه در بحران اقامت ورزیدند .

غزوه بنی قینقاع

چون اهالی بنی قینقاع غزوه بدر را استخفاف و بگروفر بعضی لاف و کذاب را اظهار می نمودند . پس رسول الله علیه السلام بالشکر اسلام بدانطرف توجه فرموده و تاملت پانزده روز محاصره را بهر سائیده ساکنان انبجارا برای تسلیم شدن مجبور گردانیدند . و بشفاعت عبد الله بن ابی تنها بنی ایشان اکتفا نمودند .

سریه زید

برای زدن قافله قریش که بشام آمد و رفت میکرد زید بن حارث مأمور گشته و بسمت قرده قافله قریش را یافته احوال و ائقالش را اغتنام نمود .

غزوه احد

سال سوم هجرت در ماه شوال بسمع رسول ایزد متعال واصل گردید که از قبیله قریش ابو سفیان با هفتصد سوار و دوهزار و سه صد پیاده عسکر جرار بسوی مدینه منوره می آید . اگرچه ابتدا

موافق رای عبدالله ابن ابی بن سلول حرب تدافعی قرار گیر شده بود ولیکن اشراف مهاجرین وانصار کار زار تجاوزی را اختیار نموده و رسول علیه السلام نیز آنرا قبول کرده با هزار نفر جنگاور بصوب احد متوجه شدند. عبدالله بن ابی چنین رفتار را مخالف افکار خود یافته و منقلب گشته با تدارسه صد نفر لشکر واپس کردید. پس هفت صد نفر دلاور اسلام با سه هزار نفر لشکر مشرکان بازار کارزار را کرم نمودند. اگرچه در جله نخستین قریش مشرکین منهزم گشته بودند و ایکن تیر اندازان اسلام بکمان آنکه محاربه ختام یافت از جای خود برجسته تمبیه را خلیل پذیر گردانیدند. و لشکر قریش باز جله آورده هنگامه کیر و دار مشتد شده و از عساکر اسلام بقدر شصت و پنج نفر شهید گردیده و چند نفر از اصحاب کبار نیز از جام قضا شربت رحمت را نوش نمودند. در هنگام مبارزه جزء با سباع بن عبدالعزی شخصی از بندکان جبیر وحشی نام عم رسول علیه السلام جبیر بن عبدالمطلب را بدرجه شهادت رسانید. و بر رسول پروردگار نیز درین بازار کیر و دار از هر اطراف و کنار جله های بسیار واقع شده زخمدار گردیدند. و در میان عساکر اسلام خبر ارتحال ایشان بدارالفرار انتشار یافته از اشراف دلاوران اسلام نضر بن انس زمره بر آورد و گفت ای جیش اسلام چه می یابید. زود بردشمنان جله آرید تا همگنان ما نیز مانند مصطفی شهید بشویم. زیرا که بعد از وی در زندگانی چه لذت و کامرانی خواهید یافت. و بعد از آن انجمن مردان و جسوران بر لشکر بیکانه جله غضنفرانه آورد که از هفتاد جا زخمدار گشته سرخ و وحش از قفس بدن پرواز نمود. و باندک فرصت باز خبر حیات حضرت پیغمبر منتشر شده، یکی اسلام

شادکام کشته بجانب کوه رجعت نمودند . اما غلبه بطرف قریش مانده و ابوسفیان بر پشتت کوه برآمده مانند شتر مست فریادی برآورد و گفت بسال آینده ما با ملاقات خواهیم کرد .

رسول الله علیه السلام نیز باصحاب فرمود که شما هم بکویید بخاربه در میان ما باقیست . و تاریخ شانزد هم شهرشوال بجانب مدینه عودت کرده و در هنگام و صحرای مدینه باز خیز یافتند که طائفه قریش بجانب مدینه هم می آیند . بنا برین روز دیگر پیغمبر علیه السلام بالشکر اسلام که در احد همراه داشتند بطرف حراء الاشد که از مدینه هشت میل بعد مسافه دارد توجه فرمودند . چون دشمنان خبر برآمدن رسول الله برای مقابله استماع نمودند . زود بجانب مکه بازگشتند . مصطفی علیه السلام سه روز در محل مذکور استراحت ورزیده بعد از آن بمدینه رجعت نمودند . هر چند ذات مقدس پیغمبر علیه السلام و عساکر اسلام رضی الله تعالی عنهم اجمعین از شدائد کارزار و جریحه های کیر و دار احد بی تاب و بی قرار شده بودند . با این همه بیجهت اعلائی کلمه الله آرام را بکافی ترک کرده همواره بمجاهده قیام میفرمودند .

در ماه صفر که نهایت سنه سوم هجرت سنیه بود بعضی کسان از سمت عضل و قاره بخدمت رسول الله آمده چنان گفتند در میان ما بعضی کسان مسلمان شده اند . و میخواهیم که برای تلقین اصول دین و تعالیم کتاب بین چند نفر روانه فرماید . پیغمبر علیه السلام از صحابه کرام مرثد بن ابی مرثد و خاند بن البکیر و عاصم بن ثابت و حذیب بن عدی و زید بن الدثنه و عبدالله بن طارق را همراه ایشان ارسال فرمودند . چون ایشان بلب آب رفیع نام واصل گشتند .

خائشان غدار بر رفیقان صادق و بهادر و نامدار قیام نموده و دران نزدیکی از بنی هذیل امداد خواسته و بقدر صدفراهم فراهم آمده قرار بران دادند که برای استبدال اسیران که در دست اسلام دارند اصحاب مشارالیهم را گرفتار سازند . ولیکن ایشان روی امتناع نشان داده و خود را بطرف کوه کشیده و بمقاومت غداران چنان سعی بلیغ نمودند که مرشد و خالد و عاصم در جنگ شهید شدند . و دشمنان غدار دیگران را گرفتار کرده بجانب مکه می بردند که در اثنای راه ابن طارق نیز بندر اکسسته بر غداران نابکار حمله آورده بقتل رسید . و باقی دونفر دیگر را بمکه رسانیده بکسانیکه خویشاوندان شان در جنگ احد کشته شده بودند فروخته بقتل رسانیدند .

غزوهٔ بئیر معونه

بعد ازین وقعه بتاریخ بیستم ماه صفر رئیس قبیلهٔ عامر بن صعصعه مسمی ابو براء ابن مالک با بعضی هدایا بحضور فایض النور رسول الله مشرف گردید . پیغمبر علیه السلام فرمود که من هدیهٔ مشرک را قبول نمیکنم . و او را بهدایت دعوت کردند . اگر چه وی بفرمان پیغمبر امتثال نکرد ولیکن چندان تباعد هم نورزید و گفت اگر بعضی اصحاب بطرف نجد رفته مردمان را دعوت نمایند چنان مکان می برم که بسیاری کسان دین اسلام را قبول خواهند کرد . گفتند می ترسم که ایشان هم غدیری نمایند . ابو براء گفت من ایشان را حایه میکنم . بنا برین همراه منذر بن عمرو الانصاری بیک روایت چهل و بروایت دیگر هفتاد نفر ارسال فرمودند . وقتی که ایشان ببئیر معونه واصل گردیدند حرام بن ملحان را بانامهٔ رسول الله علیه السلام بعامر بن طفیل روانه کردند . مگر شخص مرقوم مکتوب را

ناخوانده حرام را بقتل رسانید و برای استلحام رفیقانش نیز از بنی عامر امداد طلبید. اگرچه بنی عامر برای محافظه ناموس ابوبراء دعوتش را اجابت نمودند. مکرآن اشخاص را که از بنی سلیم ورعل و ذکوان خواسته بود زود آمده همکنان را بقتل رسانیدند. و از اصحاب تنها عمر و بن امیه اسیر گشته و چون وی از قبیله مضر بوده با عامر قرابت داشت بنابراین رهائی یافته بجانب مدینه بشتافت و در اثنای راه دو نفر از بنی سلیم دید. و نمدانست که ایشان با رسول الله معاهده دارند. پس هر دورا گشته بحضور پیغمبر علیه السلام مشرف گردید. و وقعه فجیعه ماضیه نقل کرده و در میان سخن قتل آن دو کس را نیز بیان نمود. انحضرت فرمودند که باید که دیت مقتولین مذکورین را ادا نمایم

غزوه بنی النضیر

رسول الله علیه السلام برای دیت آن دو مقتول مذکور بطلب اعانه بجانب بنی نضیر توجه فرمودند. و ابوبکر و عمرو علی با بعض اصحاب رضی الله تعالی عنهم در پای دیوار خانه قرار گرفتند. بنی النضیر تکلیف را قبول نموده و رسول الله علیه السلام از انجا برخاسته باز گردیدند. چون اندکی در عودت ایشان تاخیر افتاد پس صحابه کرام در دنبال ایشان بشتافتند و در مدینه منوره بملاقات ایشان مشرف گشته سبب تاخر را سوال کردند. پیغمبر علیه السلام گفت وحی آمد که یهودیان بنی النضیر از بام خانه برای انداختن يك سنك آسیا بر پیغمبر خدا عمرو بن جمحاشی را معین کرده اند. بنابراین بجانب دیگر میل نموده بودم. بعد از آن بچنگ بنی النضیر امر نموده و بسال چهارم هجریه در ماه ربیع الاول عسکر اسلام بحرکت آمده و مدت شش روز یهودیان را

محاصره کرده بشفاعت بعض کسان تنها بجای وطن دشمنان اکتفا نمودند .

غزوه ذات الرقاع

بعد از غزوه بنی النضیر رسول علیه السلام در سال چهارم هجریه تاماه جاذی الاولی در مدینه منوره اقامت ورزیده و بعد از آن با عساکر اسلام بجانب نجد عزیمت فرمودند . اما از هر دو طرف بی وقوع کارزار واپس گشتند . و رسول الله علیه السلام نیز بسوی مدینه منوره عودت فرمودند .

غزوه بدر الموعده

چون در هنگام تخریر محاربه احد بیان شده بود که در حین انقضای محاربه احد ابوسفیان بر کوه برآمده بجیش اسلام خبر داده بود که مال آینده برای جنات آماده باشند . و از طرف اسلام نیز باذن پیغمبر علیه السلام قبول شده بود . پس بتاریخ سال چهارم هجرت در ماه شعبان بدخول میعاد رسول علیه السلام بجانب بدر متوجه گشته و مدت هشت روز در آنجا اقامت فرمودند . اگرچه ابوسفیان هم بالشکر یان قریش از مکه برآمده بود ولیکن بهانه قحط باز رجعت نمود .

غزوه دومة الجندل

بسمع همایون حبیب خدا واصل کردید که لشکر دشمنان در مقام دومة الجندل فراهم آمده اند . اگرچه ایشان هم بسال پنجم هجرت در ربیع الاول بمقابلت بدخواهان توجه فرمودند . ولیکن هنوز بجای مذکور واصل نشده بودند که عسکر دشمنان خود بخود پراکنده

و پریشان شده رو بکر یز نهادند . و رسول الله علیه السلام نیز
 بی جنگ و پیکار عودت فرمودند .

غزوه خندق

چون بنی النضیر بطرف خیبر و شام فراخور استدعای خود
 مطرود و منفی شده بودند پس بغض و عداوت را در حق اسلام
 انجمنان قریش بر کردار یزیدند که بعضی بزرگان ایشان با جمعی کلانتران بنی
 وائل بمکه رفته و طائفه قریش را بجهت کار زار پیغمبر علیه
 السلام و اهل اسلام بتحریر آورده و متوقفان را نیز بوعده
 مال و منال اطماع نموده و بعد از عقد اتفاق با قریش بسوی
 بنی غطفان شتافته و ایشان را نیز در دایره اتفاق در آوردند .
 چون خبر اتفاق ایشان بسمع همایون رسول یزدان واصل گردید .
 باطراف مدینه منوره برای ساختن خندق مبادرت و ذات مقدس
 ایشان نیز همراه اصحاب بکنندن مباشرت فرموده برای حضر
 هر چهل زراع مکعبده نفر را معین کرده در اندک زمان بحد نختام
 رسانیدند . و زنان و کودکان را بمکانهای مستحکم برده در پناه کند
 اشکنند . و باشهر اقوال از جانب رسول یزد متعال سه هزار رجال
 برای جنگ و جدال خصمان بدسکال مهیا شده و ابو سفیان نیز
 باده هزار نفر جرار قریش و گنانه و قبائل متفند دیگر مانند یهود و غیره
 بمرکت آمده مدینه را محاصره کردند . درین اثنا خبر نقض
 عهد بنی قریظنه نیز بکوش هوش پیر رسیده و چند نفر از اصحاب
 کبار نیز رفته صحت آنرا بدرجه تحقیق رسانیدند . و چون کار کار
 زار بسیار دشوار گردید . پس پیغمبر علیه السلام برای نفر بق
 اتفاق دشمنان همراه صحابه کرام در باب وعده تأدیه نمودن ثلث

از محصول خرماى مدینه بقبيله غطفان مشورت مینمودند که از انصار سعد بن معاذ رضی الله عنه برخاست و گفت یارسول الله آیا درین خصوص امر الهی صادر شده و یا از قلب منور رسول الله فکری طلوع نموده و یا تنها برای خیر مآتصوری بوجود آمده است . گفتند من می بینم که قبائل عرب برای جنگ و پیکار شما اتفاق کرده اند لاجرم می خواستم که قبائل غطفان از اتفاق دشمنان متفرق شوند . سعد بن معاذ بسخن آغاز نمود و گفت ایشان در زمان جاهلیت هم بی پول یکدانه خرما را از ما نمی توانستند گرفت اکنون هم بجز ضرب شمشیر چیزی دیگر بدیشان نخواهیم داد . بنابراین کار پیکار قرار یافته بمضی دلیران کار زار و کردنان نامدار قریش اسپان تیر رفتار خود را بر عسکر اسلام دوآیندند . و در میان ایشان خندق حائل کشته باز گردیدند و گفتند این نخستین بار است که فریبی چنین در میان عرب رو داده است و بار دیگر نیز چند سوار از یک طرف خندق که چندان پهنائی نداشت یک جله گذشته طالب گیر و دار شدند . چون از طرف اسلام علی کرم الله وجهه بمیدان مبارزه در آمده عمر بن عبد ودی را با خالک یکسان ساخت . پس دیگران از مشاهده اینحال از راهی که در آمده بودند باز برآمده بلشکر خود التحاق نمودند .

درین اثنا بر بازوی سعد بن معاذ بر رک فصدش تیری جان شکار کار کرده و دست مناجات را بدرگاه قاضی الحاجات بر آورد و گفت ای بار خدایا اگر بعد ازین هم همراه قریش جنگ ماروی دهد تا جنگ همراه شان نکنم جاتم رامستان . و اما اگر بغیر ازین در میان ما محاربه بوقوع نیاید بهمین زخم جان شکار که دارم شهادت مرا نصیب

و تا از بنی قریظہ اخذ ثار نمایم مدت حیاتم را تمديد کردن درین اثنا یکی از بزرگان بنی غطفان بنام نعیم بن مسعود بجانب اسلام آمده و با رسول علیه السلام ملاقات کرده و اسلامیت خود را پنهان داشته بجانب قوم خود عودت نموده بصورت خفی در میان بنی غطفان و بنی قریظہ و قریش برای انداختن تفرقه سعی میکرد که ناگهان يك ريح عاصف بظهور آمده خیمه و خرگاه احزاب متفقہ را انچنان زیروزبر و ديك و ديكدانها و توشه و توشه دانهای ایشان را بر باد و هدر گردانید که جمعیت شان پریشان و حال نکبت اشتمال شان در زبان مردمان داستان گردید . اگرچه در کتب سیر محرر است که این محاربه بتاريخ سال پنجم هجریه بوقوع آمده و محاصره مدینه بقدر سی روز متمد کشته است . ولیکن بموجب دلائل قطعیة عبدالرحمن بن خلدون که بیان کرده است فی الحقیقه بتاريخ سال چهارم هجرت قبل از غزوه دومة الجندل بوقوع آمده است

غزوه بنی قریظہ

روزی که رسول علیه السلام بمدينه عودت فرمودند . در همان روز وقت نماز پیشین از مبيب نقض عهد بنی قریظہ برای غزای ایشان بوحی الهی مأمور شده بچیش اسلام امر نمودند که نماز دیگر را در انجا باید خواند . وفي الفور عسا کر اسلام بدان جانب توجه نموده ومدت بیست و پنج روز انچنان محاصره و مضائقه را بهم رسانیدند که بنی قریظہ مجبور شده بخدمت رسول علیه السلام عرض کردند که ما بحکم سعد بن معاذ رضی الله عنه راضی شده در دأره اطاعت خواهیم درآمد . سعد بن معاذ حکم نصب شده گفت چون

ایشان نقض عهد نموده و باقریش متفق شده و باستیصال اسلام جرأت ورزیده بطریق نامردی بصورت بد حیاه کاری کرده اند پس باید که جزا و سزای افعال شایعه خود را نیز دریابند . بنابراین اگر چه از شش صد نفر بیشتر با خاتونی بنام بنه که قاتل خلاد بن سواد بود در کوجه های مدینه جزای عملی خود یافتند . باین همه بعضی از ایشان نیز باب عفو سیراب شدند . بعد از اجرای حکم مذکور زخم تیر که برک سعد بن معاذ کارگر شده بود باز شده بدرجه شهادت و اصل گردید

غزوه غابه

بعد از چند روز از محاربه بنی قریظه شیخ غطفان مسمی عینیه شتران رسول علیه السلام را که در مکان غابه نام می چریدند تاراج و چوبان را کشته و زینش را نیز گرفتار کرده می برد که ساه بن عمر آن حال را مشاهده کرده و بر پشت ثیمه الوداع بر آمده باواز بلند و قعقه مذکور را بجمع اهل مدینه رسانیده دنبال فارت کران دویدن گرفت و رسول علیه السلام نیز با بعضی کردان زود برآمده حیوانان را از دست فارت کننده گان استرداد نمودند . درین محاربه از طرف اسلام تنها محرزین نضله شهید شده و عینیه با تابع و رقبای خود رو بکربز نهاد

غزوه بنی المصطلق

بسمع همایون رسول الله و اصل گردید که حرت بن ابوضرار و بنی المصطلق برای وءت عهد اسلام حاضر میشوند . پس پیغمبر علیه السلام نیز بتاریخ سال ششم هجریه در ماه شوال با مقداری از عساکر اسلام از مدینه برآمده بجهت استیصال بنی المصطلق عزیمت فرمودند .

و نزدیک مکانی مسمی مرسیع فریقین با هم ملاقی شده مشغول کارزار گشتند و بنی المصطلق مغلوب و پریشان گردیده و بسیاری کسان از ایشان بدست اسلام اسیر شدند. و دختر حرت بن ابو ضرار نیز اسیر شده پسهم ثابت بن قیس اصابت نموده. و چون رسول علیه السلام انرا خریده و آزاد کرده بعقد نکاح خود در آوردند. پس همگی خویشاوندانش را خداوندان بندکان از روی تعظیم و تکریم رسول الله علیه السلام از حلقه بندی آزاد نمودند. چنانچه از صد نفر بیشتر اسیر تحریر گردید. درین اثنا در میان دو نفر از انصار و مهاجرین نزاعی بوقوع آمده و عبدالله بن ابی بن سلول مانند شتر مست کف بردهان آورده بعضی هزیان را بیان نمود که از استماع آن قلب منور حضرت پیغمبر که آینه صور غیبیه بود مکرر گشت. و ازین حال فرزند عبدالله بن ابی آگاهی یافته و بحضور ساطع النور حضرت رسالت پناهی مشرف شده گفت اگر از چنین خیانت بطرد و تبعید پدرم از مدینه فرمان پیغمبری صادر گردد هر آینه ما اورا از دخول مدینه منع می نمایم. بعد از آن پدر خود نیز رفته گفت تا رسول الله علیه السلام نفرماید باید که در مدینه داخل نشوی فی الجمله وقتی که باز باذن پیغمبر علیه السلام داخل مدینه شد. فرزندش باز بحضور سعادت پیغمبر علیه السلام مشرف شده گفت اگر قتل پدرم نیز اقتضا نماید باید که بمن امر فرماید تا سرش را بدست خود بریده بخدمت می رسانم. اما اگر از دست دیگری بقتل رسد می ترسم که غیرت فرزندمی بجوش آمده بقتل مؤمنی که مشرکی را کشته باشد در کنه ای عظیم گرفتار بشوم. الفریق

سخن پیغمبر علیه السلام ممنون شده فرمودند که بپدر تو هیچ کزند نخواهد رسید.

(عمرهٔ حدیبیه)

بتاریخ سنهٔ ششم هجرت سنیه در ماه ذی القعدة رسول علیه السلام بقصد زیارت بیت الحرام احرام بند کشته هر چند قبائل اسلام را که باطراف مدینه اسکان داشتند برای بردن همراه خود تشویق بسیار فرموده بودند. مگر تنها بقدر یکهزار و پانصد نفر از مهاجرین و انصار برای سفر حاضر شده بطریق اشتی بجانب مکه عزیمت فرمودند. اما طائفهٔ قریش خالد بن ولید را بامقداری عسکر برای ممانعت ایشان در مکه معین کردند. چون این خبر بسمع همایون پیغمبر علیه السلام واصل گردید از راه انحراف ورزیده و بحدیبه واصل کشته بجهت فتح باب مکالمه باقریش عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه را بطریق سفارت بسوی مکه ارسال نمودند. چون اهل اسلام در اینجا از عدم آب بشدت تشنگی بیتاب شدند. پس رسول الله علیه السلام فرمودند تا تیری از ترکش برآورده در جایی نصب کردند و بمجرد برآوردن تیر آنقدر آب از زمین جوش زده روان شد که همکنان با اسپان تیر رفتار و حیوانان بار بردار تازه و سیراب گشتند. بعد از آن پیغمبر علیه السلام از کثرت اشتیاق که بصلهٔ رحم داشتند فرمودند که اگر قریش ما را از در آمدن مکه ممانعت نمی نمودند. حقوق تصرف هر خطهٔ که میخواستند بدیشان میدادم. درین اثنا خبری چنان شایع شد که طائفهٔ قریش عثمان بن عفان را که بطریق سفارت رفته بود بقتل رسانیدند. ازین خبر دهشت اثر همگی دلاوران اسلام که همراه پیغمبر علیه السلام بودند بجان رنجیده

وزیر درختی فراهم آمده و بر رسول الله علیه السلام بیعت نموده چنان قرار دادند که تا فدا شدن همکنان بر قریش حمله آرند . و آن بیعت را بیعة الرضوان نام نهادند . اما در اندک فرصت کذب خبر مذکور بظهور آمده و سهیل بن عمرو و نیز از جانب قریش بطریق سفارت رسیده و در میان رسول الله و عمر و مذاکره مخصوص بهم رسیده قرار بر آن یافت که (من بعد کسانی که از طرف اسلام بجانب قریش هجرت نمایند باید که ایشان را بدست اسلام تسلیم نکنند . و کسانی که از قریش بسایه اسلام پناه آرند ایشانرا باز بدست قریش بسپارند . و اهل اسلام در سال آینده همگی سلاح را گذاشته تنها بایک شمشیر برای زیارت مکه بیایند) پیغمبر علیه السلام تحریر صحیفه عهده را بعلی بن ابوطالب امر نمودند . مشارالیه در افتتاح عهدنامه چنان نوشت که در میان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و سهیل بن عمرو قرار می دادند که اینست . مگر سهیل بن عمرو بجانب پیغمبر متوجه شد و گفت اگر ما رسول الله بودن ترا تصدیق میکردیم در میان ما چرا اختلاف واقع میشد . اگر چه رسول الله علیه السلام برای برداشتن فقره مذکور بعلی کرم الله وجهه اشارت فرموده بودند . اما علی قبول ننمود . پس پیغمبر علیه السلام عهدنامه را بدست مبارک خود گرفته بجای آن فقره تنها محمد بن عبدالله تحریر فرمودند .

تا آن زمان کسی ندیده بود که رسول علیه السلام حرفی نوشته باشند اگر چه اهل اسلام از عهدنامه که در میان اسلام و قریش قرار پذیر گردیده بود خیلی اندوهناک شده قیل و قال بسیار بمرسایند بودند . اما اصحاب کبار بدیشان چنان بیان کردند که چون رسول الله علیه السلام از شما بهتر میدانند . پس شك و شبهه ندارد که نتیجه این عهد

نیز بخیر و خوشی سرانجام نیابد. و بدین کلام قلب محزون اهل اسلام را شادکام ساختند. اگرچه بعد از آن مسلمانان بعضی کسان را که با اسلام التجا آورده بودند بقریش تسلیم نموده و کسانی را که از اسلام بقریش رفته بودند طلب نکرده بودند. با این همه از سبب معاهده مذکور مسلمانان و مشرکان با امنیت تمام بمنظره و مباحثه در پیوسته و در مدت دو سال بیشتر از آن که از ظهور اسلام تا روز معاهده حدیبیه بفروغ سراج رسالت و شعاع مشکوٰۃ نبوت از بادیه کراهی برآمده راه هدایت یافته بودند در دائره اسلام داخل شدند.

(فرستادن ایلیچیان بجانب ملوک)

(برای دعوت دین اسلام)

رسول الله علیه السلام از روز صلح حدیبیه تا زمان ارتحال همواره ایلیچیان را بانامه ها برای دعوت دین اسلام بجانب ملوک ارسال می نمودند. و از میان ملوک و سلاطین حکمران قسطنطنیه هر قلیوس و فرمانفرمای مصر مقوقس نامه سعادت پیر را با عزاز و اکرام گرفته و جوابی ادیبانه نوشته و سفیران اسلام را بمنون و مسرور گردانیده باز فرستادند. چنانچه مقوقس بعض هدایا را نیز ارسال نموده بود ملک حبش هم دین اسلام را قبول کرده و جوابی که متضمن محبت و عبودیت بود نوشته بخدمت رسول الله علیه السلام ارسال نمود. اگرچه بسیاری ملوک بمن هم بالتزام ادب مقابله نموده بودند. ولیکن شاه ایران پرویز از روی بی ادبی نامه سعادت را دریده. و فرمانفرمای شام شمر الغسانی نیز جوابی مخالف داده بود مگر چنانچه در اندک زمان شکم پرویز را شیره بخنجر خون اشام درید. مملکت شمر نیز بعد از مدتی در قبضه تصرف اسلام در افتاده خودش هم محقر گردید. میگویند تاریخ سنه هفتم هجرت

شب دهم جاذی الاولی جناب رسول الله بانویه و خرخره نام کسانرا که وکیل کسری مسمی بازان از ین بامر پرویز برای تهدید پیغمبر خدا فرستاده بود بحضور فایض النور خود خوانده بعد از احسان و اکرام فرمودند که امشب شیرویه پدر خود پرویزرا کشته است. باید که شمازود رفته فرستنده خودرا یعنی بازانرا از ین حال آگاهی داده بگویید عن قریب ممالک ایران نیز بزیر حکم اسلام خواهد در آمد. واکر بازان و حدانیت جناب پروردکار و رسول بودن من از جانب کردکار ایمان نماید. اورا بر مملکتی که اکنون بوکالت حکمرانی میکند حاکم مستقل میگردانم. ایشان هم زود رفته امر رسول الله علیه السلام را بازان تبلیغ نمودند. چون شیرویه بر تحت پرویز نشسته شاهی خودرا اعلان کرده و بجانب بازان هم خبر جلوس خود فرستاده بود پس طوری که رسول الله علیه السلام فرموده بودند در اندک فرصت بعینه ظاهر شده بازان هم بمخبر صادق ایمان آورد. وقتی که اسلام ینرا فتح کردند بازانرا بر مملکتی که زیر تصرف داشت تاهنکام وفاتش ابقا نموده حکمران مستقل گردانیدند.

اکنون وقت آنست که درینجا از روی شاهد بحتی عظیم نقاب حجاب را برداشته در میدان امتحان ظفر و نصرت شهسوار قم حقایق رقا در انظار اهل انصاف رخصت جولان داده آید.

مطالعه کنندگان کتب سیر رسول الله میدانند که در تمامی نامه های سعادت که پیغمبر علیه السلام بملوک و سلاطین فرستاده بودند تنها نامه ملک حبش نجاشی مشتمل بر انواع الطاف و نوازش بوده و در نامه های دیگران یا برای قبول دین اسلام و یا تأدیة جزیه انداز و وعید.

و هترضان تکالیف مزبور را با اعلان حرب تهدید شدید شده بود . هر چند هنوز بهادران مهاجرین مکه و دلاوران انصار مدینه در شمار بسیار اندک بودند چنانچه در غزوه ایوا همگی عسکر اسلام عبارت از دو یست نفر بودند . اگر چه بمحاربه احد خیلی اعتنا هم شده بود باز دلالت بر آن مینماید که عسکر اسلام در آن محاربه هم از هفصد نفر بیشتر نبودند . با این همه رسول الله علیه السلام همین لشکر پیک ظفر قلیل المقدار اسلام را بر عشائر و اقوام عرب که بذات مقدس شان مخالفت داشتند میفرستادند . و چون در اندک فرصت شمار دلاوران نامدار بچند هزار نفر بالغ شد . پس بر دولت ایران و روم نیز بحرکت آمده . و با کسانی که در قبول دین اسلام و یا در اعطای جزیه روی امتناع مینمودند کارزار نموده بجزر و قهر مخالفان را در دائره اطاعت در آورده اند . یعنی در مدت ده سال لشکر اسلام بر جزیره العرب و عراق و اطراف شام مستولی گشته . و لوای سعادت التوای اسلام با طرف و اکناف عالم انوار وحدانیت پروردگار نشر نموده . و بعد از انتقال رسول الله علیه السلام نیز در اندک زمان نور سراج دین اسلام بر معموره مشارق و مغارب مانند ضیای آفتاب جهانتاب شمشعه پاش گردید . و تا تاریخ نود و دو سال هجریه از کاشغر یعنی از اقصای مشرق تا بحر محیط غربی و از شمال تا قسطنطنیه عساکر اسلام بتأید جناب یزدان ممالک فراوان فتح و تسخیر کرده . و محاسن مدنیت را از بادیه بدویت باقطار عالم برده . و جمیع دیار را بقوانین عادلانه و محاسن اخلاق انسانیه تربیه داده . و با آداب و معارف فائمه و اصول قواعد رائقه ایوان سعادت افتخار دولت و ملت اسلام را تأسیس نمودند . آیا از هنکام

ظهور تحریر فن تاریخ تا این زمان وقوعات فرمانفرمایان دول عظیمه و یا فتوحات بزرگان اقوام جسمیه که گاه گاه بظهور آمده و لوله انداز میشدند بفتوحات اسلام مشابهتی دارند. اگر تصور و تفکر و قوت و قدرت و وسعت مملکت و مکننت و حشمت و نتیجه احوال دولت ملوک عظام که در دنیا شهرت تمام دارند بیان نمایم.

امید واثق بر آن داریم که مردمان صاحب انصاف شرف و مزیت اسلامیة و رسالت حضرت نبویه که ذات مقدس ایشان مبعوث بالحق بوده بنای اسلام را بر اساس متین گذاشته اند اعتراف و تصدیق خواهند کرد.

از حکمداران نامدار نخستین و قدیمترین از فراعنه مصر رمسیس ثانیست که در میان یونانیان قدیم بنام سیر و ستریس شهرت داشت . دوم از نمرودان بخت نصر . و سیوم اسکندر یونانی و یاسکندر ذوالقرنین . و چهارم از رؤسای تاتار اتلا . و پنجم از رومیان سزار . و ششم حکمران اقوام مغول جنکیر خان . و هفتم نیز از ترکان تیمور کورکانیست .

رمسیس ثانی که از سلاله نهم فراعنه مصر بود . سه هزار و سه صد و سی سال پیش ازین بالشکر فراوان بحرکت آمده و بسیاری معموره ها را خراب کرده تا محل (مسوپوتامیا) که در میان نهر فرات و شط عرب است یعنی تاجز بره ابن عمر واصل کردید . میگویند بر بعضی سواحل اناتولی هم مستولی شده و مردمان بلاد مفتوحه را فراخور اصول مصر یان بتپرستی جبر مینمود . ولیکن بسیار نکذشت که گروه ستمیدکان کار در را بر استخوان دیده و برپاشده از جور و اعتساف مصر یان خود را رهایی دادند بخت نصر نیز

دو هزار و چهار صد و هشتاد سال پیش ازین از بلدهٔ بابل با عسکر فراوان برآمده و دیار سوریه را پایمال و بندکان خدای متعال را بدحال و بنی اسرائیل را استلحام و قدس را با مسجد شریف ویران و همگی علما و کبرای بنی اسرائیل را بزنجیر ظلم گرفتار ساخته بابل فرستاد . و از هر طرف که میگذشت شیشهٔ ننگ و ناموس مردمان را شکسته و خانمان بیچارگان را سوخته درنده آسانا اراضیٔ سفالی مصر استیلا و آثار عمران را ویران و کتبخانهٔ ایشانرا آتشزده با خاکستر یکسان ساخت . القصه تا بیست و هشت سال برین منوال بظلمهای رنگارنگ اهل مصر را چنان بنگ آورد که گروه ستمدینگان از جور بی پایان آن ظالم جانستان بچنان آمده و با هم یکدل و یکزبان شده آن غیور منفور را بزور از مصر دور و مهجور گردانیدند و در اندک زمان آن ستمکار غدار هم بزنجیر علت جنون گرفتار و بر باد پای نامرادی سوار شده بسوی دارالبوار رفتار نمود .

دو هزار و صد سال پیش ازین اسکندر نیز که هنوز نوزده ساله بود بعد از وفات پدرش فیلیوس بن امتاس بر تخت ملک ماکدونیا که از ابا و اجدادش موروث مانده بود جلوس نمود . چون اهل تراکیا یعنی ساکنان روم ایلیٔ شرقی و پولو پوتسیا یعنی موره و اتقا یعنی اتینا و دیگر هم از ساکنان بعض جهات روم ایلی بزور و جبر مطیع فیلیوس شده بودند . پس اسکندر ذوالقرنین را کودک شمرده و کردن خود را از حلقهٔ فرمانبرداری برآورده طانگی و باغی گشتند . ولیکن آن پادشاه نوجوان اتس طغیان را در اندک زمان خاموش گردانیده و اهل روم ایلی را باز در حلقهٔ اطاعت خود در آورده . و خراجی که پدرش بدارا میداد بکلی بریده با چهل هزار نفر جرار ماکدونیا که

پدرش فیلیپوس بطرزی جدید معلم گردانیده بود بمصر رفته و بعد از فتح آن دیار مانند برق خاطف و ریخ عاصف بممالک شرق گذشته و ملک ایران و توران را در قبضه تصرف خود در آورده بجانب هندوستان نیز تجاوز نمود. و در هنگام عودتش که سی و دو ساله بود بابل رسیده بعلمت تب محرق وفات نمود. اگرچه ملازمان رکابش نعشش را با ازدحام تمام برداشته و بشهر اسکندریه که بنای اوست برده دفن کرده اند. ولیکن هنوز هم معلوم نیست که قبرش کجاست.

در زندگانی آن پادشاه نیز چیزی که از محاسن باشد بوجود نیامده. بلکه بسیاری ممالک وسیعه ویران و کتابخانه ایران را با خاکستریکسان ساخته عالم را از علوم و تواریخ قدیمه شرقیه محروم گذاشته است.

میکویند آن هم در آخر عمره بتلای خمر گشته و بعضی سرامدان دولت خود را در حالت مستی بدست خود قتل کرده است. چون بتپرستان یونان قدیم که ستاره مشتری را یزدان بزرگ دانسته و در هیکل برقع بصورت انسانی که دو شاخ داشته باشد تصویر میکردند. اسکندر نیز بتاج خود شکل دو شاخ گذاشته و خود را بفرزندی مشتری نسبت داده و در زمره یزدانان داخل شده بصهبای جنون چنان سرگرم گشته بود که در اندک فرصت دولت و اقبال را پدر و دند نمود. و بزرگان لشکریان فرزندش را که آن هم اسکندر نام داشت ناپدید. و ممالک مفتوحه را در میان خود تقسیم کرده هر یک در جایی که یافت شده بود حاکم مستقل کردید. مگر ایشان هم بظهور جمهور روما پایمال شدند.

سزار هم بک هزار و هشت صد و هشتاد سال پیش ازین بظهور

آمده جمهوریت رومارا که از مدت هفصدسال بمراعات قوانین اساسی متین نهاده جهانگیر شده بود برهم زده خود را شهنشاہ گردانید و لکن در اندک زمان بدشنه خون آشام انتقام روز حیاتش شام شده در چاه سیاه عدم کنام کردید . و بعد از آن اخلافش بنام تیر یوس و نیرون و قزاقالا و توؤدوسیوس و مانند ایشان دیگر شهنشاہان روما نیز بر تخت شهنشاہی نشسته و در راه نصرت دین نصارا مخلوق خدا را بلا استثنا قتل کرده هم دولت خود را بی نام و نشان و هم عالم مدینت را خراب و ویران ساختند .

آتلاہم از تاتارستان باسواری بیکران مانند تندرانش فشان از دیار جرمان و فرنگستان گذشته شهر رومارا بنیران عدوان بخاک یکسان ساخت و لیکن در هنگام عودتش باز در فرنگستان طالع تختش معکوس و لوای بختش منکوس شده و تار و پود سودش از هم کسسته بالشکری که همراهش بود محو و نابود کردید .

در قرن سادس هجرت سنیه نبویه جنکیر خان و در اوائل قرن ناسع تیمور خان کورکان نیز بلاد شرق را پایمال و دمء بشمر را استحلال و ساکنان ممالک قطعہ آسبار ابلا استثنا نکونسار و بخون چندین هزاران هزار بندکان پروردکار دامن شهرت خود را داغدار ساخته با دست خون الود بسوی حضرت معبود عزیمت نمودند اینک حال واحوال و نتیجه افعال و اعمال بزرگترین پادشاہان کیتی ستان که نام ایشان تا این زمان در السنه ازم داستان کشته و در تواریخ روزکار نیز ایشان را از هوشیارترین ابنای بشر شمار کرده اند علی طریق الاختصار بیان شده است . و هر یکی از ایشان یا از اعضای یک خاندان حکمران . و یا از دودمان سلطانی عالیشان . و یا از سرداران قومی

بزرگ . و یا از رئیسان قبیله سترک بوده برای کارزار و حصول نتیجه افکار خزانن بیشمار و لشکر جرار و یاوران کیرودار و ثروت مملکت و وسعت سلطنت و مزید مال و مکننت و کثرت شوکت و حشمت داشتند . اما محمد علیه السلام قبل ازان که کام سعادت فرجام را در عرصه دنیا بگذارند پدر شان وفات نموده . و ذات خجسته صفات شان چون در یتیم یتیم مانده در کفالت عم خود ابوطالب یافت شدند . اگر چه ابوطالب از کثرت اهل و عیال و قلت مال و منال در معیشت مشقت میکشید . و دست مبارک رسول الله علیه السلام نیز از مال دنیا پاک بود . اما با طبیعت پسندیده و اخلاق حمیده و اطوار برکزیده که از دنیا و مافیها کرانتر است در میان نوع خود ماندوری که در شب دیجور بظهور آید در وطن خود یعنی در ارض حجاز که از حلیه عمران و مدنیت عاری بود . و ساکنانش نیز در بادیه ظلمت آباد جهل و عناد با فقر و فاقه حیران و سرگردان می گردیدند . بظهور آمده . و بموجب سالف البیان در هنگام صباوت نیز در میان قوم و قبیله بصلاح حال و صدق مقسال . معروف و موصوف بوده باسم امین تسمیه می شدند . و قتیکه بوحی و نبوت مشرف شده عشیرت خود را بدعوت توحید جناب باری آغاز کردند . همکنان از ذات ایشان اعراض نموده و محبتی را که قبل ازان بذات مقدس ایشان داشتند بعداوت و خصومت مبدل گردانیدند . مگر ذات بابرکات ان افضل کائنات بتتابع معجزات و تواتر ایات بینات مؤید گشته و بسیاری خردمندان اهل انصاف بخواش تمام بدخول دین الام شتاب ورزیدند . و در اندک زمان جمعیت شان فراوان گردیده همگی قبائل عربستان و دیگر ملل و اقوام را نیز بایمان و اسلام دعوت

کردن گرفتند . چون در قرآن کریم و فرقان واجب التعظیم والتکریم
 بمنطوق کلام سعادت فرجام (ادع الی سبیل ربک بالحکمة
 والموعظة الحسنة) برای قبول کننایدن دین مبین بعباد رب العالمین
 جبر و قهر نمودن ممنوعست . زیرا که بندکان پروردگار در قبول دین
 و یا جزیه مخیر و مختارند . پس تنها جنک و بیکار با آن مخالفان اشرار
 میشد که در اعطای جزیه عناد و اصرار می کردند . چنانچه تمامی
 حکومتهای جهان بجهت ابقای امن و امان و نکهبانی مال و جان
 مظلومان بتدارک الات و ادوات و دیگر اسباب و مهمات بمال و منال
 محتاج می باشند . حکومت اسلامی نیز بمال محتاج شده تنها مخالفان را
 روی جبر نشان می دادند . و موافقت کنندگان در هر دینی که بوده باشند
 همواره در حقوق مدنی همراه اسلام همعنان می شدند . فی الجمله در اسلام
 مخصوص برای قبول کننایدن دین یک قطره هم از خون ریختن حرامست
 چونکه بنزول قرآن جناب یزدان اسلام را از چنین فعل منع فرموده
 است . از مبدأ ظهور اسلام تا سنه چهارم هجرت سنیة خلفای راشدین یعنی
 ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم نیز موافق امر خدا
 و شریعت رسول مجتبی حرکت نموده دنیا را مسخر . و مدنیت را از
 بادیه بدویت که سالها ابواب عمران دران مفقود و مقبول بود ببلاد
 معموره انتقال و چهارا بنور عدل مالمال گردانیدند . اینک حال
 واحوال رسول ایزد متعال و اخلاف پسندیده خصال آن بر کزیده
 حضرت ذوالجلال برین منوال بود که بیان کردید .

نتیجه

آیا در زمان قدیم از مدت سه هزار و چهار صد سال رفتار
 و کردار حکمداران کیتی ستان که در اطراف جهان ولوله انداز عظمت

و شان شده اند باطوار و رفتار اسلام مشابعتی دارد. نه نه. بل قیاس هم قبول نمی کند. پس این اداره مقدسه که محمد علیه السلام بجهانیان نشان داده است انچنان احسن و استوار است که تاجهان پایدار ست اثارش نیز اشکارست. و اگر انرا معجزه ظاهر بگویم چنان می پنداریم که مردمان هوشیار هرگز انکار نخواهند کرد. چونکه تا این زمان کافه نوع انسان بحسب الخلقه در اجرای چنین اداره قادر نشده اند. چون خلقت بشریه جامع کیفیت انسانیه و حیوانیه است و پادشاهان کشور ستان نیز که دنیا آمده و رفته اند ازین ترکیب طبیعی خارج نبودند. پس گاه بیندگان خدا بصفت حیوانیه غدر و اعتساف و گاه بصورت انسانیه عدل و انصاف می نمودند. و محض بانسانیت رفتار نمودن تنها از خاصه صفات انبیای عظام و اصفیای کرامست که اداره طاهره ایشان الی یوم القیام معجزه است عیان. کسانی که از تار یکی دل بدان معجزات که بخد توان نرسیده اند انکار مینمایند باید که بدین معجزه باهره که حکمش الی یومنا هذا بل الی اخر الزمان ظاهر و نمایانست ایمان بیارند. و کر بدین هم ایمان نیارند هر آینه از طبیعت انسانیه بکلی دور و مهجورند. (والله ذوالفضل العظیم) اکنون ما باز بسایق تاریخ رجوع نماییم.

غزوه خیر

رسول الله علیه السلام بسنه هفتم هجرت سنیه در او اخر شهر محرم نمیله بن عبدالله را در مدینه وکیل خود گذاشته باد و یست سوار و یک هزار و چهار صد پیاده بجانب خیر رفتار نمودند. (وقتیکه پیغمبر علیه السلام بغزای رفتند از اصحاب کرام یکی را در مدینه

وکیل خود می گذاشتند) چون در آن اثنا مسموع شد که ساکنان غطفان بامداد جهودان خیر حاضر می شوند . پس رسول الله علیه السلام راست بجانب محل رجیعه رفته در میان خیر و غطفان درآمده قرار گرفتند . و قبیلۀ غطفان از هراس دلاوران اسلام واپس گشته و لشکر اسلام یکان یکان بفتح استحکامهای خیر اقدام ورزیده . و علی کرم الله وجهه نیز در آن هنگام بمسکر اسلام واصل شده . و رسول الله علیه السلام لوای سعادت انوار ابد و سپرده دیگر استحکامهارانیز قمع و تسخیر کردند . و قلعه ها که پسمانده بودند ساکنان آنها نیز امان خواستند . و ایشانرا بدان شرط امان دادند که در هر سال نصف مال محصولاترا بیت المال بدهند . و هر وقتکه پیغمبر علیه السلام برای ترک دیارشان امر نمایند باید که اراضی را باهل اسلام سپرده زود بدر روند . ایشان هم شرائط مذکور را قبول کرده تا زمان خلافت عمر بن الخطاب در مملکت خود بنشستند . در آن اوان زینب بنت الحارث بره را بریان کرده و در میانش زهر انداخته بر رسول الله علیه السلام پیشکش نمود . پیغمبر علیه السلام در اثنای طعام هنوز لقمه را ازان گرفته در دهان مبارک گذاشته بودند که مسموم بودن ان بوحی دانسته و زود بیرون انداخته فرمودند که درین بره زهر گذاشته اند . مکر بشیر بن براکه طعامرا همراه رسول الله می خورد لقمه را فرو برده فی الحال از تاثیر زهر افتاده وفات نمود . و زینب هم بحکم شرع شریف جزای عمل خود را زود یافت . درین اثنا بعضی مهاجرین که در حبش مانده بودند عودت نموده و چون جعفر بن ابی طالب نیز در میان ایشان بود پس پیغمبر علیه السلام بمشاهده روی ان خیلی

شادکام کشته و جعفر را در بر گرفته و بر پیشانی‌ش بوسه داده فرمودند که (ما داری بایهما ان اسر . بفتح خیر ام بقدم جعفر) معنی‌ش آنکه نمی‌دانم که بکدامی از این دو شاد شوم . ایا بفتح خیر و یا بقدم جعفر .

فتح فدک و وادی القرا

در هنگام فتح خیر اهل فدک نیز امان خواسته و استدعای‌شان بموقف قبول رسیده و حاصلات آنجا که بذات مقدس حضرت پیغمبر عائد بود بمسافر خانه تخصیص . و محصولات وادی القرا که بضرب شمشیر فتح شده بود در میان غازیان اسلام تقسیم کرده در شهر صفر بمدینه منوره عودت فرمودند .

عمره قضا

رسول الله علیه السلام بعد از فتح خیر تا نهایت ماه شوال در مدینه اقامت . و بعد از آن فراخور صلحنامه حدیبیه برای زیارت کعبه در شهر ذی القعدة بجانب مکه مکرمه توجه فرمودند . باستماع این خبر کسانی که در میان قریش با ذات همایون حضرت پیغمبر عداوت کلی داشتند زود از مکه برآمده تباعد ورزیدند . پیغمبر علیه السلام بمکه واصل شده و هفتاد رأس شتر را قربان کرده و در هنگام دخول بیت الله دست راست را از احرام برآورده رکن سعادت را استلام . و بعد از آن با اصحاب کرام دامنگشان از بیت الله برآمده و از سبب تعجیل قریش تنها مدت سه روز در مکه اقامت ورزیده بجانب مدینه منوره عودت فرمودند .

غزوه جیش الامرا

طائفة قریش برای طلبیدن مهاجرین اسلام که بجانب حبش

هجرت کرده بودند. عمرو بن العاصی را بطریق سفارت بسوی
 حکمران حبش نجاشی روانه نمودند. ولیکن ملک حبش التماس
 فریش را قبول نکرده ابلجی را بجواب رد باز کردانید. در هنگام
 عودت بقلب عمرو نور ایمان لامع کشته مسلمانان خود را همان داشته
 و بمکه و اصل شده خالد بن ولید را از مافی الضمیر اکاهی داد. مشارالیه نیز
 افکارش را موافق افکار خود یافته و هر دو با هم از مکه برخاسته
 در مدینه بحضور رسول الله مشرف شده ایمان خود را اعلان نمودند.
 چون عثمان بن طلحه نیز هنوز نومسلمان شده بود پس همگی اهل اسلام
 از ایمان آوردن این سه نفر که از بزرگان قریش بودند بسیار ممنون
 و مسرور گردیدند. بعد از آن پیغمبر علیه السلام برای محاربه رومیان
 بفرستادن لشکر اسلام بجانب بر شام قرارداد و بقدر سه هزار نفر
 از عسکر غضنفر مرتب ساخته و زید بن حارث را امیر الجیش نصب
 کرده و خالد بن ولید را که مسلمان مدینه آمده بود همراه زید بن حارث رفیق
 گردانیده گفتند اگر زید در میدان کیر و دار بسهم قدر پروردگار بسوی
 دارالقرار رحمت نماید در آن صورت جمع بن ابی طالب را و اکرانهم شهید
 کردد عبدالله بن ابی رواح را امیر جیش باید کرد و اکرانهم از جام قدر
 شربت شهادت نوش نماید پس عساکر اسلام هر کس را که بنخواستند
 امیر جیش نصب نمایند. بعد از آن دلاوران اسلام را در راه انداخته
 وداع نمودند. القصه عساکر اسلام بعد از طی منازل و قطع مراحل
 از ملحقات شام بمکانی مسمی معان و اصل کشته خبر یافتند که قیصر
 روم هر قل بقدر صد هزار نفر لشکر فرستاده و آن قدر دیگر هم
 از قبیله لخم و جذام و سایر قبائل عرب که در بر شام متوطن هستند
 مسلح کشته از مضافات بلقا در موقعی مسمی مواب فراهم آمده اند.

اگرچه عسکر اسلام دوشب در مکان معان اقامت وانجمن مشورترا عقد کرده میخواستند که احوال عساکر روم و کثرت و وفرت یاری کنندگان روم را بجانب رسول الله علیه السلام نوشته امداد دیگرهم بطلبند اما درین اثنا عبدالله بن ابی رواح بسخن آغاز نمود و گفت ای معشر اسلام بدانید که شما نه بکثرت شمار ونه بسلاح منتظم کارزار بیکار خصم جان شکار آمده هستید. بلکه شما بسلاح ایمان و قوت دین اسلام بجهت فدا نمودن جان در راه جناب یزدان آمده اید، پس چرا می پاید. ازین کلام در دل بهادران اسلام تأثیری تمام حاصل شده و میمنه و میسره جیش را ترتیب داده بر اشکر رومیان که درده (مونه) فراهم آمده بودند حمله آوردند. وزید بن حارث در عرصه کارزار بدیر سینه فنکار خصم خونخوار شهید گشته و بعد از آن جعفر بن ابی طالب رایت سعادت را بدست راست گرفته و بر اسپ تازی نژاد سوار شده مانند شاهین طیار که بر انبوه تزروان افتد بردشمنان حمله آورده و در هنگام ضرب و طعن اسپش کشته گشته و در حالت پیادگی نیز چون شیر زبان حمله های فراوان نمود تا که دستش زخمدار شده و بازویش هم از کار مانده و درفش را بدست چپ گرفته باز مانند شیر خونخوار در میدان کیر و دار بیغمای جان دشمنان نابکار مشغول بود که بازجهای جانشکار که از هشتاد زخم بیشتر بودند بجانب دارالقرار رحلت نمود. بعد از آن لوای سعادت التوارا عبدالله بن ابی رواح گرفته در میدان رزم چون ببر بیابان بجولان آمده شهید گردید. هر چند بعد از آن رایت سعادت را ثابت بن الاقرم برداشته طالب کیر و دار شده بود ولیکن باتفاق مهاجرین آنرا بخالد بن ولید

سپردند. اگرچه مشارالیه هم مانند اسلاف بلکه بیشتر از ایشان اشتیاق مصاف داشت اما عا کر اسلام با اتفاق آرا قرار بدان دادند که از میدان حرب برآمد، بجانب مدینه منوره عودت نمایند. با اتفاق راویان بدرجه ثبوت چنان رسیده است که در روز نبرد مذکور پیغمبر علیه السلام بواسطه منادی اسلام را فراهم آورده شهادت امرای جیش را چنانچه بوقوع آمده بود یکان یکان علی الترتیب بیان و برای ایشان از جناب یزدان عفو و غفران خواسته و فرزند جعفر را که هنوز طفلی خورد بود بحضور قبض کنجور خود طلبانیده و بمر وارید اشک ترحم نبواخته بخانه جعفر امر نمودند تا خویشاوندان جعفر را ضیافت بدهند. چون لشکر اسلام نزدیک مدینه شدند رسول الله علیه السلام باستقبال شان برآمده و بر شجاعت شان آفرین خوان کشته دلبری و مردانگی شان را ستایش فراوان نمودند.

فتح مکه

چنانچه رسول الله علیه السلام بعد از صلح حدیبیه مؤمنان و کافران قبیله خذاعه را بدائره اتفاق خود در آورده بودند طائفه قریش نیز بنی بکر بن عبدمناف ابن کنانه را با خود متفق کرده بودند. مگر خون سه نفر که خذاعه در هنگام جاهلیت از اشراف بنی بکر هدر کرده بود و بنی بکر از سبب ظهیر اسلام برای اخذ انتقام فرصت نیافته و در مدت صلح حدیبیه که از مشغله اسلام فراغتی حاصل کرده بودند. بنی بکر بجانب اخذ انتقام پرداخته و برخذاعه که نزدیک آب مسمی و تیر مسکن داشت حمله آورده و از اشراف قریش صفوان بن امیه و عکرمه بن ابی جهل و سهل بن عمر نیز پنهانی با داد بنی بکر شتافته بودند. خذاعه نیز از چنین رفتار ناهنجار ایشان نزد رسول الله

علیه السلام شکایت آورد. و چون وقعه تحقیق شد و نقض عهد قریش بدرجه ثبوت رسید. رسول الله علیه السلام نیز بقدرده هزار نفر از مهاجر و انصار فراهم آورده و لشکری منظم مرتب ساخته گفتند باید که طائفه قریش ازین حال آگاهی نیابند. باینهمه معلوم شد که حاطب بن ابی بلتعنه برای آگاه گردانیدن قریش مکتوبی را نوشته بواسطه زنی رهرونده روان کرده است. و بعض کسان بجهت تفتیش آن بشتافته وزن مذکور را گرفته و مکتوب را از میان مویهای سرش برآورده بخدمت رسول الله رسانیده حاطب را نشان دادند. عمر رضی الله عنه بقتلش اجازت میخواست که حاطب بعض عذرهارا بیان کرده و بمرحمت پیغمبر علیه السلام پناه آورده بآب عفو سیراب کردید.

تاریخ سال دوم عهدنامه حدیبیه یعنی در سنه هشتم هجرت سنیه بروزدهم ماه رمضان لشکر اسلام بفتح بیت الحرام توجه فرموده بعد از قطع مراحل وطی منازل بمکان مرالظهران واصل شدند. عباس رضی الله تعالی عنه بمقتضای شفقت و مرحمت که در حق اهل قرابت داشت با خود گفت چون ساکنان مکه از حرکت رسول الله علیه السلام خبر ندارند. و اگر قبل از اعلان امان بلشکر اسلام دوچار شوند هر آینه بختشان سیاه و حال شان تباه خواهد کردید. و رستور رسول الله سوار شده بیرون رفت تا یکی را یافته بجهت تشویق استیمان قریش بجانب مکه ارسال نماید. اتفاقا در راه ابوسفیان و بدیل بن ورقا و حکیم بن هزاهم را یافته از ماجرا خبر داد و گفت زود بجانب استیمان گرایید و کرنه کار بسیار دشوار شده است. و ابوسفیانرا همراه خود بسوی معسکر اسلام می آورد که در راه عمر

رضی الله تعالی عنه ابوسفیانرا دید و گفت ای دشمن دین خدا چه
 گونه چنین بی پروا بلاخواستن امان بسوی لشکر اسلام می آیی .
 مگر خوب شد که خود بخود در دست ما افتادی . بعد از آن
 بجانب رسول یزدان بشتافت و گفت یا رسول الله دشمن دین خدا
 بلااستیمان آمده است و بفرمای تا سرش را از تن جدا نمایم . ابن عباس
 نیز بسرعت تمام بحضور پیغمبر علیه السلام مشرف شده از سرتاپا
 ماجرا را بیان نمود . رسول علیه السلام به عباس رضی الله عنه فرمود که
 ابوسفیان امشب مهمان تو باشد و باید که فردا وقت بامداد در اینجا بیاید
 و چون روز دیگر مانند فرموده پیغمبر بحضور سعادت داخل شدند
 رسول الله ابوسفیانرا گفت آیا در خاطر تو خطور نمی نماید که بغیر از یک
 خدا خدایی دیگر نیست . ابوسفیان بعد از تعظیم فراوان و ثنای
 بی پایان گفت چرا نمیدانم چونکه اگر خدایی دیگر میبود هر آینه
 آن هم بمایاری مینمود . بعد از آن پیغمبر علیه السلام فرمودند که آیا پیبری
 مرا اعتراف مینمائی یا نه گفت درین باب اندکی شبهه دارم . عباس
 بسوی وی متوجه شد و گفت زود دین اسلام را قبول نمایی و گرنه جزای
 کناهای سابقه را زود خواهی یافت . ابوسفیان دین اسلام را قبول
 نموده و از اشراف عرب بدیل بن ورقا و حکیم بن هزاهمه نیز که همراه
 او بودند مسلمان شدند . بعد از آن عباس گفت یا رسول الله ابوسفیان
 فخر را دوست میدارد و آنرا امتیازی بدهید . گفتند کسانی که بخانه
 ابوسفیان التجا خواهند آورد در امان میتوانند ماند . و در حق
 خویشاوندان و همشهریان خود نیز مرحمت فرموده گفتند هر که
 در خانه خود را بسته و یاد مسجد شریف در آمده بیرون نیاید آنهم
 در امان و امان خواهد ماند . بعد از آن به عباس رضی الله تعالی عنه

فرمودند که وقتی که عسکر اسلام بچنانب مکه حرکت خواهد کرد باید که همراه ابوسفیان در راه بیستید تا وی سیر نماید . وقتی که دلاوران اسلام فوج فوج آغاز گذشتن کردند . ابوسفیان بعباس گفت این مکر قوت پادشاهی شده است عباس جواب داد که این قوت قوه پادشاهی نیست بل قوه نبوت است . ابوسفیان متحیر شد و گفت آری چنینست . چون همگی مهاجرین و انصار بارزهای تابدار مرور نمودند ابوسفیان پرسید که ایشان کیستند . عباس گفت ایشان عساکر خاصه رسول الله علیه السلام هستند . وذات همایون پیبری نیز در میان ایشانند بعد ازان عباس بابوسفیان گفت باید که زود بمکه رفته قوم خود را مطمئن گردان . ابوسفیان نیز زود بمکه داخل شده باواز بلند گفت ای ساکنان مکه محمد بقوتی می آید که باوی مقاومت نمودن از قوه امکان بیرونست . ایشان گفتند توجه آوردی گفت هر که بخانه ابی سفیان و یا در بیت الحرام در آید و یا در وقت دخول جنود اسلام در خانه خود را پیش نموده بیرون نیاید امان می یابد . القصه رسول الله علیه السلام عسکر اسلام را انتظام داده و ابو عبیده بن الجراح را مقدمه الجیش و خالد بن ولید و غفار و مزینه و جهینه را بچناح یمین و زبیر و علی را بچناح یسار معین و روایت سعادت را بسعد بن عباد تسلیم نمودند . سعد گفت (الیوم یوم الملمحه الیوم تستحل الحرمه) یعنی امروز روز کارزار خونخوارست و امروز حرام هم حلالست . چون این کلام بسمع پیغمبر علیه السلام واصل گردید از الفاظ شدید سعادت دل آزرده کشته رایت سعادت را بیک روایت بعلی بن ابی طالب و بروایت دیگر بزبیر تسلیم کرده فرمودند که دلاوران

اسلام از راه ذی طوی بمکه درآیند و خالد بن ولید از طرف یابین وز بیر از طرف بالابشهر درآمده تاحقاومت بوقوع نیاید سلاح را استعمال نمایند . مکر عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو مقداری از عساکر فراهم آورده و بمقابله خالد برآمده و از طرفین چند نفر مقتول شده مخالفان رو بگریز نهادند . عسکراسلام در روز بیستم ماه رمضان بمکه درآمده فتح نمودند . و بساکتان مکه امان در دادند . هر چند خون چند کسرا از اصحاب جنایات کبیره هدر هم نموده باشند اما از ایشان هم بسیاری کسان بشفاعت اصحاب بزلال عفو سیراب شدند . یکی از ایشان عکرمه بن ابو جهل بود که در هنگام فرار زوجه اش از دنبال رسیده بتبشیر عفورسول الله باز گردانیده و بحضور رسول الله مشرف شده و اسلام را قبول نموده باعث مسرت خاص و عام گردید . بعد از آن پیغمبر علیه السلام در مسجد شریف درآمده از درون و بیرون اصنام را دور انداخته فرمودند تا بلال بانگ نماز را با آواز بلند بخواند . و از سرنو بعض شرایع الهیه را اعلان و عادات جاهلیه را بکلی منع کرده فرمودند که با با و اجداد فخر نمودن خدای تعالی منع کرده است چونکه همکیشان ما و اولاد آدم هستیم . و آدم نیز از خاکی پیدا شده است . مکرسقاقت حجاج و حجاب بیت الله در دست متولیان قدیم ابقا نمودند . چنانچه تا امروز هم حجاب بیت عتیق در دست اولاد شیبیه باقیست . روز دوم فتح مکه پیغمبر علیه السلام در باب کعبه امتاده و ذکور ساکنان مکه آمده بیعت نمودند . و فرمودند تا طائفة نسا نیز بعمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه بیعت نمودند . اگرچه بعد از آن بر قبائل حوالی مکه مردان کارزار را فوج فوج فرستاده باشد . اما بقتال هرگز

رخصت ندادند . خالد بن ولید هم بر قبیلهٔ بنی خدیجه بن عامر مأمور شده و بهر صورتی که باشد از جانب وی چند نفر بقتل رسیده و او را مؤاخذه نموده . و علی رضی الله تعالی عنه را فرستاده اشیای مسلو را بنحداوندان مال اعاده و خون مقتولان را نیز بدیت ساقط گردانیدند . و مالی که نزدش باقی مانده بود آنرا نیز بطریق احتیاط نزدشان بگذاشتند

(غزوهٔ حنین)

وقتی که رسول الله علیه السلام برای فتح مکه حاضر میشدند قبیلهٔ هوازن از حقیقت حال واقف نبود و این حرکت را برای خود پنداشته از رجال هواداران و مغان خود مانند مالک بن عوف و بنی نصر و بنی چشم و بنی سدد و بنی هلال فرقهٔ را مرتب ساخته باقبائل احلاف و بنی مالک بن ثقیف در حنین فراهم آمده بمقابلهٔ عسکر اسلام مهیا شدند . اما در اندک فرصت خبر یافتند که رسول الله علیه السلام بجانب مکه توجه فرموده و مکه را فتح و تسخیر کرده اند پس قرار بدان دادند که با عساکر مجتمعهٔ خود بحرکت آمده مکه را از دست اسلام استرداد نمایند . رسول علیه السلام از افکار ایشان آگاهی یافته و کارزار را در دیار خود ایشان مرجع پنداشته و در مکه عتاب بن اسید را وکیل خود گذاشته همراه دوازده هزار نفر لشکر بجانب حنین توجه فرمودند . بتاریخ سنهٔ هشتم هجرت سینه در ابتدای ماه شوال بهنکام صبح صادق عساکر اسلام از میان درهٔ حنین میگذشتند که ناگهان جماعت هوازن از کین بدرجسته لشکر اسلام را واپس گردانیدند . اگرچه پیغمبر علیه السلام و ابوبکر و عمر و علی و عباس و ابوسفیان بن الحرث و بعضی اصحاب دیگر هم در جای خود

ثبات ورزیده و رسول الله علیه السلام برای کردانیدن عسکر اسلام با آواز بلند ندا هم برآورده بودند اما فائده بخشیده بعم محترم خود عباس که بلند آواز بود فرمودند تا برای رجعت نمودن عسکر اسلام ندانمود. وقتی که آواز عباس بکوش لشکر اسلام رسید یکبار برای کردیدن سعی بلیغ بهم رسانیدند. اگر چه از ازدحام عوام کردانیدن اسپان دشوار بود با اینهمه بقدر صد نفر زود رسیده بادیگران ملحق گشتند. درین اثنا هوازن بر پیغمبر علیه السلام بشدت تمام حمله آوردند. ولیکن تاب مقاومت نیاورده و پای ثبات شان از جای لغزیده آخر الامر پشت بدادند. ودلاوران اسلام که باز گردیده بودند مانند برق خاطف و یاریج عاصف جمعیت دشمنانرا پراکنده و پریشان و شش هزار نفر را اسیر و اموال و اشیای بسیار اغتنام نمودند. درین محاربه بسیاری اشخاص دشمنان تلف شده چنانچه تنها از بنی مالک هفتاد نفر با سردار ایشان ذوالحمار و برادرش عثمان بقتل رسیده و سردار هوازن درید نام نیز مقتول شده و از اشراف اسلام تنها عم ابو موسی الاشعری مسمی عامر الاشعری شهید گردید

محاصره و فتح طائف

در محاربه حنین بنی ثقیف با سائر قبائل منہزم گشته بجانب طائف فرار نموده متحصن میشدند که پیغمبر علیه السلام نیز از دنبال ایشان مانند رحمت یزدان رسیده و طائفرا محاصره نموده حصار را با منجنیقها کوفتن گرفتند. در آن اثنا از یکطرف اهالی حوالی طائف گروه گروه آمده در دایره دین اسلام داخل میشدند. و از طرف دیگر بقدر پانزده روز بعد از محاصره حصار طائفرا برهم زده و هز بران اسلام درون در آمده با خون نخچیر مشرکان پنجه دشمن شکنرا

بیالودند . درین کارزار از اشراف عرب سعید بن العاص و عبدالله بن امیه بن المغیره یعنی بردارام سلمه که یکی از زوجات مطهره آن حضرت بود . و عبدالله ابن عامر بن ربیع و هشت نفر دیگر هم بدرجه شهادت رسیده و همگی شهدای اسلام بدوازده نفر بالغ شده در میان ایشان چهار نفر از انصار هم بودند .

بعد از آن رسول الله علیه السلام از راه جعرانه عزیمت فرما شده و مبعوثان قبیله هوازن نیز بخدمت پیغمبر آمده دین اسلام را قبول کردند . پس دلاوران اسلام نیز همگی اسیران ایشانرا که گرفته بودند بر رسول الله علیه السلام هبه و ایشان هم هر یک را بقبیله که نسبت داشتند احسان نمودند . و خواهر شیر جناب پیغمبر بنام شیمارا نیز که داخل بندیان مذکور بود باعزاز و اکرام بجانب قبیله اش ارسال و در هنگام تقسیم مال غنایم از خس غنایم که بخصه رسول الله علیه السلام عائد بود چهل نفر را صد و صد شتر احسان نمودند . بعض جوانان انصار گفتند ما نیز مانند ایشان بسیار میخواهیم . کلام ایشان بسمع همایون پیغمبر علیه السلام واصل گشته و انصار را فراهم آورده فرمودند که چون ایشان نومسلمان شده اند لا جرم برای تألیف خاطر ایشان بدیشان بیشتر دادیم . و ایشان همراه شتر و کوسفند بوطن خود میروند . و شما با پیغمبر خدا بسوی وطن خود خواهید رفت . انصار از استماع کلام کوهر بار پیغمبر علیه السلام شاد کام گشته دنبال کار خود گرفتند چونکه ایشان پیش از آن چنان کان میبردند که البته پیغمبر علیه السلام بوطن خود یعنی در مکه خواهند ماند . و آن چهل نفر که هر یکی را از ایشان صد شتر داده بودند

مؤافقه القلوب نام نهادند . ابوسفیان باپسرش معاویه نیز از زمره ایشان بودند .

رسول الله علیه السلام از موقع جعرانه بنیت زیارت بیت الله بمکه آمد . و عتاب بن اسیدرا که سنش هنوز از بیست سال تجاوز نکرده بود و الی مکّه نصب نموده و بجانب مدینه منوره عزیمت فرموده . تاریخ هشتم سنه هجرت سنیه و بیست و چهارم شهر ذی القعدة و اصل مدینه شدند . مشارالیه عتاب جوانی بود که در امثال و اقراش در زهد و ورع و کیاست و فراست مانندش کم یافت میشد . و در آن سال در ادای حج پیشوای اسلام شده نخستین اسلام همانست که بشرف امامیرالحاج نائل شده است . معاذ بن جبل را برای تعلیم قرآن کریم و تفهیم دین بین درمکه معظمه معین فرمودند . و عمرو بن العاص را بعمان ارسال نمودند . و از قبائل ازدیان جیفر و عبدا بنی الجلسدی نیز در دأره انقیاد و مطاوعت در آمدند . و مالک بن عوف را بر کسانی که از قومش مسلمان شده بودند و بر قبیله ثقیف و بلده طائف و اطراف آن والی گردانیدند . در اندک زمان ساکنان آن حوالی نیز داخل دأره اسلام شدند . کعب بن زهیر نیز از افعال سابقه خود نادم و تائب شده و بعفو و مرحمت رسول الله پناه آورده و در مدح آن حضرت قصیده بلیغ انشا و بحضور لامع النور حضرت رسالتپناه قرائت نمود . پیغمبر علیه السلام برده نور بفت سعادت را که از لیس وجود بهبود پیمیری شرف طراز چرخ برین بود بکعب پوشانیده در میان اینای بشر سرفراز و ممتاز گردانیدند . از آنست که قصیده مذکور الی یومنا هذا بنام قصیده برده مشهور و معروف شده است . اگر چه معاویه بن ابی سفیان برای خریدن

بردهٔ سعادت بمال فراوان سعی بلیغ بهم رسانیده بود اما در حیات کعب نائل مرام نشده بعد از وفات کعب از والده اش خریده شاد کام گردید . و خلفای بنی امیه نیز واحدا بعد واحد در مواسم مبارکه زیور دوش افتخار می نمودند . تا وقتی که بنی عباس خروج نمودند و دولت امویہ را نابود کردند و بعضی کسان دنبال مروان ثالث که واپسین خلفای امویہ بود و بجانب مصر کربخته از دهکده های مصر درده ابوسیر پنهان شده بود رفته بقتل رسانیدند و بردهٔ سعادت را از برش کشیده بدست خلفای عباسیه تسلیم نمودند . ایشان نیز تاملت پانصد و بیست و چهار سال بدین میراث شرف ایراث مقتدر و مباحی کشته یعنی تازمانی که از اولاد جنکیر خان هلاکونام خون آشام بغداد را بدست آورده خلیفهٔ مستعصم بالله را بقتل رسانید . و قدر چنین اثر سعادت کستر را ندانسته از روی کفر و عناد پدر سوختهٔ بدنهاد آنرا سوخته بر باد داد . جزاه الله بما فعل .

در سنهٔ نهم هجرت سنیه بنی اسد بلا دعوت خود بخود بخدمت رسول الله علیه السلام آمده مسلمان شدند . اگرچه از آمدن بلا دعوت امتنان و افتخار بهم رسانیده بودند . ولیکن بنزول آیهٔ کریمه هدف تیر زجر و توبیخ شده اند .

غزوة تبوك

رسول الله علیه السلام در ماه ذی الحجه از مکه عودت و تا شهر رجب سال نهم هجرت سنیه در مدینهٔ منوره اقامت ورزیده بعد از آن غزای رومیانرا اعلان فرمودند . اگرچه بموجب اصول حرب در غزاهای دیگر عزیمت همایون خود را همیشه پنهان میداشتند مگر در اعلان این محاربه چنان فائده مشاهده نمودند که هر کس

طول سفر و بعد مسافه و قوت و کثرت رومیان و شدت حرارت تاپستان و گذشتن فصل میوه و خالی بودن گذرگاهها از اشجار و سابه و انهار را بخوبی اندیشیده فراخور آن تمیه اسباب سفر نمایند. در آن اثنا بعضی مناققان برای انداختن فتور و نفاق در قلب اسلام در خانه جهودی فراهم آمده با القای فساد مباشرت می نمودند که پیغمبر علیه السلام از مفسدت ایشان واقف گشته طلحه بن عبیدالله را فرمودند تا خانه مذکور را از بیخ و بنیاد برانداختند. ابن قیس که از قبيله بنی سلمه بود برای ماندن در مدینه اجازت خواسته پیغمبر علیه السلام نیز اجازت داده از وی اعراض فرمودند. اگرچه معاشر اسلام این عزارا خیلی معتنا پنداشته برای تدارك مهمات و لوازمات جنگ و جدال در میدان امتحان بذل مال درآمده شب دیز همتراز عنان صگردانیده از یکدیگر سبقت نمودن میخواستند اما شهسوار جود و احسان عثمان بن عفان از همکنان سبقت ورزیده بیشتر از صدرأس اسپ و نه صد شتر و هزار دینار بذل و ایثار نمود. در آن هنگام دونفر از دلاوران اسلام پیش پیغمبر علیه السلام آمده از نیافتن اسپان خوشخرام نالان و کریان شدند. و بعضی جوانمردان بهر نوعی که باشد اسپانرا یافته ایشانرا نیز شادکام نمودند. و بعضی کسان از سفر اعتذار بهم رسانیده و رسول الله علیه السلام عذر شانرا قبول نموده و بجانب تبوك متوجه گشته بمواطن قوم ثمود نزول و لشکر اسلامرا از دخول مساکن قوم ثمود منع نموده فرمودند که بجز آب بئیر نافع دیگر آبهارا برای اکل و شرب استعمال نه نمایند. در آن اثنا در اثنای راه شتری که برای رکوب همایون آن حضرت مخصوص بود کم شده و شخصی از منافقان بنی قنقاع

بنام زید بن العصیت گفت بینید محمد از اسرار آسمان خبر میدهد و شتر خود را نمیداند که در کجاست. رسول الله علیه السلام کلامش را شنیده فرمودند که اگر خدای تعالی بمن تفهماند من چه دائم بعد از آن بقلب همایون شان وحی نازل شده کفند شتر من در فلان جاست. و کسان رفته دیدند که مهار شتر بشاخ درختی بند شده استاده است و زود خلاصش کرده همراه خود بی آوردند. میگویند منافق مذکور بعد از آن تائب و مستغفر گردیده است. چون رسول علیه السلام واصل تبوک گشته صاحب ایله بنام یمینه بن روبه و ساکنان جربا و از درح آمده جزیه را قبول و در دأره مصالحه دخول نمودند. پس هر یک را وثیقه که مبین شروط صلح باشد احسان. و بعد از آن خالد بن ولید را بجانب اکیدر که صاحب دومة الجندل بود و عقیده نصرانی داشت روان فرمودند. اکیدر بشکار کاو صحرائی مشغول بود که خالد مانند شیر رسیده و آنرا گرفتار کرده بحضور رسول الله فرستاد. و در هنگام وصولش پیغمبر علیه السلام جرمش را بخشیده و کارش را بجزیه مربوط گردانیده بجانب مملکتش روانه نمودند. رسول الله علیه السلام بعد از اقامت بیست روز در تبوک عازم مدینه منوره شده فرمودند که باید که تار سیدن لشکر اسلام هیچ کس از آبی که در وادی مشفق جمع شده است استعمال ننماید (آب مذکور در یک روز آنقدر جاری میشد که تنهاد و نفر سوار را کفایت میکرد) چون بعضی منافقان آنرا استعمال و استهلاک کرده بودند. پس لشکر اسلام در هنگام وصول آبریاخته از تشنگی تشکی شدند. پیغمبر علیه السلام منافقان مرقوم را نفرین نموده و بر سر چشمه تشریف فرموده و دست مبارک

را در سوراخ سنگی که آب از آنجا می برآمد در آوردند . ابتدا اندکی آب بیرون آمده و بعد از آن سرچشمه فراختر شده بدرجه جاری شد که کافه عساکر اسلام آتش عطش را خاموش ساخته سیراب گردیدند . و از آنجا ب حرکت آمده هنوز تا مدینه یک فرسنگ راه مانده بود که مالک بن دحشم و معن بن عدی را پیش فرستاده مسجد ضرار را که مناققان برای مجمع نفاق و فساد بنا کرده بودند خراب گردانیدند .

و بتاريخ سنه نهم هجرت سنیه در ماه رمضان و اصل مدینه شده و بقدر می و اینقدر نفر که بکارزار نرفته بلا عذر در مدینه مانده بودند بحضور فایض النور پیغمبر علیه السلام مشرف گشته و سوکند های بسیار خورده عذرهای رنگارنگ بیان نمودند . رسول الله علیه السلام نیز از سرخطای ایشان درگذشتند .

(داخل شدن قبیله ثقیف بدین اسلام)

و هدم معبدلات

رسول الله علیه السلام از طائف عودت می نمودند که شیخ قبیله ثقیف عروه بن مسعود در راه بخدمت مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم مشرف شده ایمان آورد و بعد از آن بجانب قبیله خود عودت و ایشان را نیز برای قبول نمودن دین اسلام دعوت میکرد که جاهلان غیور و مردمان بی شعور شور و شریبهم رسانیده بزخهای جانسکارش بر زمین انداخته گفتند اگر وفات نماید دیتش را چه گونه ادا باید کرد . عروه در حالت نزع سر بر آورد و گفت شهیدان دیت ندارند . مگر آرزوی آن دارم که بعد از وفاتم مرا در مقبره مسلمانان که در محاربه بنی طائف شهید شده اند دفن نماید . بعد از وفاتش وصیتش را بجا آوردند . بعد از آن فرزندش ابو ملیح و قارب بن

الاسود نیز مسلمان شده و از يك طرف والی طائف بنام مالك بن عوف بجهت اخذ انتقام فعل سخیف بنی ثقیف بر خاسته و از طرف دیگر رسول الله علیه السلام نیز باز بتبوك عودت فرمودند. چون بنی ثقیف بیقین دانستند که نتیجه مخالفت و خیم خواهد بر آمد همکنان در ماه رمضان بخدمت پیغمبر علیه السلام آمده و دین اسلام را پذیرفته رجا و نیاز کردند که تا مدت سه سال معبدلاترا هدم ننموده نمازرا نیز عفو فرمایند. پیغمبر علیه السلام فرمودند که بینمازیان از دین سود بر نمیدارند. و برای هدم معبدلات نیز عاملان چابک دسترا معین کردند. اگر چه در هنگام هدم آن زنان و کودکان فریاد و فغانرا باسمان رسانیده کربه و زرای آغاز نموده بودند اما فائده نبخشیده و ابوسفیان هم زود رسیده بموجب امر رسول الله زیور و زینت معبدلاترا برداشته بفروخت. و بتیمش دیت عروه و اسودرا ادا نمود.

(داخل شدن قبائل عرب فوج فوج)

درداثره دین اسلام

رسول الله علیه السلام از غزوه بتبوك عودت فرمود، و بنی ثقیف دین اسلام را قبول نموده و چون قبل از آن مکه نیز فتح شده طائفه قریش هم مسلمان شده بودند. پس از ایمان آوردن قریش که از قدیم الایام بر طوائف عرب حکم میکردند. و بحسب و نسب از کافه اقوام عرب فائق بودند. باعث تقویه و استتقرار اسلام گشته و سایر قبائل عرب نیز نجات خودرا در اتحاد اسلام پنداشته از هر اطراف و اکناف جزیره العرب فوج فوج آمده بمسلمان شدن آغاز نمودند. نخستین بزرگان بنی تمیم باخطیبان

وشاعران خود آمده در مسجد در آمدند . و نام رسول الله علیه
 السلام را با آواز بلند بر آورده گفتند ما برای قبول دین اسلام و مفاخرت
 آمده ایم . اگر چه با آواز بلند نام پیغمبر بر زبان آوردن از دأیره
 ادب بیرون بود با اینهمه پیغمبر علیه السلام از کمال حلم و مرحمت
 از تقصیر شان در گذشته و خود شان نیز بمسجد در آمده ایشانرا
 بخطابت و انشا اجازت دادند . خطیبان بنی تمیم بنام عطارد
 و الاقرع خطبهای بلیغ خوانده و شاعر ایشان مسمی ز برقان نیز
 يك قصیده فخریه انشامود . بعد ازان از خطیبان پیغمبر علیه
 السلام ثابت بن قیس يك خطبه بلیغ خوانده و حسان بن ثابت نیز
 چنان قصیده بلیغه را ارتجالا انشا و قرائت نمود که همکنان آفرین
 خوان شده گفتند خطیب شما از خطیب مابالا و شاعر شما نیز از شاعر
 ما اعلی است . بعد ازان پیغمبر علیه السلام همکنانرا تلطیف و تطیب
 و فراخور عادت ایشان اکرام و احسان نموده و خیمهای مخصوص
 بر پا کنانیده نامدتی که در مدینه بودند بشراب و طعام اکرام و در هنگام
 عودت نیز اسباب سفر ایشانرا اتمام نمودند . بعد ازان ملوک یمن
 و نصرانیان و بترستان عربستان هم فوج فوج آمده دین اسلامرا
 قبول کردند . و از جانب بعض ملوک ایلچیان آمده خیر دادند که
 ایشان نیز دین اسلامرا قبول کرده اند . پیغمبر علیه السلام
 نیز ایلچیانرا با جواب صواب باز فرستادند . و ائیل که یکی از ملوک
 بود با شتیاق تمام بحضور رسول الله علیه السلام خرامان شده دین
 اسلامرا اعلان نمود . رسول الله علیه السلام از ایمان آوردنش
 ممنون و مسرور گشته مؤذنانرا فرمودند تا بصلاة عامه ندا بر آوردند .
 و دست مبارک را بر سرو ائیل نهاده دعای خیر کردند . و رئیس

قبیله طی عدی بن حاتم که عقیده نصرانی داشت و از سطوت علی بن ابی طالب کربخته بینی قضاعه که از نصارای عرب در شام مسکن داشتند پناه آورده . و خواهرش همراه بنیدیان بمدینه منوره رسیده برای حریت خود برسول الله علیه السلام استغاثه نمود فرمودند که اندکی صبر نمایید تا از دیار شما مردی امین یافت بشود . الفصه بعد از آن با کرام و احترام فراخور استدعایش بجانب برادرش ارسال نمودند . چون پیش برادر رسید . مکارم اخلاق رسول الله علیه السلام را بیان و برای رفتنش بسوی مدینه سعی فراوان نمود . آن هم بلا تأمل بجانب مدینه شتافته و در هنگام وصول دین اسلام را قبول نموده بالطاف بی کران و اکرام بی پایان پیغمبر علیه السلام شادان و خندان گردید .

بعد از آن رسول الله علیه السلام قهپان بلاغت عنوان را برای تعلیم دین بوفود که جنود جنود می آمدند معین . و بعضی اصحاب را بجانب یمن و سایر جهات ارسال فرمودند . و باطراف و اکناف فراخور طلب قبائل و ایان کاملرا تعیین و موافق قوانین شرعیه حکومت سنیة اسلامیه را ترتیب و تنظیم و در هر جا تکالیف شرعیه را وضع و تعیین و اصول مدنیتر را تأسیس و تحکیم نمودند .

درین سال همایون قال عامر بن طفیل بامبعوثان نجد بخدمت رسول الله علیه السلام آمد و گفت اگر خلافترا بمن بگذارید من هم دین اسلام را قبول خواهم کرد . گفتند تو مستحق آن نیستی . گفت در انصورت حکم قرا و مداین را بخود و اداره بادیه را بمن بسپارید . فرمودند که این هم نمیشود مگر تو مردی سوار هستی باید

که سرداری عسکر سوار را بتو بدهیم . عامر ازین سخن منفعل شد و گفت در اندک زمان می بینید که من هم مملکتی را چگونگی باسواری و پیاده پرخواهم کرد . و الحاصل خشمناک شده برخاست و برفت . پیغمبر علیه السلام از کلامش متأثر شده گفتند خدایا از شر عامر مارا نگهدار . در اثنای راه عامر بعزت طاعون دوچار و درینجۀ شیر اجل گرفتار و با خاک هموار گردید . بر سر برادرش نیز صاعقه افتاده هلاک گردید و مسلمانان هم از شر ایشان خلاصی یافتند .

درین اثنا مسیله کذاب که دعوی نبوت میکرد نامه را بر رسول الله علیه السلام فرستاد که مضمونش انیست . از جانب شریک نبوت مسیله بمحمد رسول الله آنها میشود که من در رسالت باشما شریک شده ام . بنابراین نصف ممالک بمن و نصف دیگر بقریش تعلق دارد . ولیکن قریش عدالت نمیکنند .

از جانب رسول الله علیه السلام نیز بوجه آئی جوابش تحریر گردید . از جانب رسول الله محمد علیه الصلوة والسلام بمسیله کذاب معلوم گردد که ملک ملک خدای تعالی است هر کرا از بندگان خود بخواهد وارث میگرداند . و حسن عاقبت برای آن کسانست که در تحصیل رضای حق تعالی میباشند و السلام .

حجة الوداع

رسول الله علیه السلام بتاریخ سنۀ دهم هجرت سنیه در میان عشر اخیر ذی القعدة برای حجة الوداع از مدینه منوره برآمده بتاریخ چهارم ذی الحجة بمکه مکرمه واصل گردیدند . علی کرم الله وجهه نیز از بحران بازآمده و در راه با پیغمبر خدا ملاقی شده بمکه باهم رفته حج نمودند . در عرفه رسول الله علیه السلام بعد از حمد و ثنای

جناب یزدان بعموم خطاب نموده فرمودند که کلام مرا بشنوید .
 نمیدانم اما بلکه بعد از امسال در اینجا باز همراه شما ملاقات نخواهم
 کرد . ای بندکان خدا تا ملاقی شدن شما بحضرت مولا چنانچه این ماه
 و این روز شما حرمت دارد خون و مال یکدیگر شما نیز بشما حرامست .
 در نزدیکی بخدای خود ملاقی خواهید شد . از شما اعمال شما
 خواهد پرسید . من برای شما تا اکنون در بیان حلال و حرام سعی
 فراوان نمودم . هر کس که نزد خود اشیای امانت داشته باشد
 بصاحب امانت تسلیم نماید . هر چند سود پول ممنوع است مگر
 سرمایه شما بشما عائد است . ظلم نکنید تا ظلم نپنید . جناب خدا سود
 پول را منع نموده است . سود عباس بن عبدالمطلب بکلی ممنوع است .
 حق خون که در هنگام جاهلیت داشتیدان هم هرگز طلب نخواهد شد .
 و نخستین خون هم خون ربیعہ بن الحارث ابن عبدالمطلب است (نخستین
 چنین حتم و قرا از بطحانه بیت اسقاط نمودند) خطبه مذکور
 در از است و در کتب سیر بعینه محرراست .

در فقره دیگر هم چنان گفتند سخن مرا بشنوید سخنها که شایان
 بیان باشند بشما گفتیم و برای شما کتاب الله و سنت رسول الله بکنداشتیم .
 اگر بدان تمسک نماید خطا نخواهید کرد . در فقره دیگر هم برای
 حسن معامله نمودن با زنان وصیت کرده اند . چون در این خطبه
 در نزدیکی انتقال خود را بسوی دار آخرت تصریح فرموده بودند
 پس علی العموم اهل اسلام و علی الخصوص اصحاب کرام خیلی اند
 و هکین شده زار زار بگریستند . و این حج را حجة الوداع و حجة
 البلاغ نام نهادند .

نصب نمودن رسول الله علیه السلام عاملانرا

باطراف و نواحی

بروجه سالف البیان ساکنان یمن که بزیر حکم وزیر بازان بودند دین اسلام را قبول کرده و بازان هم تاهنکام وفات در ولایت یمن والی مستقل مانده بود.

وقتی که رسول الله علیه السلام از حجة الوداع عودت فرمودند. خبر ارتحال بازان شنیده پسرش شهر بن بازان را تنها والی صنعان نصب و بر اضلاع دیگر از اصحاب کرام عاملان رامعین نمودند چنانچه اداره ضلع مأرب را بموسی الاشعری و سپهسالاری را بعلی بن امیه و همدان را بعامر بن شهر و عک را بطاهر بن ابی هاله و مابین بخران و زمع وزید را بخالد بن سعید بن العاص و نفس بخران را بعمر و بن حزمه و دیار خضر موت را بزید ابن لبید و سکاسک و شکون را بعکاشه بن ثور و معاویه را بابن کنده و اداره جاعتش بعبدالله المهاجرین ابی امیه تفویض فرموده. و از سبب بیمار شدن عبدالله بردیار خضر موت زیاد بن لبید را وکیل نمود. و معاذ بن جبل را برای نظارت تعلیم فقه و قرآن شریف یمن و خضر موت معین کردند. و قبل از ایشان عدی بن حاتم طی برای جمع کردن صدقهای قبائل واسد معین شده و مالک بن نویره بچبابت صدقه و جزیه بنی حنظله مقرر گشته. و علا بن الخزرمی نیز ببحرین و علی بن ابی طالب هم بچبابت صدقه و جزیه بخران ارسال شده بودند. علی کرم الله وجهه خدمت خود را سرانجام داده بحجة الوداع نیر واصل شده بود.

بعداز حجة الوداع مزاج شریف رسول الله علیه السلام منحرف گشته و آهسته آهسته خبر شدت انحراف مزاج آن حضرت باطراف و اکناف شایع شده. و چون دوسه ماه پیش ازان اسود العنسی

ومسيلة الكذاب وطلیحه نام مدعیان دروغگو خروج نموده. واسود العنسی درین ومسيلة الكذاب در یمامه وطلیحه در دیار بنی اسد بدعوی نبوت برخاسته بسیاری مردمان را که هنوز نو مسلمان شده بودند. بانیر نکلهای نادان فریب از راه راست بر آورده جمعیت خود را آنچنان قوت دادند که بسیاری والیان اسلام از مقاومت ایشان عاجز شده بمدینه منوره عودت نمودند رسول الله علیه السلام در شدت بیماری نیز برای رهانیدن اسلام از مضرت کید دروغگویان سعی بلیغ فرموده وبقبائلی که هنوز در مسلمانی ثابتقدم وبعض والیان را نیز که درین باقی مانده بودند او امر مخصوصه ارسال نمودند چون بچنگ وپیکار مغلوب گردانیدن اسود العنسی که جمعیتی بسیار داشت خیلی دشوار بود پس ناکهان اورا بایک تدبیر حکیمانه بقتل رسانیده اسلام را از شر آن شریر رستگاری دادند. برای استیصال دیگران نیز از هر اطراف واکنای همت وغیرت را بپهر سانیدند. و برای تربیه وتادیب قبیله قضاعه نیز که از نصرانیان عرب بوده در زمین شام اسکان داشتند از موالی رسول الله اسامه بن زید بن الحارثه را امیر الجیش ساخته و بعض اصحاب کبار را همراهش معین کردند. اما بعض اهل اغراض بامارت اسامه اعتراض نمودند. و کلام شان بسمع پیغمبر علیه السلام واصل گشته فرمودند که پیش ازین در حق پدرش زید نیز اعتراضها شده بودند. چنانچه زید در هر کاری که معین شده بود لیاقت و کفایت خورا اثبات کرده است. اسامه هم درین کار اقتدار تمام دارد. بعد از آن برای حرکت نمودن اسامه امر نموده باصحاب فرمودند که اگر ازین بیماری شدید امر حق واقع گردد باید که برای محافظه مقرر خلافت بافتکار صایبه اسامه

مراجعت و حرکت لشکر اسلام را نیز بحزم و تدبیرش محول و مفوض کردانید صحابه کرام فرمان پیغمبر علیه السلام را بتعظیم تمام قبول کردند. بتاریخ سنهٔ دهم هجرت سنهٔ روز دوازدهم ربیع الاول رسول الله علیه السلام در خانهٔ عایشه رضی الله تعالی عنها ارتحال داربقا نمودند. از مشارالیه بطریق نقل روایت شده است که پیغمبر علیه السلام در نفس واپسین (الرفیق الاعلی من الجنة) بیان فرزند بعد از ان شهناز بلند پرواز روح مقدس شان از قفس بدن برآمده بسوی آشیانهٔ لامکان طیران نمود

ارتحال رسول الله علیه السلام را منادیان اعلان میکردند که عمر بن الخطاب در مجمع ناس رسید و گفت محمد وفات نکرده است بلکه مانند موسی بمناجات رفته است. وعن قریب عودت نموده منافقان را که این خبر را اعلان می نمایند مؤاخذه خواهد فرمود. عمر هنوز درین خطابت بود که ابو بکر بن قحافه رضی الله تعالی عنه رسیده و عمر را در بحر تحسر و تأثر مستغرق دید و گفت (انصت یا عمر) یعنی ای عمر خاموش باش. ولیکن عمر از کمال تحیر و تأثر امر ابو بکر را بکوش نیابورده بخطاب خود دوام نمود. بنابراین ابو بکر هم از طرف دیگر آغاز خطابت کرده و کسانی که با طرف عمر فراهم آمده بودند پراکنده شده بجانب ابو بکر توجه نمودند. ابو بکر بعد از جدوشنای ایزد متعال بسوی ناس متوجه شد و گفت اگر در میان شما از پرستندگان محمد باشند بدانند که محمد ارتحال داربقا نموده است. اما اگر پرستاران خدا باشند خدای تعالی الی الابد باقیست. بعد از ان آیهٔ کریمه (و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً و سيجزی الله الشاکرین)

قرائت نمود مفهوم شریف آیه کریمه . محمد تنها پیغمبر است پیش ازوهم پیغمبران دنیا آمده و رفته اند . اگر محمد بمیرد و یا قتل شود آیاباز بدین قدیم خود بر میگردید . و اگر کسی بر کرد هر آینه بخدای تعالی زیانی نمیتواند رسانید . و جناب یزدان بندکان شکر کنندگان را جزای خیر احسان خواهد فرمود . چون ابو بکر رضی الله تعالی عنه آیات مذکور را تلاوت نمود عمر بهوش آمده دانست که فی الحقیقه محمد علیه السلام ارتحال دار بقا نموده است و در اعضا و اعصابش ضعف تمام پدید آمده بر زمین افتاد . وقتی که خبر ارتحال رسول الله بمکه رسید در میان اهالی مکه نیز قیام و قال بسیار بظهور آمد ، علامتهای ارتداد مشاهده شدن گرفت . مگر سهیل بن عمرو که در وقت تحریر عهدنامه حدیبیه فقره محمد رسول الله را قبول نکرده بود بر در کعبه استاده و اهل مکه را بدعوت فراهم آورد و گفت ای ساکنان مکه شما از واپسین ایمان آوران هستید نخستین مرتدان مشوید . خدای تعالی این کار را مانند فرموده رسول الله علیه السلام بحد کمال خواهد رسانید . زیرا که رسول الله درین مکان که اکنون من استاده ام بر پا استاده گفته بود که ای اهل مکه شما هم مانند من لاله الا الله بگوید . طائفه عرب بشما مطیع خواهد شد . و امم دیگر بشما جزیه خواهند داد . و خزائن کسری و قیصر نیز در نصرت این دین مبین خرج خواهند شد . چنانچه بسیاری کلامهای ایشان تاحال بحیرت حصول در آمده اند و عدهای دیگر هم که هنوز باقی مانده اند البته بمركز اجرا و اصل خواهند شد . ازین کلام همچنان ساکنان بیت الحرام ساکن شده خود را از راه ارتداد باز داشتند . شرف و فضیلت دین اسلام هرگز انکار

نمیشود چونکه قویترین دشمنان این دین هم وقتی که دقیق و حقایق دین اسلام را دانستند ایمان آورده تا درجهٔ نهایت فداکارانه و جانسپارانه برای محافظهٔ دین خدمتهای بسیار بجا آورده اند.

رسول الله علیه السلام در هنگام شدت مرض اصحاب کرام را جمع گردانیده و در حق همکنان دعای خیر نموده فرمودند که همواره از خلاف رضای حق تعالی احتراز نماید. در ملک خدا بر بندگان خدا جبر و تکبر مکنید. زیرا که جناب خدا مرا و شما را فرموده است که (تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الأرض ولا فسادا والعاقبة للمتقين) معنای شریف آیه کریمه. ما نعيم دار آخرت را بدان کسان میدهم که در دنیا کبر و فساد نمودن نمیخواهند. و حسن عاقبت برای پرهیزکارانست. بعد ازان از بعض سخنهاى فرقتناى آنحضرت ابو بکر رضی الله تعالی عنه زارزار بگریست. و دیگر اصحاب نیز بگریه و زرای آغاز نمودند. رسول الله علیه السلام هم بگریه ایشان تاب نیاورده از میان چشم که چشمهٔ بحر حقایق و حدانیت بودند قطرات رقت آمیز را مانند مروارید ریخته فرمودند که مرا کاغذ و دوات بدهید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من الی الابد هادی شما باشد. بعض اصحاب قیل و قال را بهمرسانیده و کلام آن حضرت را بشدت مرض حل نموده و قلم و دوات را نداده بغرفهٔ دیگر رفتند اگر چه بعد از قیل و قال باز بحضور سعادت مشرف شده بجهت نمودن وصیت تکرار بتکرار رجاء نیاز نموده باشند مگر در جواب شان چنان فرمودند که اکنون مرا بحال خود بگذارید چونکه این خال من ازان تکلیفها که شما میکنید برای من بهتر و خوشتر است.

اگر چه محرران سیر مادهٔ این وصیت را در کتب سیر رسول الله

ذکر نموده میگویند وقتی که پیغمبر علیه السلام قلم و دوات را خواستند یکی از اصحاب گفت (ان رسول الله یحجر) و ازین کلام در میان اصحاب کرام بحضور پیغمبر علیه السلام نزاع حاصل شد . و بعضی گفتند در حضور انبیا زاع جائز نیست . پس از آنجا برآمده و در جای دیگر گفتگو به سرسانیده و باز بحضور سعادت آن حضرت عودت نموده با التماس تمام وصیت را بخواستند . (کویا کلام مذکور را عمر رضی الله تعالی عنه گفته بود) ولیکن در این باب هیچ تناسب و اطراد ندارد . بلکه در چند جا تناقض و تباین هم دارد . یکی آنکه چون در حجة الوداع پیغمبر خدا خطبه را در مجمع عام بمواجهت چند هزار نفر اسلام خوانده فرموده بودند که کلام الله و سنت رسول الله را سراج طریق هدایت شما نمودم . اگر بدان تمسک نمایید هرگز از راه کم نخواهید شد . پس بوصیت دیگر چه احتیاج مانده بود . علی الخصوص در حجة الوداع خطبه را برای استماع کافه حجاج باواز بلند میخواندند و در جائیکه اواز منقطع میشد از آنجا اصحاب کرام آن را تا جای دیگر باواز بلند میسرسانیدند . چون خطبه حجة الوداع بمامتواتر آمده است پس در صحت آن بقدر زره هم شبهه نداریم . دوم آنکه . بکتاب معتبره و اخبار موثوقه نیز ثابت است که اصحاب کرام در حضور پیغمبر علیه السلام آنقدر ادبانه حرکت مینمودند که بجانب روی مبارک ایشان نگاه هم نمی انداختند . پس چگونه در حضور سعادت ایشان نزاع میتوانستند کرد . سیوم آنکه اولاً در دادن کاغذ و دوات مخالفت نمودن و باز در طلب وصیت اصرار و الحاح کردندست . چون در اینجا تناقض و تباین ظاهر است . پس چنین حرکت را بعمر رضی الله

تعالی عنه اسناد نمودن هرگز شایان نیست . محققین سیر متفق بر آنند که صدق و محبت حضرت عمر بذات همایون پیغمبر بدرجه بود که بمجرد شیوع خبر ارتحال آن حضرت سراسیمه شده میگفت محمدوفات نکرده است بلکه برای مناجات رفته است . چون ابوبکر رضی الله تعالی عنه ارتحال جناب پیغمبر را اعلان کرده بود عمر مدهوش شده بر زمین افتاده بود . پس چگونه عقل باور میکنند که ذواتی که بدین صفت موصوف باشند سخنی را که بمواجهه احاد ناس هم گفتن شایان نیست بحضور رسول الله علیه السلام خصوصاً در آخر نفس ایشان بگویند . پس معلوم شد که هر آینه درین باب اصحاب اغراض غرضی مخصوص دارند . گویا پیغمبر علیه السلام میخواستند که علی کرم الله وجهه را خلیفه خود سازند و بعض اصحاب قیل و قال را بهمرسانیده ننگداشتند که درین باب وصیت نمایند . اگر چنان باشد پس چرا بعد از آن در طلب وصیت الخاح و اصرار نموده بودند . و الحاصل درین باب نظر و بحث دارد . کیریم که اگر رسول الله علیه السلام سخنی چنین فرموده هم باشند باز هم از این کلام وصیت خلافت علی رضی الله عنه بیج وجه مفهوم نمیشود . چونکه پیغمبر علیه السلام فرموده بودند که برای شما چیزی بنویسم که بعد از من الی الابد های شما گردد . و هرگز از راه کم نخواهید شد . علی رضی الله تعالی عنه ابدی نبود که الی الابد رهنمای امت میتوانست شد . بغیر از این وقتی که مردمان در جمیت ثقیفه با ابوبکر رضی الله تعالی عنه بیعت میکردند . ابوسفیان بنزد علی بن ابی طالب رفته گفت ما میخواهیم که بتو بیعت نماییم و اگر درین باب مخالفت روی نماید در آن صورت من مکه را بپیاده و سواری مالامال خواهم کرد .

علی ازین سخن روی درهم کشید و گفت غرض تو آنست که در میان اسلام تفرقه حاصل شود. وقتی که بیماری پیغمبر علیه السلام مشدّد گردید عباس رضی الله تعالی عنه بعلی کرم الله تعالی وجهه گفت برو و از رسول الله پرس که بعد از ایشان خلافت بکه میرسد. علی گفت من اینرا پی رسم چونکه اگر بما وصیت نماید در آن صورت خلافت را بما هرگز نخواهند داد. در تاریخ کامل ابن اثیر تحریر شده است که چون علی شنید که مردمان ابو بکر را بیعت میکنند انچنان بزودی برخاست که تنها با جامه خواب از خانه برآمده برای بیعت بشتافت و پوشاکش را که از خانه فرستاده بودند در ثقیفه پوشیده بود. متواتر است که رسول الله علیه السلام خلافت را بهیح کس وصیت نفرمودند. مگر در شدت مرض بجای خود ابو بکر را برای نماز استخلاف نمودند. و بقول مؤرخین ابو بکر هفتده بار پیش نماز شده است. میکونید چون مرض پیغمبر علیه السلام مشدّد شد باصحاب که در حضور سعادت شان حاضر بودند گفتند ابو بکر را بگوید تا پیشوای نماز شود. زوجه محترمه ایشان حضرت عایشه بنت ابو بکر نیز حاضر بود و گفت دل پدرم نازک است بنابراین بمقام شما نمیتواند استاد. باز فرمودند که ابو بکر را بگوید تا امام شود عایشه گفت پدرم بدن تحمل ندارد. ازین سخن خاطر عاطر رسول الله علیه السلام متغیر شده فرمودند که (ان کن صواحب یوسف) یعنی شما طائفه زنان دوست یوسف هستید. و الحاصل عایشه را عتاب نموده گفتند (مروا ابابکر فلیصل بالناس) سبب نخستین بیعت ناس با ابو بکر رضی الله تعالی عنه نیز همین بود.

چون از سیاق اخبار و وقایع روز کار معلوم میشود که علی

کرم الله تعالى وجهه از اتباع شیخین هرگز استنکاف ننموده است . پس آنکسانیکه بخلاف این گفته اند . هر آینه غرضی دیگر داشتند . در اصل باعث احداث اختلاف بنی عباسیه شده اند . زیرا که نخستین ایشان بدعوی استحصال حق آل رسول ایزد متعال خروج نموده و جهان را بدروغ بیفروغ پر کرده و خلافت را بنام آل رسول الله گرفتند . و بعد ازان آن خیانت و اهانت را که در حق ایشان بجا آور دند . انشاء الله تعالی آنها را نیز بدلائل قطعیه و شواهد یقینیه اثبات خواهیم کرد . و من الله توفیق

(بیعت ثقیفه)

وقتی که رسول الله علیه السلام ارتحال دار بقا نمودند . آل و اصحاب خیلی اند و هیکن و بتجهیر و تکفین رسول الله علیه السلام مشغول شده بودند که عمر رضی الله عنه بر در آمد و گفت میخواهم که اندکی ابو بکر را بینم . گفتند او بتجهیر مشغول است . گفت باید که او را بینم چون ابو بکر از خانه رسول الله بر آمده همراه عمر ملاقات کرد عمر بوی گفت در ثقیفه بنی سعد یعنی در صف بنی سعد انصار فراهم آمده میخواهند که سعد بن عباد را بیعت نمایند . و اگر در اینجا زودترسیم میترسیم که در میان اسلام تفرقه واقع خواهد شد . پس ابو بکر و عمر و ابو عبیده رضی الله تعالی عنهم باهم ثقیفه رفتند . و دیدند که انصار جمع شده برای بیعت سعد حاضر هستند . ابو بکر زود بخطابت آغاز کرده و در حق انصار که در اسلام قدم داشتند و در تأیید دین اسلام مال و جاز را فدا کرده بودند ستایش فراوان نمود و گفت ای معشر اسلام چون ما از قوم و عشیرت رسول الله هستیم پس باید که ما امرای ملت باشیم و شما نیز

ازوزرا . حباب بن منذر بسخن آغاز نموده وفضل و تقدم انصار را که در دین اسلام داشتند بیان کرد و گفت (منا امیر و منکم امیر) یعنی انصاف آنست که امیری از ما و امیری از شما باشد . یعنی يك امیر از اوس و خزرج و يك امیر از قریش بشود . عمر گفت اجتماع دو امیر بريك مسند نمیتواند شد . بلکه امیری تنها تعلق بمادارد چونکه رسول الله علیه السلام شمارا بما وصیت کرده است نه مارا بشما . و اگر امیری شما میخواست در انصورت مارا بشما وصیت میکرد نه شمارا بما . اگر چه عمر و جناب در حق يك ديگر يك دو حرف شدید هم پرزبان رانده بودند . مگر امین الملة ابو عبیده زود بکلام آغاز نمود و گفت ای انصار از جناب پرور کار بترسید (و اتم اول من نصر و آزر فلا تکنون اول من بدل و غیر) یعنی چون شما مقدمترین قوت دهنده و یاری کننده اسلام هستید . پس شما نخستین تبدیل کننده و برهم زننده مشوید . بعد از ان از انصار بشیر بن سعد برخاست و گفت ای معشر انصار چون محمد از قریش بود پس امیری هم بهمین قوم اولی است و اگر چه فضل تقدم ما که در جهاد و نصرت دین اسلام داشتیم انکار نمیشود اما چون مقصد ما از ان محض تحصیل رضای خدا و رسو الله بود پس برای نیل دنیا با اهل حق تعرض نمودن بهیچ وجه شایان نیست . حباب روی خود بچنانب وی گردانیده با آواز بلند گفت آفرین بر تو باد که بیسر عم خود سعد چه خوب مظاهرت نمودی بشیر گفت (لا والله ولیکن کرهت ان انا زاع قوما حقهم) یعنی بخدا چنین نیست مگر بامر دمانکه حق دارند منازعه نمودن را مکروه میدانم . بعد از ان ابو بکر رضی الله تعالی عنه بچنانب عمر و ابو عبیده اشارت نمود و گفت ازین دو یکی بیعت

بکنید . عمر گفت نمیشود چونکه رسوالله علیه السلام تقدم ترا
بیشوا کرد انیدن نماز بمانشان داده است . و درجائیکه تو باشی
ما امیری را قبول نمیتوانیم کرد . و زود دست خود را در از کن
تابتو بیعت نمایم . بشیر بن سعد بر همکنان سبقت ورزیده بیعت نمود
بعد از آن دیگران هم فوج فوج آمده بیعت کردند

روز دوم خلافت بیعت عامه اجرا شده خلیفه رسول الله ابو بکر رضی الله
تعالی عنه در مسجد شریف بر منبر بر آمده بعد از جدو ثنای خدای تعالی
چنین گفت ای ناس اگر چه من امیر شما شده ام مگر از شما بهتر
نیستم . اگر د را امیری حرکت راست نمایم باید که مر ایاری کنید .
و اگر کجی نمایم مرا بر راستی بیارید . صداقت امانتست و کذب
هم خیانت . ناتوان شما نزد من تواناست چرنکه حق او را از قوی
تحصیل می نمایم . و توانای شما نیز پیش من ناتوان است چونکه حق
ناتوان را از قوی میستانم . انشاالله جهاد را هرگز ترك نخواهید کرد .
زیرا که خدای تعالی ترك کنندگان جهاد را همیشه حقیر ذلیل میکرداند
تا من در تحصیل رضای خدا و رسول خدا باشم مرا اطاعت کنید . و اگر
از امر خدا و رسول الله اندکی تجاوز نمایم مرا اطاعت مکنید . چونکه
در آن صورت اطاعت نمودن شما بمن هرگز لازم نیست . اکنون
وقت نماز نزدیک شده است برای نماز بر خیزید . خدای تعالی
همکنان را رحم کند .

صحابه کرام رسول الله علیه السلام با تنظیم مهمام . مصالح انام
واهل بیت نیز برای خدمت تجهیر و تکفین رسول الله علیه السلام
مشغول شده روز دوم ارتحال آنحضرت فراخور وصیت تجهیر

و تکفین بهم رسانیده در جائیکه وفات کرده بودند دفن نمودند .
 باشهر اقوال مدت شصت و سه سال معمر شدند .

(شمائل رسول الله علیه الصلوة والسلام)

رسول الله علیه السلام میانه قد و بزرگ سر و کندم کون اندکی
 مائل بسرخ و وجه مبارک اندکی دراز و سیاه چشم بوده در میان
 ابروان فراخ و موهای ریش مبارک بسیار و میانه دوشانه کشاد
 و سربازوان کلفت و سنیه پهن و دست و پای اندکی ستبر و موها راست
 و کردن صاف داشتند . وقتی که بیک طرف التفات میفرمودند با همه
 وجود میگردیدند . و در رفتار چنانکه از کر یوه پایین آیند
 حرکت نموده بسرعت میرفتند . و اکمل بنی نوع بودند صلی الله
 تعالی علیه وسلم .

من در اینجا سیرت سنیه حضرت نبویه را مجلا و تبرکا نوشتم .
 مقصد من آن نیست که تاریخ اسلام را استیعاب نموده بنویسم بلکه
 نیتم آنست که تنها مواد مهمه را که از ظهور اسلام تا این زمان باسلام
 تأثیر تمام دارند باسباب و حقایق بیان نمایم . و نخستین حقیقت دین
 اسلام و اختلافیکه در حق عقاید اسلام بظهور آمده است و اصول
 مذهب اهل سنت و جماعت و جبریه و معتزله را بیان و بعد از آن رأی
 و افکار این دو فرقه اخیر را محاکمه مینمایم .

(اصول مذهب اهل سنت)

از رسول الله علیه السلام پرسیدند که اسلام چیست فرمودند که .
 (ان تشهدان لا اله الا الله و انی رسول الله و ان تقيم الصلوة و تؤتی
 الزکوة و تصوم شهر رمضان و تحج البيت ان استطعت الیه سبیلا)

یعنی کواهی دادن بیکانگی خدا و پیغمبر بودن من از طرف خدا و ادا نمودن نماز مفروضه و دادن زکوة مال و گرفتن روزه در ماه رمضان و حج نمودن بیت الله اگر استطاعت ان داشته باشی . بعد ازان پرسیدند که ایمان چیست فرمودند که (ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رساله و الیوم الاخر و ان تؤمن بالقدر خیره و شره) یعنی بخدا و فرشتگان و رسولان و کتابهای خدا و روز رستخیز و بقدر و بخیر و شر قدر باور نمودن است . بعد ازان پرسیدند که احسان چیست فرمودند که (ان نعبد الله کأنک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک) یعنی خدا را چنان پرستش نمای که گویا تو او را می بینی اگر چه تو او را نمیبینی مگر او ترا می بینند . بعض اهل اسلام معنی حقیقی باور کردن قدر و بخیر و شر قدر بخوبی ندانسته بد و فرقه منقسم شدند . یعنی یکی جبریه و دیگری ضد نام آن معتزله است . و هر یکی از ایشان بچند اقسام منقسم گشته و چون هر فرقه ایشانرا یکان یکان بیان نمودن از صد تالیف برونست پس تنها مذهب اصحاب جبر محض و ارباب اختیار محض را بیان میکنیم چونکه ایشان برزکترین فرقههای دیگر هستند .

(جبریه)

جبریه میگویند انسان هیچ اختیار ندارد . بلکه در کافه افعال مجبور است و انسان را از شرف انسانیت محروم ساخته بدرجه جادات فرود آورده اند . و بحديث شریف (وان تؤمن بالقدر خیره و شره) و بدیگر حدیث شریف نیر که از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که (السعید من سعد فی بطن امه و الشقی من شقی فی بطن امه)

استناد نمودند . مفهوم منفش آنست که اهل سعادت و اهل شقاوت در شکم مادر متخلق گشته پیدا میشوند . یعنی سعادت و شقاوت در پیدایش است . چون کلام پیغمبر علیه السلام عبارت از باور کردن آن خیر و شر است که مقدر الهی است . پس ایشان معنی حقیق کلام رسول الله علیه السلام را که عبارت از بیان تأثیر آن خلقت است که بمخاوق دارند انسته چنان مذهب غریب ایجاد نمودند که حدود الهی را نیز تعطیل میتوان کرد . چونکه اگر انسان در فعل خود مجبور میشد هم حدود ساقط میکردید و هم انتظام احوال انام برهم میخورد . این حال نیز مخالف حکمت باغۀ یزدانست زیرا که بقای عالم باحوال انتظام مربوط است اگر باحوال حوادث کائنات بنظر امان نگاه انداخته شود . مشاهده میکرد که همگی اشیا بنظامات متسلسله بایکدیگر چنان مربوط هستند که بقدریک ذره هم مخالفت ندارند . مگر آنچه با فائده میرساند ما اورا خیر و آنچه ضرر میرساند اورا نیز شر میخوانیم . باوجود که این ماده در حق عموم صحیح نمیشود . چون روی زمین باقوام ملل مختلفه مسکونست و بحکم .

(مصائب قوم عند قوم فوائد)

خیر یک قوم بقوم دیگر شر و مصیبت یک قوم بقوم دیگر فائده میبخشد . پس دانسته شد که در جهان خیر و شر مطلق نیست بل بنسبت یکدیگر خیر متضمن شر است و شر متضمن خیر . این حال در حق سائر حیوانات نیز همچنین جاریست . چونکه تمامی اجسام که در جهان یافت میشوند آکل و مأکول هستند . چنانچه

از زمین نباتات و از نباتات حیوانات پرورش میابند . و آخر الامر باز زمین آنرا غذای خود میسازد . و زمین بدل ما میخورد . همیشه . یعنی آنچه میدهد باز میستاند . همچنین همگنان یکدیگر را خورده دور میکنند . چون این قاعده از ذرات هوای بزرگترین حیوان جاری بوده بیک دیگر ظلم میکنند . پس معلوم شد که بقای انواع و اجناس مخلوقات نیز از همین دو صفت حاصل میشود که ما آراخیز و شرمیخوانیم . و تعارف که مطلوب الهی است بقای انسان حاصل میشود . بحکم حدیث قدسی (کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف) معنای شریفش آنست که . من یک کنجینه مخفی بودم و خواستم که دانسته بشوم پس خلق را پیدا کردم تا دانسته بشوم . در اینجا مراد از خلق انسانست چونکه وجود و قدرت حق تعالی چنانکه انسان می فهمد دیگر حیوانات نمیدانند .

(نتیجه)

این احوال عند الله هرگز شرك حساب نمیشود . چون ما افعال الهیه را بیمانه ناقص می پیمایم بنا برین خطاهای بزرگ مییم . (اللهم ارنا الحق حقاً تبعه وارنا الباطل باطلاً نجتنبه) احوال عمومی مذکور قوانین عمومی هستند که جناب باری تعالی برای بقای سلسله مخلوقات تقدیر کرده است . ازین احوال عمومی حیوانات حس و ادراک و حرکت دارند . و انسان از دیگر حیوانات نطق و ترقی بیشتر دارد . استعمال حواس نیز باراده حیوان موقوفست . اگر سوء استعمال نموده همچنس خود را تعدی نماید شرم و اگر حسن استعمال نموده بدیگران لطف و خوبی نماید خیره میشود و از همین

حرکت که متضمن این دو صفتست هر يك فراخور عمل خود در دنیا و عقبی جزا و سزایابی یعنی بخیر جزای خیر می یابد و بشر نیز جزای شر . (نتیجه) چـون جبریان معنی قدر و خیر و شر که در حدیث شریف محرر است نمی فهمند که عبارت از ان مقدر است که در احوال عمومی جاری میباشد بنابراین انسانرا در احوال خصوصیه مجبور پنداشته در بادیۀ کراهی حیران و سرگردان مانده اند . و چون احوال عمومی خود مجبور است . پس قدر هم عبارت از همینست (معتزله)

طائفه معتزله که در اوائل ایشان را اصولیه میخواندند . میگویند انسان در احوال خصوصیه مختار است . اگر قوت و قدرت خود را بحاسن صرف نماید مثاب و اگر بقبایح صرف کند معاتب میشود . و اگر کسی بکنانه کبائر که در شریعت نهی شده است ارتکاب نماید در عقبی عذابش مخلد است . فی الجمله ایشان هم در دنیا باحد . شرعیه که مقیاسست مخصوص عقاب آخرت را بپیمانه متناسب نپیوده افراط و تفریط کرده اند . و در عقبی بدوام عذاب بعض اصحاب کرام رسول علیه السلام نیز که مصباح هدایتند حکم نموده اند . و بخلفای امویہ و عباسیه چابلوسی و کاسه لیبی نموده در مسئله سب صفات و خلق قرآن نیز مظاهر و اهل سنت و جماعترا خیانت و اهانت و اصحاب کرامرا افتراهای بسیار نموده باعث فسادهای بیشمار شده اند . طائفه نظریه که قوی ترین معتزله است خدای تعالی را از خلق شرمزده پنداشته میگویند شر از فکر بد حاصل میشود . و حق تعالی ازین صفت پاکست . و خیر و شر را از حیز حقیقی دور انداخته بمذهب مائی زندقه تقرب نموده اند

چنانچه رسول الله علیه السلام نیز برای اصولیه فرموده اند که ایشان
مجوسیان اسلام هستند .

(خلافت ابوبکر الصدیق رضی الله تعالی عنه)

چون رسول الله علیه السلام در نهایت سنه دهم هجرت سنه
بدارالفرار انتقال فرمودند . مهاجرین وانصار با ابوبکر رضی الله
تعالی عنه بیعت نموده و مشارالیه باجماع امت خلیفه رسول الله
علیه السلام شده اسامه بن زبدر را برای تأدیب قبیله قضاعه معین
کردانید اگرچه عمر رضی الله عنه نیز زیر سایه لوای سعادت التوا
که در دست اسامه بوده معین شده بود اما اسامه مانند عمر رضی الله تعالی
عنه در ملازمت مقر خلافت مناسب دیده عمر را بخدمت خلیفه
رسول الله فرستاد که درین خصوص مشورت نمایند . و بعضی صننادید
انصار که اسامه را نمیخواستند از حد ائت سن اسامه سخن رانده
بعمر گفتند باید که برای سپهسالار ساختن شخصی که درس از اسامه
بزرگتر باشد بخدمت خلیفه رسول الله عرض نمای . چون عمر
بخدمت ابوبکر رسیده رأی صواب نمای اسامه و بعد از آن افکار
صننادید انصار را تقریر نمود . بیکبار خلیفه رسول الله از جای خود
برجسته ماند موسی علیه السلام که در هنگام عودت از مناجات از سبب
اختلافیکه در میان بنی اسرائیل بظهور آمده بود برادر خود هارون
علیه السلام را از ریش گرفته عتاب کرده بود ریش مبارک عمر را
گرفته گفت یا عمر تو چگونه سخن کسانرا در باب تبدیل ذاتی که رسول الله
علیه السلام آنرا امیر جیش گردانیده است بمن میتوانی گفت
بعد از آن باز بجای خود نشسته و محاسن یافت شدن عمر را در مقر
خلافت تصدیق نموده نزدیک مدینه بمحل مسمی جرف که لشکر اسلام

فراهم آمده بود عزیمت و همراه اسامه ملاقات کرده و بجانب لشکر متوجه شد و گفت در هر مملکتی که می در آید باید که حیات کودکان و زنان و پیران و کسانی که در معبد ها مشغول عبادت باشند محافظه نمایید . و تا ضرورت روی ننماید ماده هر حیوان را اگر چه شایان اکل هم باشد هرگز مکشید . و درختان را نیز بریده مسوزانید . و امر را بجوی نگاه دارید . بعد از آن عسکر را بحرکت آورده و اسامه را بپیادگی تشییع نمود و گفت ای اسامه باید که تمامی آن اوامر که رسول الله بتو امر کرده است اجرا نموده از یک حرف هم غافل نشوی . اسامه از پیاده رفتن خلیفه شرمزده و مضطرب گشته گفت یا شماسوار بشوید . و یا مرا رخصت بدهید تا پیاده شوم . خلیفه فرمود که آیا من در راه خدا این قدر خدمت هم ننمایم . و بعد از رفتن خیلی مسافه از اسامه اذن خواسته همراه عمر رضی الله تعالی عنه بمدينه منوره عودت نمودند . و برای استیصال پیغمبران دروغ گو مانند طلحه و مسیله و سجاح که در آخر زمان سعادت علی الخصوص در هنگام مفارقت رسول الله علیه السلام از دنیا بدعوی نبوت برپا شده بجهت ارتداد ساکنان جزیره العرب سعی بلیغ میکردند . و برای اصلاح حال قبائل و طوائف غریبه که مرتد شده بودند همراه اصحاب کرام مشورت نمودند . صحابه کرام چنان بیان نمودند که میدانید که اکنون بعض قبائل بالکل و بعض نیز بالفرع مرتد شده اند و تنها طایفه قریش و بنی ثقیف در دین اسلام ثابت قدم مانده اند . و چون عدد اسلام نیز بنسبت دشمنان خیلی اندک است پس شدت وحدت را اظهار نمودن روانمی بینیم چونکه برای اسلام خطر فراوان دارد . خلیفه گفت اگر مخالفان از آن باج و خراج که در زمان پیغمبر

علیه السلام معین شده است یک بار شتر هم کتربدهند باز هم همراه ایشان محاربه می‌نمایم .

درین اثنا اسامه بن زید از شام عودت نموده و جناب خلیفه اورا با مهاجرین و انصار همراه خود گرفته برای استیصال قبائل عبس و کنانه و ذبیان که بچنگ مدینه آمده بودند بحرکت آمده و در محفل مسمی ابرق جنکیده همگی دشمنانرا زیر و زبر کرده باز بمدینه منوره عودت فرموده . و فرصت را از دست نداده بسوی محل مسمی ذی القصه که نزدیک مدینه بجانب نجد واقع شده است عزیمت و برای اصلاح اهل ارتداد ازدلاوران اسلام یازده فرقه را مرتب و منتظم گردانیده خالد بن ولید را برای تأدیب پیغمبر کذاب طلیحه و عکرمه بن ابی جهل را بکوشمالی مسیله کذاب و شر حیل را برسیدن امداد عکرمه و عمر و بن العاص را باصلاح مردان قبیله قضاعه و خالد بن سعید بن العاص را سه سالار فرقه های عسکر که باطراف شام میرفتند معین ساختند . و یردیگر فرقه هانیر از رجال اهل کفایت رئیسان را نصب و برای نیکه بانی مملکت هم بقدر کفایت لشکر را تعبیه و وظیفه هر یک را معین و معاونت و مظاهرت یکدیگر را بصورتی متسلسل و متناسب بیان کرده و در دست همکنان صورت عهدنامه را که اساس کار بر همان می توان نهاد تسلیم و اجرای عدل و انصاف را بتأکید اکید تنبیه و بجهت تأمین مراسلات فرقه های احتیاط را مرتب ساخته و همکنانرا بی کار خود فرستاده خود شان نیز بمدینه منوره در آمده قرار گرفتند . فرقه های مذکور فی الفور ایات نصرت آیات را کشاده مانند سیل عرم و یا اجل مبرم دنبال کار خود بشتافتند . خالد بن ولید بین رسیده

همراه طلیحه عقد مصاف بهم رسانید. و قبائل و طوایف که بکذب و تزویر طلیحه فریفته شده بودند از حال تزویر اشتمالش واقف گشته و او را با قوت نبوتش تنها گذاشته پی کار خود گرفتند. آنهم چار و ناچار بر اسپه باد رفتار که حاضر کرده بود سوار شده وزن خود را ردیف خود کردانیده بجانب طایفه بنی کلب که از فروع قبیله قضاعه بود فرار نمود. میگویند وقتی که قبیله قضاعه دین اسلام را قبول کردند آن هم مهتردی شده و در زمان خلافت عمر رضی الله تعالی عنه زیارت کعبه معظمه آمده خلیفه را بیعت کرده است. روزی خلیفه او را بطریق لطیفه گفت آیا از کفایت چیرنی باقی مانده است و یانه گفت اری هنوز هم از ان یک دو چیر باقی مانده است. و الحاصل بعد از آن در محاربه رومیان برای اسلام خدمتهای شایان هم بجا آورده است.

عکرمه نیز پیامه رسید، و همراه مسایمه کذاب محاربه نموده شکست خورد. چونکه بنی حنیفه بقدر چهل هزار نفر تیغ گذار داشتند. و فرقه عکرمه بدرجه کفایت نبود. اگرچه برای عکرمه لازم آن بود که تار سیدن شر حبیل در کارزار تعجیل نماید. مگر از کمال غیرت و شجاعت یکبار بردشمن خونخوار حمله آورده بر هم خورد و خود را بیک طرف کشیده صورت هزیمت را بجانب خلیفه رسول الله تحریر نمود. خلیفه در جوابش نوشت که زینهار عودت منمائی که برای اسلام ضرف تمام حاصل نشود. و زود با فرقههای حنیفه و عرفجه که بجانب عمان مأمور شده اند التحاق نمائی. بعد از آن شر حبیل پیامه رسیده آنها مانند عکرمه حرکت نموده و برهم خورده خود را باز کشیده. هر چند عکرمه بن ابوجهل و سهیل بن

عرو پیش ازان چنانکه در فتح مکه بیان شده بود قوی ترین دشمنان اسلام بودند . اما بعد از آوردن ایمان در تأیید اسلام آنچنان غیرت و همت بجای آوردند که باعث تحسین خاص و عام شده اند . چونکه عکرمه در محاربه یرموک چنانکه بیان خواهد شد مانند شیرزبان بر دشمنان حله های فراوان آورده شهید شده است . فی الحقیقه آن کسانیکه بصدق تمام در دین اسلام می درایند چنین حرکت می نمایند . و کسانیکه حقیقت اسلام را نمی فهمند هرآینه قدر و قیمتش را نیز نمی دانند خالد بن ولید از سبب قتل مالک ابن نوره که از روی سهو و خطا بوقوع آمده بود مسؤل کشته و چار و ناچار برای تبریه ذمت بمدینه منوره آمده بعد از تبریه ذمت دیت مقتول را از بیت المال تأدیه کردند . و خالد مانند صاعقه آتش فشان باز کشته و در میدان کارزار در آمده گاه غالب گاه مغلوب شده آخر الامر مسیله کذاب و بنی حنیفه تاب نبرد آن نیاورده و در باغی در آمده در حصارا پناه خود ساختند . و لشکر اسلام نیز دنبال ایشان تاخته محاربه شدید نمودند . مسیله کذاب از کمال کین و غضب مانند بت سنگین برپای ثبات استاده بود که زنی و وحشی نام که در جنگ احد عم رسول الله علیه السلام خزه رضی الله عنه را شهید کرده بود مانند بلای ناگهان بر سر مسیله حله آورده قتل نمود . تماشا کنندگان فریاد بر آورده گفتند (قتله الاسود) یعنی اور اسبیه کشت . بعد ازان دشمنان بکلی ناتوان شده رو بگریز نهادند . و دلاوران اسلام در عقب شان شتابان شده باصمصام خون آشام آن قدر دشمنانرا از خان و مان محروم گردانیدند که تنها کله های مبارزان بنی حنیفه بیشتر از بیست هزار در میدان کارزار برخاک ادبار غلطان شدند . چون درین بازار گیر و دار از هر دو جانب پای ثبات را برقرار داشته پیکار خونخوار کرده بودند

بنابرین از انصار و مهاجرین هم از هفت صد نفر بیشتر و از تابعین و حمله قرآن کریم نیز بسیاری رجال بدار العلین ارتحال نمودند. پس حافظان فرقان عظیم الشانرا که باقی مانده بودند بفرمان خلیفه پیغمبر علیه السلام فراهم آورده قرآن واجب الاحترام را چنانچه از جانب یزدان نازل شده بود تحریر نمودند. و این قرآن واجب الاحترام همان کلام سعادت فرجامست که تا این زمان متواتر بجا واصل شده است .

از جزیره العرب از قبيله بنی ثعلب ثوزین و سالفة الذکر بانوی دروغگو بنام سجاح که بدعوئی نبوت برپاشده و طوائف عرب را فریفته و با قبيله بنی تمیم بتسخیر مدینه منوره بحرکت آمده و تا محل جرف نام واصل گردیده و در میان فرقه های بنی تمیم شقاق و نفاق بظهور آمده و بلا محاربه خود بخود پراکنده و پریشان گشته باز گردیدند. و سجاح همراه مسیله کذاب ملاقات کرده و دروچی و الهام سخن های فراوان رانده و آخر الامر نبی و نبيه آش خود را باماش پخته بلا صدق ازدواج نمودند. و بعد از سه روز هوداران سجاح با سجاح ملاقی شده گفتند بلا صدق ازدواج هرگز نمی شود. و از نزد مسیله پیامه فرستادند. مسیله کذاب بواسطه منادیان چنان اعلان کنا کنید که برای من وحی آمده است که از پنج وقت نماز که محمد فرض کرده است نماز بامداد و عشا عفو شده است و برای صدق سجاح نیز نصف واردات پیامه که به بیت المال عاید است بانصف جزیره العرب تعلق بسجاح دارد و نصف دیگرش بمن عاید است و الحاصل حاصلات نصف پیامه را بسجاح بخشیده بجای خود رجوع نمود. آخر الامر بسیاری مرتدان باز هدایت یافته و حال

مسئله کذاب خراب شده و سجاج نیز بسوی جزیره بازگشته بقبیله خود بنی ثعلب ملحق گردید . بعض مورخان میگویند سجاج تا زمان معاویه زنده بوده و عاقبت الامر تائب و مستغفر شده بحسن عاقبت نائل گردیده است

خالد رضی الله تعالی عنه زودکار بنی حنیفه را بایک مقاوله نامه سرانجام داده و برای تصدیق آن بجانب خلیفه فرستاده و خود دریک جاقرار نکرده مانده سحاب رحمت بحرکت آمده و فرقه های دیگر را دست گیری نموده باعث پریشانی خان و مان طلحه و مسیله گردید . و بسیاری مرتدان طوعا مطیع شده و بجز اشخاص معدود که در هنگام ارتداد بقتل مسلمانان اجتناساز نموده بودند همگنان بزلال عفو سیراب شدند . و در اندک زمان کار جزیره العرب و اطراف و نواحیش باحسن وجه سرانجام یافته و اتحاد اسلام بهم رسیده بهر اطراف و اکناف عاملان اسلام نصب و معین و واردات که بیت المال تعلق داشت بمدینه منوره واصل گردید . حاصل کلام یار غار شفیق یعنی ابوبکر الصدیق رضی الله تعالی عنه برای دین مبین چنان خدمت های خوب نموده است که از سر نو باعث احیای اسلام گردیده است اگر چه از سبب ارتحال رسول الله علیه السلام کافه اصحاب کرام و جمیع اهل اسلام مانند کوسفندان که در شب تاریک بی چوبان پریشان شده میکردند حیران و ناتوان مانده بودند مگر بفکر منور و رای مرحمت کسرت و همت عدالت پرور حضرت ابوبکر الصدیق که همواره توفیق الهی رفیق داشت باز حیاتی تازه و بهجتی بی اندازه یافتند . چون احوال مذکور بفضیلت و رجحانیت صدیق اکبر بر اصحاب دیگر دلیلیست کافی پس سخن بعض بی انصافان اهل غرض

که در سینهٔ پر کینه مرض داشته در حق چنین بزرگوار از روی جهل و عناد زبان درازی میکنند استماع نمودن عین جفاقت و محض ضلالتست

شاید یز خامة اهل عرفان در میدان تحقیق بچولان آمده چنان بیان میکنند که چون خلیفهٔ رسول الله علیه السلام یعنی ابو بکر رضی الله تعالی عنه در مکان ذی الفصه نام فرقه‌های دلاوران اسلام را برای اصلاح حال مرتدان مهیا ساخته خواست که خودش نیز بالشکر اسلام بجانب میدان نبرد عزیمت فرماید. علی کرم الله وجهه لکام اسپ خوش خرامش را محکم گرفت و گفت خدا نخواسته اگر در میدان کارزار سهم قدر بهدف حیات خلیفهٔ پیغمبر کار کردد هر آینه همگی مسلمانان محو و پریشان خواهند شد. پس عنان نوسن تیر رفتار افکار خلیفه را باز گردانیده بمدینهٔ منوره عودت فرمودند. چون مورخین باخبر و محررین سیرنا مور وقعت مذکور را تحریر و تقریر کرده اند. پس حاشا و ثم حاشا بالفرض اگر بعضی کسان از اصحاب کرام در باب خلافت چنانکه بعضی مناققان نافهمان بیان میکنند باهم رقابتی و مخالفتی هم داشته باشند با این همه اکرام ایشان بانشاء دین اسلام مال و جان خود را فدا و همت و غیرت را اجرا نمیکردند هر آینه آبا و اجداد مادر دین قدیم خود مانده برای فصل چنین دعوی واهی بمیدان لعب و هوانمی درآمدند با وجود که در آن هنگام چندین هزار ذوات کرام که بصحبت مصطفی علیه السلام مشرف شده بذات همایون ایشان تقرب تمام داشتند موجود بودند و سر انجام دادن اینکار نیز بدیشان عاید بود پس ما نمی دانیم که بعد از چندین قرنها کیست که

فصل چنین دعوی را بما سپارش کرده است. آیا در قرآن شریف و یاد احادیث منیف مشهوره نبویه برای فصل چنین دعوی واهی بما وصیتی و تکلیفی شده است . فی فی . بنابراین خوض نمودن مادر چنین چیزها هم در میان اسلام باعث نفاق و شقاق میگردد وهم بر ضای خدا و رسول الله بکلی مخالفت . چنانچه این چیزها دردنیاباعث شکست شوکت اسلام خواهند شد در آخرت نیز موجب ندامت و باعث عقوبت توانند گردید . حاشا کیریم که اگر اصحاب کرام بهوای نفس خود تابع کشته حق را کتم کرده باشند در انصورت نیز در روز جزا پیش خدا و رسول خدا باز خود شان مسئول خواهند شد . القصه خوض نمودن مادر چنین دعوی هم از دایره ادب برآمدن وهم با مر خدا مخالفت ورزیدن وهم در دنیا میان برادران دین فتنه و فساد انداختن وهم روی خود را سیاه وهم داراخر ترا تباه گردنست .

ای برادران دین بیاید این دعوی را بدمه اصحاب کرام بگذاریم که دران هنگام حاضر بودند و حقیقت حال را از ما بهتر میدانستند . مادر کار اسلاف کرام که ما را مسلمان کرده بجانب دین حق و معقول ره نموده اند . یعنی از بادیة شرک و ضلال بر آورده در شاهراه توحید انداخته اند . دخل نماییم . بلکه برای ما هم و ازم آنست که ما اخوت خود را قوت بدهیم تا بسعادت دارین نائل شویم . چونکه خدای تعالی در روز جزا هر کس را از کار خود سؤال خواهد فرمود . و ما بچستن صواب و خطای اصحاب کرام مکلف نیستیم که درین باب تحری نماییم . بلکه این کار را بخود ایشان بگذاریم . و ما باز بصدد خود رجوع نماییم .

چون کارمردان بانتظام تمام سرانجام یافت خلیفه پیغمبر علیه السلام برای تقویهٔ اسلام اتحاد عربان عراق را که در آن هنگام تابع حکومت ایران بودند. اهم و الزم دانسته. و هنوز خالد درین بود که مثنی را با هشت هزار سوار تبغ کنار بجهت پیکار دیار عراق فرمان داده. و چون خالد بن ولید از ین باز کردید. بتاریخ دوازدهم سنهٔ هجرت سنیه در ماه محرم از انیز باد: هزار نفر سوار بفتح دیار عراق معین ساخته. و بمثنی بن حارث و دیگر امرای عسکر به امر نمود که با خالد بن ولید ملحق شده از مکان ایله نام بعراق در آیند. چون خالد از مدینهٔ منوره برآمده بسوی عراق توجه نموده بعد از قطع مراحل وطنی منازل بمکان بانقیاء نام و اصل کشت. امیر بانقیاء و سومانجا بان نام بشرط تأدیه ده هزار دینار جزیه مصالحه کرده. خالد نیز مبلغ مذکور را گرفته بسوی حیره حرکت نمود. و چون نزدیک حیره رسید امیر انجا قبضة الطائی باعبان و اشراف بلاد استقبال نموده. و بشرط تأدیه نود هزار درهم جزیه مصالحه کرده بعد از آن خالد بجانب ایله متوجه کشته و برای ملاقی شدن در موقع حفیر بمثنی و دیگر رؤسا امر نامه ها را نوشته ارسال نمود و الی ایله بنام هر مز که از طرف شاه ایران اردشیر ببرد خالد معین شده بود قبل از رسیدن خالد موقع حفیر را بدست آورده. پس خالد بجانب کاظمه میل نموده و مثنی بن حارثه را امیر مقدمه الجیش نخستین و قعقاع نام ذات را امیر دومین نصب کرده و خود در میان دو فرقه مانده بمرکت آمد. هر مز با عسکر خود بکنار آبی که در انجا یافت میشد زود رسیده و در میان اب و خالد درآمده قرار گرفت. خالد بجانب لشکر خود متوجه شده گفت هر اشکر که در محاربه صبر و ثبات بیشتر دارد

البته ابرانیر همان لشکر ضبط می کند . القصه دران شب عسکر اسلام از باریدن باران احتیاج را دفع نموده و بامدادان بمقابله دشمن صفوف حرب را اراسته هر مزر را برای جنگ دعوت کرده و انهم اجابت نموده بمیدان درآمد . اگر چه خالد فراخور عادت خود بیک حله غضنفرانه هر مزر را درر بوده از جان محروم نموده بود . اما چون لشکر هر مز بید کالی بر خالد حله آوردند پس انهم هر مزر را بقتل رسانیده و قعقاع نیز سربازان ایران را که بر خالد حله می آوردند بتبع خصم افکن منع نموده قشون فارس را شکست فاحش داده و مثنی را بعقب گیری شان امر نموده خود بجانب بصره عزیمت فرمود از امرای لشکر ایران قباز و انوشجان که همراه کریندکان ایرانیان بودند در اثنای راه با فوجی که اردشیر برای امداد هر مز فرستاده بود دوچار شده و دبکر بار نیز بتجر به بخت نکونسار قرارداداده برای جنگ حاضر شدند . خالد نیز ازین حال آگاهی یافته و باستقبال ایشان زود بشتافته و بچنگ در پیوسته و سرقباز و انوشجان را از تن جدا کرده و قشون ایران را شکست بر شکست داده و دلاوران اسلام دنبال شان بتک و تاز آغاز کرده بسنان جانستان و صمصام آتش فشان انچنان کوشمالی دادند که بجز انکسانیکه خود را در آب انداخته طعمه ماهیان شده بودند بقدر سی هزار لاشه دیگر هم از ایرانیان در دشت و بیابان سرنگون افتادند . و بعضی جو بیها مانع عبور و مرور کشته لشکر اسلام از تعقیب ایرانیان فارغ شده و خبر این وقعه عظیم و غلبه جسمیرا باخس غنائم بجانب خلیفه رسول الله ارسال نموده و فراخور امر خلیفه رسول الله یعنی ابوبکر رضی الله تعالی عنه بارباب فلاح و اصحاب صناعت تعرض نا کرده بلکه

تنها کار ایشان را بدمت و جزیه مربوط ساخته هر يك را بحال خود ازاد گذاشتند.

بعدازان شاه ایران باز لشکری فراوان مهیا کرده و بهمن را شپهسالار ساخته برای جنگ خالد روان و قبائل نصرانیان عرب را که در عراق مسکن داشتند بجهت محاربهٔ اسلام برپا گردانیده و از ایشان هم بسیاری کسان را فراهم آورده و برفوجی دیگر بازان نام شخص را امیر ساخته بامداد بهمن فرستاد. خالد نیز در میان بازان و بهمن درآمد و صفوف مصاف را مرتب ساخته و موافق عادت خود از جنگ خبر داده و از طرف ایرانیان از طائفهٔ عرب مالک بن قیس را که در میدان مبارزه درآمد بود از کرببانش گرفته بقتل رسانید. بعد از آن دلاوران هر دو طرف پای ثبات را در میدان حرب انچنان محکم نهاده بکارزار مشغول شدند که از لشکر فرس و عرب بقدر هفتاد هزار نفر مقتول شده و آخر الامر لشکر ایران بکلی پراکنده و پویشان گردید. و چون آب نهر از جثه‌های مجروح که در نهر افتاده بودند سرخ آب کشته بود پس محاربهٔ مذکور را (نهر الدم) تسمیه نمودند. و بعد از آن بر بلدهٔ ام‌عیشیا تاخته خراب گردانیدند.

القصد چون بلدهٔ حیره بطریق اشتهی مفتوح و لشکر ایران مغلوب و مذبح و مستنصرهٔ عرب نیز مطرود و مجروح شدند در اعصاب اهل عراق ضعف و افتراق حاصل گشته چار و ناچار فروتنی را اختیار نموده جزیه گذار شدند. درین اثنا شاه ایران اردشیر سوم وفات نموده و شخصی از اولاد ملوک که زینت بخش مسند تخت و تاج باشد یافت نشده بنابراین در میان ایرانیان قیل و قال فراوان و شورش و اختلال بی پایان بظهور آمده عاقبت الامر بانوئی را

بنام فرخزاد بر سریر سلطنت نشاندند . و ازدوام افتراق و اختلال ایرانیان خالد رضی الله عنه با سانی تمام اطراف انبار و عین الطمر و نواحی حیره بلکه همگی عراق را در مدت پنجاه روز در قبضه تصرف در آورده و بشغور و موافق عاملان کاردان را نصب و باج و خراج را معین کرده مکتوبی را که متضمن وقوعات مذکوره بود نوشته بحضور خلیفه رسول الله ارسال نمود . خلیفه رسول الله مکتوب خالد را خواند و گفت هر اینکه زنان از زایدین مردی که مانند خالد باشد عاجز هستند . خالد رضی الله تعالی عنه بقدر یکسال دیگر نیز بجهت تمهید امور مملکت در عراق نشسته و برای تبعیت اسلام بشاه ایران و والیان و مقر بازش یکان یکان نامه ها روان و شاه را در قبول دین اسلام و جزیه مخیر نموده نوشته بود که باید که یا اسلام را قبول نمائی و با جزیه بدهی . و اگر ازینهار و کردان شوی در آن صورت محقق بدانکه چندانکه تو زندگانی را دوست میداری لشکر اسلام را که بیشتر از آن بر موت حر بصر هستند بجانب تو خواهم فرستاد . پس آن تکالیف را که اکنون بخواهش خود نمی پذیری بعد از آن خواه مخواه بقهر و جبر قبول خواهی کرد

(استطراد)

از یک طرف، لشکر اسلام ملک عراق را ضبط و تسخیر نموده تا مداین که نام قدیمش تیسقونست بچنگ و پیکار و اصل و از جانب دیگر هنوز بزکان ایران دهان یکدیگر را بنقل دسایس و حیل شیرین مذاق ساخته در تبدیل سلطنت بصهبای کبر و غرور بدرجه مست و غافل گردیده بودند که در مدت بیست سال یعنی از مبدأ ظهور دولت اسلامی تا قتل بز دجرد و افتادن حکومت ایران در دست

اسلام چهارده نفر از حکمداران ایران پیای بر تخت سلطنت نشسته و فرود آمده دولت و ملت خود را انچنان برهم زدند که تا حال حال نکبت اشتمال ایشان در السنه انام داستان گردیده است. اگر چه دران آوان هم بعضی مردمان دور اندیش و خرد مندان صداقت کیش نتیجه اختلاف سران و کردنان ایران را چون چهره شاهد خانه روب قبل از ظهور درمرآت فراست دیده در منع ظهور آن سعی خود بجا آورده بودند فائده نبخشید. آری پیداست که چون دولتی بجانب انحطاط و انقراض میل مینماید سخن حکیمان کار شناس بقدر اواز شناس هم تأثیر نمی کند بلکه همواره چابلو سان چرب زبان و ساعیان و نمام درجامه راستان درآمده و بتقرب حکمداران سرافراز شده برای استحصال منافع ذاتیه بوساوس نفسانیه و دسایس شیطانیه قلب نحاس نحس را بقلب زرین ریخته و روی سیاهش را بآب زر اندوده از روی دولتخواهی خداوندان خود درانشان داده از راه راست می برارند. و در ورطه هولناک انداخته بکردار ناهموار تشویق می نمایند. و نظام و انتظام و آیین و قوانین را مختل گردانیده بجهت عیش پنج روزه هم باعث اضمحلال دولت میشوند. و هم خودشان نیز در اندک فرصت جزای اعمال خود را یافته بادیکران پایمال میکردند. انتهى

رئیس فرقه اسلام عیاض بن غنم که باطرف دومه الجندل یافت میشد خبر نقض عهد مستنصره عرب که در برشام اسکان داشتند بخالد فرستاده و خالد رضی الله عنه نیز بسرعت تمام بدان طرف توجه نموده بدومه الجندل واصل شده و از يك طرف عیاض و از طرف

دیگر خالد بر استحکام ها هجوم نموده در دومه الجندل درآمدند. و دو نفر از رؤسا بنام اکیدر وجودی که دومه الجندل را با اطراف و نواحی در میان خود تقسیم کرده و نخستین هردو با هم متفق شده قتنه خفته را بیدار کرده و هر چند بعد از آن اکیدر از چنین رفتار بیرار شده بود ولیکن چون عذرش نامعقول بود پس بدرجه قبول رسیده اکیدر را بیرون وجودی را درون دومه الجندل بقتل رسانیدند. و آتش فساد را بآب سیاست خاموش گردانیده هنوز بتمهید بساط امن و امان مشغول بودند که باز طوائف فرس و عرب از روی نفاق در ملک عراق ناره قتل را باشتعال آورده همراه وکیل خالد مثنی که در عراق بود بچنگ در پیوستند. بنابراین خالد نیز مانند برق خاطف بعراق رسیده لشکر ایران و عرب را باز پراکنده و پریشان ساخت اگرچه بعد از تمهید امور جمهور بی اذن خلیفه به پنهانی بز یارت کعبه رفته باز آمده بود. مگر این خبر بسمع خلیفه پیغمبر و اصل کشته و خالد را بخطاب عتاب بطرف برشام که اسلام همراه رومیان محاربه داشتند معین نمود. اگرچه رومیان از قبائل خود و از مستنصره عرب که در برشام متوطن بودند خیلی کسان را برای جنگ وجدال اسلام بحرکت آورده بودند. ولیکن خالد رضی الله تعالی عنه نیز زود رسیده و در میدان کارزار درآمده و بردشمنان مظفر و منصور کشته صورت اضحلال ایشان را بخلیفه رسول الله عرض نمود. اگرچه بعد از آن هم بفرمان خلیفه در عرصه پیکار سبقت ورزیده بر لشکر رومیان که همراه سردار ماهان نام بودند اتمام نموده پراکنده و پریشان گردانیده بود مگر از کثرت رومیان خلیفه را اکاهی داده بجهت امداد اسندما نمود. اتفاقا درین اثنا لشکری که

از یمن برای کارزار رومیان ترتیب یافته بود بمدینه واصل گشته
و عکرمه بن ابوجهل را بافرقه لشکری که همراه داشت و رئیس حیر
ذوالکلاع را بالشکر حیر و دیگر سرداران را نیز که همراه ایشان
آمده بودند هر یکی را بالشکر خود بامداد خالد روان کردند.

چون خالد بن ولید در عراق لشکر ایران و مفسدان عراقیان را
در اندک زمان پراکنده و پربشان کردانید. پس خلیفه رسول الله
علیه السلام بفتح باب محاربه رومیان نیز هنگام سعادت اقتران را
غنیمت شمرده خالد بن سعید را بایک فرقه عسکر بجانب برشام و دنبالش
عمرو بن العاص را بایک فرقه لشکر روان و بعد از آن ولید بن عقبه
و زیاد بن ابوسفیان را نیز یکان یکان با جنکاوران اسلام فرستاده
و ولید را بمحاربه اردن و عمرو بن العاصی را بکارزار فلسطین و زیاد بن
ابوسفیان بر یاست فرقه ها و ابو عبیده بن الجراح را بنظارت تمامی
فرقه ها معین کردانیده برای فتح و استیلای حصص فرمان دادند.
خالد بن ولید نیز بعد از تسخیر تمامی عراق یکران خوش خرام را
بسوی برشام تیران کردانیده و از چهل هزار نفر لشکر اسلام که
بجهت امداد آمده بودند شش هزار نفر را برای تأمین خطر رجعت
تعبیه نمود.

چون شهنشاه روم هر قلیوس دید که قوت اسلام روز بروز
زیاده می شود و عراق را فتح نموده بدیار شام نیز تجاوز می نمایند پس
بتصور اندفاع چنین امر مهم بالذات از شهر شهر قسطنطنیه برخاسته
بجانب دیار سوریه عزیمت نموده و بقدر دو بیست و هشتاد هزار نفر
چه از مستنصره عرب و چه از روم فراهم آورده و بفرقه های
متعدد تقسیم کرده و خودش در حصص قرار گرفته برادر خود

ترا قوس تئوذورس را بانود هزار نفر بمقابلهٔ عمرو بن العاص که
 در ارض فلسطین بود. ویسر نوزریورغس را بمقابلهٔ یزید بن
 ابوسفیان و تئوذورس نام امیر را بمجادهٔ فرقهٔ شرحبیل ابن حسنه
 و کیکیلوس نام سردار را باشصت هزار نفر بمحاربهٔ ابو عبیده بن
 الجراح رضی الله تعالی عنه معین ساخت. امرای اسلام نیز از
 کثرت رومیان بحزم تمام در موقع مستحکم (یرموک) نام فراهم
 آمده از یک طرف کرپوه یرموک و از طرف دیگر (واقوصه) را
 پناه ساخته تارسیدن خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه بقدر مدت سه
 ماه روبروی رومیان قرار گرفتند از فراهم آمدن عسکر اسلام در
 یرموک رومیان نیز فرقه های متفرقهٔ خود را بزودی فراهم آوردند
 خالد بن ولید نیز واصل گردیده از لشکر اسلام که بجهل و شش هزار
 نفر بالغ شده بود شش هزار نفر را با عکرمه بن ابو جهل برای
 تأمین خط رجعت تعبیه نمود. اگرچه ابن اثیر علیه الرحمه در کامل
 التواریخ میگوید که خالد بن ولید بمواجههٔ عسکر اسلام چنان بیان
 نموده بود که اگر امروز برای محاربهٔ رومیان رتبهٔ سپهسالاری را
 بمن تفویض نماید ممکن که بعد از من هر یکی از شما نیز یکان یکان
 بنوبت خود سپهسالار خواهید شد. خالد بن ولید سخن هم قوت و کثرت
 رومیان را نشان وهم شهادت خود را ایما و بیان کرده بود وهمگنان
 بالاتفاق رتبهٔ سپهسالاری را بخالد مناسب دیدند مگر سخن مذکور از
 طریق خرد دور می نماید. چونکه خلیفهٔ رسول الله علیه السلام
 خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه را بر کافهٔ عساکر اسلام که از عراق
 تا شام یافت میشدند بمنصب امیرالجمیش سرافراز و ممتاز کرده بودند.
 پس چرا در محاربهٔ رومیان سپهسالاری را از امرای اسلام طلب بکنند

و آنکسانیکه میگویند محاربهٔ یرموک در عهد خلافت فاروق در تاریخ پانزدهم سنهٔ هجرت سنیه بوقوع آمده بود یکی از ایشان صاحب فتوح الشام از دی است که مأل فقرهٔ گذشته را بصورت آتی نوشته است که چون خالد در هنگام خلافت فاروق عزل شده بود. بنابراین اندات در موضع یرموک از سبب اختلاف رای امرا ادارهٔ جیش را از ابو عبیده طلبیده و آن هم ادارهٔ محاربه را بدو تفویض نموده بامرای عسکریه نیز گفته بود که باید که همکنان بامر خالد اطاعت نمایند. گفتار ابو عبیده هم عبارت از بیان آن درایت و کفایت خالد بود که در محاربه داشت. ولیکن ابن اثیر ازین غفلت ورزیده عهد دو خلافت را با امیری مطلق و امیری مقید خالد باهم آمیخته است. الفصه خالد از عسکر اسلام هزار هزار نفر تفریق و بجهل فرقه مرتب و در جایهای مناسب تعبیه نمود. چون درین اثنا یکی از امرای روم بنام یورغوس با خالد بن ولید ملاقات کرده و حال اسلام و کیفیت نبوت پیغمبر علیه السلام را پرسیده و از جوا بهای خالد دلش بچنانب اسلام میلی تمام نموده ایمان آورد. لاجرم از یکطرف ایمان آوردن یورغوس باعث ضعف رومیان و از طرف دیگر اهلیت و کفایت خالد هم که در عراق بتأدیب اهل نفاق تشمیر ساق ورزیده بالشکر ایران کارزارهای فراوان کرده اصول محاربه سر بازان متمدن را بالنجربه تحصیل نموده بود سبب دلیری اسلام شده. عسکر اسلام بانتظام تمام بر لشکر رومیان حمله آورده بازار کیرودار را چنان کرم ساختند که در اندک زمان رومیان بضرب تیغ و سنان آتش افشان دلاوران اسلام تاب نیاورده رو بگریز نهادند. و عسکر اسلام دنبال ایشان باقدام اهتمام شتابان شده بنبجهٔ غضنفرانه از

شریان دشمنان انقدر خون فاسد ریختند که بسیاری محققان شمار رومیان را که در میدان محاربه در وادی و اقوصه افتاده بودند بنود هزار نفر رسانیده بیان میکنند که بسیاری امرای رومیان نیز کشته گشته برادر هر قلیوس بنام تیوزوس هم قدم خود را در عرصه عدم نهاده با کشتگان همدم و همقدم شده بود. از امرای اسلام عکرمه بن ابو جهل و یورغوس که نو مسلمان شده بود و پسر عکرمه عمرو و سلمه ابن هشام و دوفرزند سعید عمرو و ابان و هشام بن العاصی و هبار بن سفیان و طفیل بن عمرو خالد بن سعید نیز از دنیای ناپایدار بسوی دارالقرار رفتار نمودند. نعش خالد بن سعید یافت نشده در محل شهادتش اختلاف واقع گشته چنانچه بعضی کسان بر آنند که در مرج الصفر شهید شده است. درین کارزار همت و غیرت ابو سفیان نیز بسیار بود. چونکه يك چشم آنهام بتیر جانکسار از کار معطل شده است.

امرای عسکر اسلام بسر انجام چنین ظفر نیک انجام عنان توسن مرام را بجانب بصری الشام گردانیده و ارا نیز بصمصام خون آشام کشاده ساکنانش را رام ساختند. اگرچه بعضی مؤرخین میگویند فتح بصری قبل از برخاش یرموک بوده است اما چون دنبال ایشان قشون بزرگ رومیان یافت میشد پس چگونه دشمنان را دنبال خود گذاشته بصری را محاصره میتوانستند کرد. بنابراین قول نخستین مرجع مینماید. در باره محاربه اجنادین که دلاوران اسلام لشکر رومیان را منہزم گردانیده هزار نفر رومی را طعمه شمشیر خونخوار ساخته بودند نیز اختلاف واقع شده بعضی بر آنند که قبل از یرموک و بعضی میگویند بعد از آن وقوع آمده است.

تاریخ سیزدهم سنه هجرت سنیه هنوز امرای عساکر اسلام
بمخاربهٔ رومیان مشغول بودند که در بیست و ششم جاذی الاخر خبر
وفات ابوبکر رضی الله تعالی عنه بمسکر اسلام واصل شد ولیکن
تا ختام محاربه ازرا اظهار نکردند.

(استطراد)

روجه سالف البیان چنانکه در هنگام اشتغال خالد بفتح عراق بزرگان
ایران از سوء اخلاق بدام شقاق و نفاق گرفتار شده بمالایعنی اشتغال داشتند
رومیان نیز بسبب فساد اخلاق بر تمامی زیردستان ممالک وسیع خود جور
و ستم را بدرجهٔ رسانیده بودند که در لشکر روم که در سوریه برای مقاومت
اسلام جمع شده بود فسادهای کونا کون و فحشیات بوقلمون را
مباح ساخته شیشهٔ ننگ و ناموس مظلومان را بسنگ تعدی شکسته
و بمال و منال اصحاب اموال نیز دست ظلم را دراز میکردند . اکر
احیانا بعضی از ستم دیدگان ناتوان از بی انصافی لشکر یان پیش
سرداران عسکر و یاو البیان شهر داد خواه میشدند . هیچکس بفریاد
شان نمیرسید . بلکه امرای عسکر نیز حتی الامکان در کسر ناموس
مردمان دریغ نمیکردند . احوال ایشان در تاریخ فتوح الشام از دی
علی التفصیل مذکور است . بوجه کلام اتی البیان اکر بعساکر
اسلام که از ملک کرم سیر یعنی از عربستان بودند هوای سرد شمال
مقاومت نمیکرد . هر آینه در اندک زمان شهر قسطنطنیه را نیز
در دست تسخیر می درآوردند . چونکه بموجب سالف البیان عساکر
اسلام از هجرت نبویه هنوز یک قرن هم ننگدشته بود که از شرق
تا کاشغر و از غرب تا ساحل بحر محیط ممالک وسیع را فتح نموده بودند .
مگر بجانب شمال عدم اشتغال ایشان محض از مقاومت هوای سرد بود که

بوی الفت نداشتند . و چون نوبت بمسلمانان ترك رسيد . عسکر دولت عثمانیه نيز تا پای تخت اوستريا يعنى تا ويانه واصل گرديده است . اکنون ما باز بصدد خود رجوع نمايم .

خليفة رسول الله ابو بكر رضی الله تعالى عنه در سال دهم هجرت سنیه در ماه ربیع الاول بر مسند مقدس خلافت قرار گرفته و در سیر دهم سنه هجرت سنیه بروز بیست و دوم جاذبی الاخر بسوی دار اخرت ارتحال نمود . دو سال و سه ماه بر مسند خلافت نشسته حق خلافت را چنانکه باید و شاید ایفا و بسیاری اهل ارتداد را اصلاح و در اندک زمان خطه عراق را از سر تا پا فتح و تسخیر کرده . و در سوریه و فلسطین لشکر رومیان را بر هم زده . بعد از آن مقدمات فتوحات عظیمه را تأسیس و تأیید و بنیاد حکومت اسلامی را تحکیم و تشدید نموده . و اندکی قبل از وفات برای استقرار حکومت عادلانه و انتشار مدنیت فاضله و اسایش بنی آدم تا اقطار و اقطاب عالم که مقصد اصلی نیز همان تواند بود . عمر بن الخطاب را که در ایت و کفایتش مسلم خواص و عوام بود سزاوار مسند خلافت دیده . و درین خصوص با صحابه کرام رسول الله علیه السلام مشورت نموده . موافق رأی صواب نمای شان بدستخط عثمان بن عفان وصیت نامه آتی البیان را تحریر کنانید .

(صورت وصیتنامه)

(بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما عهد به ابو بكر خليفة محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم عند اخر عهده بالدنيا واول عهده بالآخرة في الحلال التي يؤمن فيها الكافر و يوقن فيها الفاجر اني استعملت عليكم عمر بن الخطاب ولم آل لكم خيراً فان صبر و عدل

فذلک علمی به ورائی فیه وان جار و بدل فلا علم لی بالغیب و الخیر اردت
ولکل امری ما کتسب و سیعلم الذین ظلوا ای منقلب یقلبون)
مفهوم شریفش آنکه . این همان عهد است که ابوبکر خلیفه محمد
رسو الله صلی الله علیه وسلم دردم واپسین دنیا و نه دادن قدم نخستین
بسوی عقبی درحالتیکه کافر ایمان می آرد و فاجر ایقان می نماید کرده
است . من برای خوبی شماعمر ابن الخطاب را خلیفه ساختم . اگر صبر
و عدل نماید پس علم من بدان است و رأی من نیز در همان . اما اگر از راه
تجاوز و زریده ظلم کند و چون من غیب را نمیدانم پس مرا عتاب
نمایند . من محض خوبی خواستم و هر کس جزای عمل خود می یابد .
وظالمان هم بزودی میدانند که بکدام حال گرفتار خواهند شد . چون
این عهد نام را بدست یکی از اصحاب سپرده در مجمع ناس بقرائت
آوردند . همگی شنوندگان با آواز بلند گفتند آری بشنیدیم و طوعاً
قبول کردیم .

(عزل خالد و فتح دمشق)

چون عمر رضی الله تعالی عنه بر مسند خلافت قرار گرفت .
نخستین خاندین ولید را از سپهسالاری عزل نموده بجای آن ابو عبیده را
بر اشکر اسلام امیر نصب کردانید . ازان روزی که خالد بن ولید
در بلاد یمن بن نو برد را بسهو و یا بنخواست و الحاصل بهر کونه که بوده
باشد بوجه سالف البیان کشته بود . عمر از وی مطمئن نبوده است .
اگر چه ابن اثیر و ابن خلدون اعتقاد بر آن دارند که ابو عبیده
در اتسای محاربه تبدیل سپهسالاری را پنهان داشته . و بعد از ظفر
محاربه یرموک بصری را کشاده . و فی الفور بجانب دمشق رفته از
نیر محاصره نموده . ومدت محاصره تا هفتاد روز متمد کشته

اخرا الامر خالد بن ولید رضی الله عنه در شبی که رومیان بخواب غفلت غنوده بودند . با بعضی دلاوران اسلام ز بان را کذاشته در دمشق درآمد . و یک دروازه قلعه را ضبط نموده با آواز بلند تکبیر دادند . و عسکر اسلام که بیرون بودند بمجرد شنیدن آواز تکبیر یکبار از هر اطراف وانظار بر رفتار آمده عسکر روم را با سپهسالار شان انستاشس سراسیمه گردانیده دمشق را بروز بازو بکشادند . و مقاومت کنندگان را بتبع تیز و دشمنه خونریز مالشی خوب دادند . اما در تاریخ فتوح الشام از دی چنان بیان شده است که از بهادران اسلام تنها خالد بن ولید یک دروازه را بچنگ وجدال گرفته . و دیگر جهات را نه بقتال بلکه بصورت آستی در قبضه تصرف در آوردند . هر چند درین اثنا رومیان از حص بامداد دمشق شتاب هم ورزیده باشند . اما آن جیش اسلام که در میان دمشق و امداد کنندگان تعبیه شده بود . چشم آیدگان را بیرق شمشیر خیره گردانیده از امداد نومید ساختند .

بعد از فتح دمشق ابو عبیده بن الجراح عزل خالد بن ولید و منصب سپهسالاری خود را اعلان نموده . و خالد بجانب مدینه منوره متوجه شده و امرای اسلام بسوی قشون جسیم رومیان که در مقام فحل نام بودند رفته مشغول کارزار شدند . اگر چه شمار لشکر رومیان کثیر و جمعیت شان کبیر بود . ولیکن ببرد هزاران اسلام تاب نیاورده مانند کاه کوسفند پراکنده شده بقدر هشتاد هزار نفر روم طعمه خنجر خونخوار کشته و بقیه السیوف نیز عار فرار را اختیار کردند . درین محاربه رئیس عسکر اسلام شرحبیل بوده و بعد از آن بجانب بیسان رفته آنرا نیز بضر ب شمشیر در قبضه

تسخیر در آوردند. ساکنان شام و اضلاع حوران و تدمر و تبریه و اهالی اطراف اردن نیز از فتح دمشق و بیسان متحیر گشته طالب صلح شدند. ورجای شان بدرجه قبول رسیده بهر اطراف و اکناف عاملان اسلام نصب گردیدند. چنانچه در دمشق شام یزید بن ابوسفیان و به تدمر دحیه الکلبی و بحوران ابوالاظهر القشیری معین شده و فتوحات ان جهات را بخلافه رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه اشعار نمودند.

خالد بن ولید بمدينه واصل شده و با خلیفه عدالت پرور یعنی حضرت عمر رضی الله عنه ملاقات کرده و عقده دلش را کشاده باز بحاربه رومیان بشرطی که زیر فرمان ابو عبیده بماند بديار شام عودت نمود. چون در سوریه جمعیت رومیان پریشان و مواقع مهمه عسکریه بدست اسلام درآمدند پس بفرمان خلیفه پیغمبر علیه السلام لشکر اسلام که از عراق بجهت امداد غازیان شام همراه خالد و قعقاع و دیگر رؤسا آمده بودند باز بجانب عراق عودت نمودند

وقتیکه خالد بن ولید بفرمان ابوبکر رضی الله تعالی عنه بر تمامی لشکر اسلام که در برشام بکار زار رومیان مشغول بودند امیر شده بجای خود در عراق مثنی ابن حارثه را وکیل گذاشته و خودش باقداری از عسکر عراق بجانب سوریه عزیمت نموده باجنک رومیان مشغول شده بود. بزرگان ایران بتبدیل سلطنت مشغول شده شهر یرازن شیرین بن شهریار را بر تخت نشانیده و آتش اختلال را خاموش گردانیده فیروز نام امیر را بالشکر فراوان برای نبرد دلاوران اسلام فرستادند. بتاریخ سیر دهم هجرت سنیه نزدیک موقع ضراردولشکر خونخوار روهم آورده بازار کارزار را کرم کردند

مثنی از اندیشه آنکه اسپان دلاوران اسلام از دهشت فیلی که در لشکر ایران بود ریمده جیش اسلام را خلل پذیر نکرده و با چند نفر دلاور بر فیل حمله آورده بقتل رسانیدند. بعد از آن لشکر دشمن را نیز چنان پراکنده و پریشان ساختند که ایرانیان بسرعت تمام بجانب شهر کربزان شده نحصن نمودند. چون درین اثنا شهر یراز رخت حیات بر آورده قبای ممت در بر کرد. در میان ایرانیان باز برای انتخاب فرمان فرمائی که از خاندان ساسانیان باشد اختلاف فراوان بظهور آمده بعضی بحکمرانی از رمیدخت و بعضی بسلمنت شهزاده شاپور مائل شده و آخر الامر طرفداران شاپور قوت یافته از رمیدخت را از تخت فر آورده خواستند که او را بزور و جبر با فرخزاد که یکی از بزرگان ایران بود جفت سازند. بانوی بیچاره یعنی از رمیدخت بالتماس تمام از سیاوش که یکی از اعظم سرداران ایران بود استمداد نمود. انهم التماس را قبول نموده در شب عروسی بایک فرقه عسکر چون بلای ناکهان بر سرفرخزاد ریخته بکشت و شاپور را نیز مدتی محاصره نموده. آخر الامر او را نیز بقتل رسانیده از رمیدخت را باز بر تخت ناز سلطنت نشانید. عساکر اسلام اشتغال ایرانیان را فرصتی شگرف پنداشته یک طرف نهر فرات را از سرتاپا در قبضه تسخیر در آوردند. درین اثنا از انقطاع خبر مدینه منوره مثنی بشیر بن الخصاصیه را وکیل گذاشته خود بجانب مدینه توجه نمود در هنگام وصولش بمدینه ابوبکر رضی الله تعالی عنه در حالت نزع بوده خلافت را بعمر رضی الله تعالی عنه وصیت مینمود که از آمدن مثنی خبردار شده و عمر را نزد خود خوانده و نام خالد بن ولید را در میان نیاورده گفت مثنی را بقدر کافی عسکر داده زود بجانب ایران ارسال

کنید. وان لشکر که از عراق بطریق امداد بشام رفته است باز بعراق عودت نمایند.

(والی شدن ابو عبید ابن مسعود بولایت عراق)

چون عمر رضی الله تعالی عنه بمسند خلافت قرار گرفت. بمحاربه ایران خیلی اعتنا نموده روز چهارم خلافت مثنی بن حارثه را بایک فرقه عسکر که نو منتظم شده بود روان نمود. و در روز بیعت عامه خطابت نمود و گفت ای معشر اسلام حجاز قرارگاه شما نیست بل استقرار حجاز در دست شماست بجهاد است. ای مهاجرین بجای هستید. بیاید تا باستیلای ممالک که خدای تعالی بشما وعده کرده است زود بروید. خدای تعالی در کتاب کریم خود برای غالب کرادین دین اسلام برجیع ادیان وعده فرموده است. جناب پروردگار انکسان را که در اظهار و انتشار دین یاری مینمایند همواره برخوردار می سازد. و شما را بر ممالک ملل که مخالف دین هستند وارث گردانیده است. ای صلحای امت کجا هستید. بعد ازان ابو عبید بن مسعود ثقی را هم بجای خالد بن ولید امیر حبش وهم والی ولایت عراق نصب و سعد و سلیم را نیز یکان یکان بخدمت اهم و الزم معین کرد و گفت ای ابو عبید همواره برای وافکار اصحاب پیغمبر علیه السلام مراجعت نمای. و نصیحت ایشانرا بکوش هوش شنیده خود را نکهدار. و از رأی ایشان جدا مشو. و از شتابی پرهیز کن. و فرصت را نیز از دست مده. و چون این کار کار پیکار است. پس خرد مندان کارشناس وقت تائی و شتابی کار را میدانند. و بتدکین وثبات فائق میشوند. اگر چه من سلیم را بسپهسالاری لایق مبینم. اما چون در طبیعت شتابی دارد بنا برین در کارش تأخیر افتاد.

القصه مثنی واصل حیره شده و در اندک فرصت ابو عبید و سلیط
 نیز در عراق در آمده همکنان با هم بجانب پایین نهر فرات فراهم آمدند .
 چون مثنی چند روز از عراق بر آمده بسوی مدینه رفته از چشم
 مردمان نمان شده بود پس در میان اهل نفاقی باعث قیل و قال کشته
 بعضی علامتهای اختلال هم بظهور آمده بودند . بوران دخت نیز
 رستم را که والی خراسان بود نامه ها فرستاده دعوت نمود . آن هم
 بایک فرقه عسکر از خراسان ب حرکت آمده هواداران از زمین دخت را
 زیر و زبر کردانید . و بزور بازو در شهر مداین در آمده سیاهوش را
 بقتل رسانید . و از زمین دخت را خلع کرده و در چشمش میل کشیده
 کور ساخت و بوران دخت را باز بر تخت شاهی نشانیده بکار خود
 پرداخت . بوران دخت حامی خود یعنی رستم را اتابک سلطنت ایران
 کردانیده با امرای عسکر و امنای مملکت فرمان داد که همکنان بفرمان
 رستم مکر بسته باشند . بعد از آن رستم بهر اطراف و اکناف عاملان
 ظالمان را فرستاده و ساکنان مملکت را برای کارزار اسلام بزور
 و جبر بر پا کنانیده و جابان نام امیر را بایک فرقه عسکر بپرخاش
 ابو عبیده فرستاد . از یکطرف مثنی برای تأمین خط رجعت از حیره
 بر آمده بطرف اسفل نهر فرات ب حرکت آمده و با ابو عبیده ملاقی شده
 عسکر اسلام را بصورتی احسن تعبیه نمود . از طرف دیگر سردار
 لشکر ایران جابان نیز با جمعیت فراوان موقع نمارق را بدست
 تصرف خود در آورده و از طرفین صفوف کارزار را آراسته
 ناره قنار داشتعمال آورده محاربه خونخوار بهم
 رسانیدند . اخرا الامر دلاوران اسلام مظفر و منصور شده جابان
 را اسیر ساختند . و فراریان ایران را تا ناحیه کسکر عقبگیر شدند .

نرسی نام که یکی از سرداران ایران بود کرزندگان را بازگردانیده
 بالشکر ایران که در کسکر بود فراهم آورد و خود در قاب گاه مانده
 و بجناحین لشکر ازدود مانا کاسره دوامیر یعنی فرزندان بسطام را
 بنام نفدویه و شیرویه بالشکری که همراه داشتند معین گردانید .
 چون بوراندهخت خبر انهمزام جابان شنید برای امداد نرسی جالینوس
 امیر را بایک فرقه جنکاور زود فرستاد . ابو عبید ازین حال خبردار
 شده قبل از رسیدن امداد ایران بحرکت آمده و در میان دولشکر
 دشمن درآمده مثنی را به پیکار نرسی ارسال نمود . از یکطرف مثنی
 بیرکت اسماء حسنی نرسی را بر کرسی مرکه نشانیده متاع غرورش را
 بتاراج فنا دزداد از طرف دیگر ابو عبید نیز جالینوس را مغلوب
 و مأیوس و عسکر ایران را ناتوان و پریشان ساخته بار خراج را بر کردن
 عراقیان نهاده و بجناب حیره باز گردیده خبر فتح را باخس غنایم
 بسوی خلیفه رسول الله علیه السلام فرستاد .

چون جالینوس بهزار افسوس بعد از هزیمت بسوی مداین
 عزیمت و صورت واقعه را برستم بیان نمود . ایرانیان درفش کلوبانی
 را بحادویه نام امیر که از اکابر رؤسای فرس بود تسلیم و بالشکری
 عظیم به پیکار خونخوار اسلام روان نمودند . چون این خبر
 بابو عبید رسید انهم با عسکر اسلام از حیره برآمده و بروی لشکر
 فرس که بدانطرف نهر فرات بموقع ناطف فراهم آمده بودند برکنار
 نهر عسکر را تعبیه نموده چند روز اقامت ورزیدند . بعد از آن از طرفین
 دوپل بر نهر فرات تمدید نمودند . ابو عبید از پل گذشته و رو بروی
 لشکر حادویه جائی مناسب بدست آورده و لشکر خود را مرتب
 ساخته و بمیدان حرب درآمده اندیشید که اسپان دلاوران اسلام

از ترس فیلان معلم که در لشکر فرس بودند رمیده تعبیه را خلل نرسانند. بنابراین بالشکر پیاده بر فیلان حمله آورده همراه شمشیر آتش فشان پیریدن خرطوم فیلان مشغول کشتند. اگر چه ابو عبید بدست خود نیز فیلی را کشته و سوارانش را بر زمین انداخته بود. با این همه از کثرت خصمان و رمیدن اسپان نظام و انتظام عسکر اسلام یه هم خورده برای مرور بجانب یل بشتا قند هر چند مثنی بن حارثه با چند نفر جنکاور برب نهر رسیده و سر جسر رازود ویران ساخت و گفت ای مردان نامدار بعار فرار دستار ناموس را داغدار مسازید. و اگر در میدان کارزار بنسک و وقار تمیزید. هر آینه در خیر آب بی تاب کشته غرقاب خواهید شد. اما چون در هر جا باز کردانیدن منزهمان دشواری می باشد. پس پند سود مند مثنی فائده بخشیده بسیاری کسان خود را در آب فرات انداخته غرق شدند. ابو عبید نیز بزیر پای فیل افتاده بدرجه شهادت و اصل کردید و بعد از آن لوای سعادت التوای اسلام را دیگری بردوش گرفته و انهم در میدان افتخام شهید شده و همچنان شش نفر از پی یکدیگر رایت سعادت را برداشته بدار القرار رفتار نمودند. عاقبت الامر قهرمان مثنی دست را بسوی رایت دراز کرده هنوز نو برداشته بودند که انهم زخمدار گردیده از کار فروماند. فی الجمله درین بازار کبر و دار بقدر چهار هزار نفر از پرستاران پروردگار بزخم شمشیر آبدار و نیر و تیر دلفکار و کرز و کوبال خونخوار و در خیر آب جانسکار عازم دار القرار شده. و دو هزار نفر از نهر فرات عبور نموده. و چند نفر از رئیسان عسکر اسلام نیز بدرجه شهادت نائل شدند. و از اشراف عرب عروه بن زید و ابو محجن ثقفی و ابوزید

الطائی و مثنی با سه هزار نفر در میدان جهاد پای ثبات نهاده مردانه و غضنفرانه پیکار خونریزانه بهم رسانیدند . اگر چه ابوزید نصرانی بود با این همه بغیرت قومیت انهم محاربه خوب نمود . مثنی بدان جانب پل که سرش قطع شده بود موقعی گرفته عبور کنندگان را گفت چون من در میان شما و دشمن درآمده ام . پس زود عودت نموده سر جسر را که بریده شده است تعمیر کنید تا همکنان ما با نظام و انتظام بجانب دیگر بگذریم . ایشان نیز پس گردیده جسر را بر بستند . مثنی تا گذشتن لشکر اسلام بصورت منتظم بادشمن مقاومت کرده . بعد ازانان هم بادلاوران که همراه داشت بگذشت . اگر چه عسکر ایران هم از پل گذشته میخواستند که لشکر اسلام را تعقیب نمایند . ولیکن حادویه بشنیدن خبر اختلال ایرانیان که در حق رستم بظهور آمده بود طالب آشتی شده و اسلام نیز بمقتضای حال راغب صلح کشته صورت واقعه را بخلیفه زمان یعنی عمر رضی الله تعالی عنه اشعار نمودند . درین محاربه از لشکر ایران هم بقدر سه هزار نفر در میدان کارزار مفتول شده است .

چون خبر وفات ابو عبید و انهم از لشکر اسلام بسمع امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه واصل شد . خیلی متأسف گشته برای فرستادن امداد بجانب مثنی بن حارثه مشغول گردید . در زمان سعادت اقتران نبوی روزی مصطفی علیه السلام جریر بن عبدالله را که بحضور لامع النور حضرت رسالت پناهی حاضر بود فرموده بودند که اگر قبیله بجیله را که در میان سائر قبائل متفرق شده است فراهم آری ترا امیر ایشان می سازم . جریر هم امر رسول الله علیه السلام را بجا آورده در هنگام خلافت ابو بکر رضی الله تعالی عنه اجرای

و عده را طلبیده بود . ایشان جریر را رجا نموده گفته بودند که اندکی صبر نمای چونکه اکنون باصلاح اهل ارتداد خیلی مشغول هستم بعد از مدتی ابو بکر نیز ارتحال دار بقا نموده انفاذ وعده شریف تازمان خلافت عمر باقی مانده بود . چون عمر رضی الله عنه شنید که لشکر اسلام در ایران انهمزام یافته است از یکطرف جریر را زود بقبیله بجیله امیر نصب کرده بامداد مثنی فرستاد . و عصمه بن عبدالله ضبی را نیز بایک فرقه عسکر ردیف جریر ساخته و درین باب باهل ارتداد هم امر نامه ها ارسال نمود . از طرف دیگر قهرمان مثنی نیز بسیاری قبائل را که نزدیک عراق ساکن بودند . بامداد خود دعوت نموده و در اندک زمان بسیاری مبارزان در جاهای معین جمع شده و دلاوران قبیله نمر نیز که از نصاری عرب بودند . بسبب حیت قومیت همراه انس بن هلال بحرکت آمده باعسکر اسلام ملحق گشتند .

(وقعه انبار و یا اعشار)

چون اتابک عجم رستم دانست که فرقه عرب باقوتی بزرگ بکارزار ایرانیان باز مهیا گشتند . انهم از اکابر امرای ایران مهران را با لشکر فراوان بقتال اسلام بسوی حیره فرستاد . دران اثنا مثنی در میان قادسیه و خفان یافت شده بدو امیر یعنی بعصمت و جریر پیام فرستاد که باید که زود بجانب کوفه بطرف عرب فرام آید . چون ایشان بمحل مرقوم رسیدند . دیدند که مهران بمقابل ایشان بدانطرف نهرنشسته پل را نیز برنهر وضع کرده است . ایرانیان بمجرد رسیدن لشکر اسلام از نهر زود عبور نموده بر جریر و عصمت حمله آوردند . مثنی نیز بطرف جناحی که مهران دران یافت شده بود

بحرکت آمده بمحاربه شدید مهران را از جای لرزان ساخته بعد از آن بقلب گاه ایرانیان روان و جریر و عصمت نیز بجناب مردان شاه حمله آورده ایرانیان را پریشان و جسرا ضبط نموده خنجر رجعت عساکر ایران را بکلی از هم بریدند . فراریان عسکر ایران راه عبور نیافته سراسیمه آسایجناب یادین و بالامی شتافتند که سواران اسلام از هر طرف احاطه کرده بدرجه کشتند که لاشهای ایرانیان در میدان کارزار بیش از صد هزار بقید شمار درآمد برادر مثنی بنام مسعود نیز بدرجه شهادت رسید . چون درین پرخاش ده نفر عرب صد نفر ایرانی را بقتل رسانیده بودند بنابراین کارزار مذکور را وقعه الاعشار و بنسبت مقام نیز وقعه الانبار نام نهادند . بعد از آن هم فرصت را ضایع نکرده و باطراف و اکناف عساکر اسلام را فرستاده تمامی بلاد را که مابین فرات و دجله بود ضبط و تسخیر کرده مهابت عظیم اسلام در دل ایرانیان جایگیر گذاشتند .

(محاربه قادسیه)

اگرچه از شهادت ابو عبید بن مسعود و انزمام لشکر اسلام برسر پل و گذشتن عسکر ایران از نهر فرات ایرانیان را برای تسلط نمودن بر عسکر اسلام فرصتی تمام بدست افتاده بود . ولیکن بمقتضای زمان از سبب ظهور اختلاف ایرانیان که بیان خواهد شد حدادویه بمصلحه مجبور گردیده بود . یعنی بعضی بزرگان ایران بجناب رستم که اتانک سلطنت بوراندخت بود مایل شده و بعضی نیز هوادار سردار فیروزان کشته و در میان ساکنان ایران شقاق و نفاق و اختلاف و افتراق بظهور آمده مصالح دولت مختل و علی الخصوص اداره محاربه که همراه اسلام داشتند خیلی مشکل شده . کو یا محو

و نابود شدن لشکر مهران باعث انتباه بزرگان ایران گشته بود که زود در مداین مجلسی عقد نموده برای تمشیت مهام مملکت و تنظیم امور سلطنت بالاتفاق قرار بدان دادند که از دودمان سلطنت ایران شهزاده را یافته بر تخت حکومت بنشانند . بعد از آن برستم و مهران گفتند شمار چنین زمان حکومت ایران را بقتلت آرا و اختلاف ناجای اعمال ساختید . و ما را نیز در معرض هلاک و اضمحلال انداختید . اکنون باید که شما با هم اتفاق نمایید . و گرنه ما ابتدا همراه شما جنگ می کنیم و شمارا از میان بر میداریم . رستم و مهران از سخن ایشان ترسیده ترك محاصمت نمودند . و برای وافکار انجمن تابع شده هر دو پیش بوراندخت رفتند . و برای نشان دادن شهزاده که از اولاد ملوک باشد تکلیف نموده و مخدرات خسرو پرویز را فراهم آورده گفتند باید که شهزاده را بما نشان بدهید تا افسر شاهی بر سرش بگذاریم . اگر چه همگی بانوان ابوان شاهی چنان بیان نموده بودند که چون شیرویه بعد از قتل خسرو پرویز برادران خود را نیز تلف کرده بود بنابراین از شهزادگان کسی نمانده است که ما بشمانشان بدهیم . ایرانیان بسخن شان باور نکرده بتعذیب بانوان آغاز نمودند . تا یکی از بانوان ببداب شان تاب نیاورد و گفت بنام یزد جرد شهزاده که فرزند من است در خانه یکی از خویشاوندان خود در فلان جا پنهانست . پس ایرانیان زود بشتافته و یزد جرد را که بیست و یک ساله بود یافته بر سر سلطنت ایران نشانیده و همکنان یکدل و یکزبان شده بدفع غائله اسلام لشکر فراوان مرتب و مسلح گردانیده از هر اطراف و اکناف بجهت هجوم عراق اتفاق نمودند . مثنی افکار ایرانیان را بجانب خلیفه

نوشته هنوز منتظر جواب بود که بسیاری اهل عراق از روی نفاق مرتد شده طریق عصیان و شقاق را پیش گرفتند . مثنی نیز لشکر اسلام را زود فراهم آورده در موقع ذیقار خیمه ها را بر پا کرده قرار بگرفت چون این خبر با میر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه واصل گردید . بالنفس عزم جزم عراق کرده کافهٔ اسلام را اعلام و بترتیب لوازم کارزار قیام و علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه را در مدینه و کیل خود ساخته بیرون مدینه در مکان حرار نام خیمه و خرگاه را بر پا کرده برای جمع عسکر مبادرت ورزیدند اگر چه کافهٔ عوام از چنین حرکت خلیفه شاد کام گشته برای رفتن همراه خلیفه اذدل و جان آرزو می نمودند . ولیکن اصحاب کرام تباعد خلیفه را از مقر خلافت هرگز مناسب نمی دیدند . با این همه کسی جرأت و جسارت نداشت که از انجندمت شان عرض و بیان نماید . فی الجمله خلیفه پیغمبر علیه السلام مهام کارزار ایران را بسران حکومت اسلام بیان نمود و گفت باید که همگی خردمندان روشن ضمیر و بزرگان صاحب تدبیر و دلاوران چابک سوار و کاردان نیزه گذار حاضر کارزار باشند . و از تقرب زمان حج زود بجانب بیت الحرام خرامان گشته و بعد از زیارت عودت نموده طلحه را مقدمهٔ الخیش وزیر و عبدالرحمن را امیر جناحین نصب گردانیده فرمود که همکنان در عراق بالشکر مثنی فراهم آیند .

چون قدر و اعتبار عثمان بن عفان نزد خلیفهٔ پیغمبر علیه السلام از همکنان بیشتر بود . پس صحابهٔ کرام بنزد عثمان رضی الله تعالی

عنه فراهم آمده گفتند باید که بخدمت خلیفه رفته بیان نمای که اصحاب کرام تباعد خلیفه را از مرکز خلافت مناسب نمی بینند . چون عثمان افکار ایشان را بخلیفه بیان نمود . خلیفه کلام عثمان را بعد از تأمل فراوان تصدیق نموده اصحاب ذوی الافهام را فراهم آورده و بعد از استشاره و استجازه بالاتفاق سعد ابن ابی وقاص را سزاوار امیری دیدند .

چون سعد برای جمع کردن صدقهٔ قبیلهٔ هوازن رفته بود پس زود از اطلبیده بر لشکر عراق سپهسالار گردانیده فرمودند که ای سعد باید که ترا شرف قرابت و صحبت رسول الله مغرور نگرداند . بدانکه خدا ی تعالی سیئات را بحسنات محو می سازد . واسطهٔ که در میان خدا و بندکان خداست . تنها طاعت و عبادت است . چون خدا خالق بندکان . و بندکان هم مخلوق خدا هستند . پس در دین خدا هر یک مساویست . و شرف و فضیلت مخلوق که بر یکدیگر دارند تنها بعفت است . و بالطاف بی غایات جناب قاضی الحاجات نائل شدن هم بعفت میسر می گردد . چنانچه از یغمبر علیه السلام مشاهده کردهٔ تونیز همان طریق را مرعی داشته بر محنت و مشقت صبر نمای . بعد از آن سعد را با چهار هزار نفر در راه انداخته دنبالش دوهزار نفر یمنی و انقدر نیز از عسکر نجدی برای امداد فرستادند . چون هزار نفر همراه مثنی بود و از اطراف و اکناف دیگر نیز بسیاری کسان دعوت را قبول کرده برای معاونت آمده بودند پس همگی لشکر اسلام بسی و چهار هزار نفر بالغ گردید . میگویند در آن عسکر

غضنفر بیکر از بنی اسد هم سه هزار نفر موجود بودند . در هنگام ورود سعد بن ابی وقاص بموقع بزورد همه عسکر اسلام از استماع خبر وفات مثنی که زخمی جان شکار داشت بغایت غمگین شدند . میگویند مثنی رحمة الله علیه نزدیک وفات خود بشیر بن الخصاصیه را که یکی از اکابر اسلام بود خلیفه خود نموده برادر خود مهنی را نیز چنین گفت وقتی که سعد رضی الله عنه واصل میکرد و وصیت را بوی چنان عرض نمای که کارزار را بدین جانب فرات اختیار فرماید . چونکه اگر ظفر باسلام میسر گردد استیلای انطرف دیگر نیز آسان است . اما اگر قضیه بر گردد در آنصورت نیز در عربستان وقت میتوان گذرانید . چون عمر رضی الله تعالی نیز سعد بن ابی وقاص را بعینه وصیت کرده بود پس همگی رؤسای عرب بر رأی صوابانهای مثنی تحسین بلیغ فرمودند . و وظیفه اش را برادرش مهنی در سپردند بعد از آن سعد در موقع سیراف عسکر را تعبیه و مطابق تعلیمات خلیفه طلیعه و جناحین و مقدمه الجیش و ساق و احتیاط را ترتیب و تقسیم و در فشاها را بدست مقدمترین دلاوران اسلام تسلیم نمود .

وزهره بن عبدالله را که یکی از اصحاب کرام بود مقدمه الجیش ساخته بمکان عذیب نام ارسال و از صحابه کرام عبدالله بن المعتمر را بجناح یمین و شرحبیل بن السطی را بجناح یسار نصب نمود و گفت اگر مرا امر حق واقع شود در آنصورت بجای من خالد بن عرفطه را امیر الجیش و عاصم بن عمرو را بساق و سوار بن مالک را باده طلیعه و سلمان باهلی را بسواری قلیل و عبدالله ذی السهمینی را بسواری کثیر و جمال ابن مالک الاسدی را پیاده امیر نصب باید کرد . جناب خلیفه درین لشکر عبدالرحمن بن ربیع را بر تبه قاضی عسکر و بتقسیم مال غنایم .

وسلمان فارسی را بتحقیق وقایع و تدقیق مواقع دشمن • وزیر یادین
ابی سفیان را بخط و کتابت لشکر یان معین فرموده بودند •
و بقدر نود و نه نفر از بدر یان و سه صد و هفتاد از اصحاب کرام و سه
صد از فاتحان مکه و هفتصد نفر نیز از اولاد اصحاب کرام موجود
بودند •

سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه لشکر اسلام را بصورت مذکور
انتظام داده و از سیراف برخاسته بموقع عذیب و از آنجا نیز بقادسیه
رفته در میان عتیق و خندق رو بروی جسر فرآمده • و فرقه های
یغما کران را مرتب ساخته باغراف و اکناف مسلط گردانید •
چون در مدت یک ماه از طرف ایران حرکتی بظهور نیامد پس
دهقانان و زمین داران و پیشه وران ایران از یغما کران اسلام خیلی
مضطرب گشته بدولت ایران بیان نمودند که اگر شما قوه حایه مانداشته
باشید • در آنصورت ما چار و ناچار تابع اسلام خواهیم شد •
یزدجرد رستم را نزد خود خواند و گفت باید که بزودی تمام برای
مخار به اسلام حرکت نمای • رستم مفارقت خود را از مقرر حکومت
مناسب ندیده و بعضی مغالطات شبیه حق را در میان آورد و گفت
درین هنگام مصلحت آنست که مراد مردان نکهدار ید و جالینوس
را بر تبه سپهسالاری بکارزار ارسال فرمایید • یزدجرد رجایش
را قبول نکرد و گفت رفتن تو بغایت الزم است چونکه این کار دشوار
تنها بهت تو سر انجام خواهد یافت • رستم ازین کلام منفعل شده
از مداین برآمد • و در موقع سابط فرامده و استعفا نامه را نوشته
بخدمت یزدجرد فرستاد شاه ایران از اهرم قبول نکرد • سعد بن
ابی وقاص از افکار ایرانیان آگاهی یافته احوال شان را بامیر المؤمنین عمر

رضی الله تعالی عنه تحریر نمود . امیر المؤمنین نامهء سعد را خوانده از احوال ایرانیان واقف شده نوشت که باید که نخستین از روی عدالت و آیین مؤحدین چند نفر از اصحاب فراست و شجاعت بطریق سفارت بمداین فرستاده ایرانیان را در میان قبول دین اسلام و جزیه مخیر گردانید . سعد موافق امر خلیفه بعض ذوات فحام را بنام نعمان بن مقرن و یسر بن ابی رهم و حمله بن حویه و حنظله بن الربیع و فرات بن حیان و عدی بن سهیل و عطارد بن حاجب و قیس بن زراره و الاعشث بن قیس و الحارث ابن حسان و عاصم بن عمرو و عمرو بن معدی کرب و المغیره بن شعبه و المهنی بن حارثه را انتخاب و ابیحمال و یحجاب یزدجرد سریععا ارسال نمود .

چون ایشان بمداین واصل شدند . ساکنان شهر در راه استاده بحسن اسپان تازی نژاد و لباس سادهء مسلمانان پاك نهاد نظر میگرداند یزدجرد امرا و وزای خود را جمع کرده و رستم را نیز از موقع سبابط باز خوانده و سفیران اسلام را در جای معین فرآورده از اختلاط مردمان باز داشت . بعد از آن همراه ارکان دولت و اعیان مملکت مشورت کرده سفیران اسلام را نزد خود خوانده ترجان را گفت بدیشان بگو برای چه شما بر ممالک ما تسلط مینمایید . چنان می پندارم که این مشغولیء داخلیء ما باعث جرأت و جسارت شما شده است . چون ترجان کلام شاه را یکان یکان بیان نمود نعمان بن مقرن از رفیقان خود اذن خواست و گفت ای شاه بدانکه باری تعالی بطائفهء عرب مهربان شده پیغمبر خود فرستاده است . و رسول الله بمادین خدا را بیان و یحجاب دین اسلام دعوت نموده از وعدهء خدا مرزدها داده است . و بسیاری کسان

از طائفهٔ عرب بخواهش خود دین اسلام را قبول نموده نائل سعادت شده اند . اگر چه بعضی کسان اولاً کرها تابع شده بودند ولیکن بعد از آن ایشان هم حال خود را اصلاح نموده اند . الفصه رسول خدا ما را از چالوسی و کاسه لسی و ستایش و پرستش مردمان رهانیده است و اکنون همکنان ما پرستندگان خدا و با زادی تمام بسعادت دین و دنیا نائل شده ایم . و بموجب وصیت رسول الله با انکسانیکه از قبول دین و یا تأدیهٔ جزیه استنکاف مینمایند . تا مطیع گردانیدن شان با ایشان کار زار می نمایم . و دیگر امم و ملل را نیز بجانب انصاف و عدل و دین حق دعوت میکنیم . و پیغمبر خدا کتاب الله را برای ما هادی منهاج نجات و سراج طریق رشد و فلاح گذاشته است . اگر شما هم مانند ما دین اسلام را قبول نمایید در انصورتا اجرای احکام کتاب خدا به بعضی کسان از مادر ایران مانده دیگر عسکر خود را پس میکشیم . و اگر ازین تکلیف امتناع ورزیده تنها جزیه را قبول نموده بتواضع تمام ادا کنید . در ان حال نیز برای استیفای جزیه بعضی عاملان خود را گذاشته واپس میرویم . و اگر از یک طرف دشمنی صعب بر شما مسلط گردد ما بشما یاری هم میکنیم . اما اگر جزیه را هم قبول نکنید پس چار و ناچار بشما کار زار خواهیم کرد . شاه ایران از کلام نعمان خشمناک شده و فقر و فاقه و ذلت و مسکنت عرب و انعام و احسان خود را بعلو بیان و بعضی سخنهای دیگر هم از ان غلیظ تر مانند این (نظم) ز شیر شتر خوردن و سوسمار . عرب را بجائی رسید است کار . که تاج کیانرا کند آرزو . تقو باد بر چرخ گردون تقو) بر زبان آورد و گفت اگر از کرسنکی و برهنگی بجان آمده باشید بشما خوراک و پوشاک

واندکی پول هم بدهیم . و بر مملکت شما شخصی را والی نصب کردانیم که همواره همراه شما از روی شفقت و مرحمت رفق و مدارا نماید . فی الجمله چون ترهات شاه ایران با تمام رسید قیس بن زراره بکلام آغاز نمود و گفت ای شاه فی الحقیقه پیش ازین احوال ما مانند گفته شما بود ولیکن دنیا بربك نمط نمی ماند . چون هر بلتی اقبالی و زوالی دارد پس جناب یزدان بمانیز مهربان شده و پیغمبر خود را فرستاده حال ما را اصلاح نموده است . اکنون ما مانند گفته شما نیستیم و این حضرات که در اینجا نشسته اند از اشراف عرب هستند . و چون اشراف از اشراف شرم دارند بنابراین ایشان چیزی نمی گویند . مگر حقیقت حال را من بیان نمایم و ایشان هم شاهد باشند . برای شما از سه حال بیرون نیست یعنی یا قبول دین و یا ادای جزیه و اگر ازین دو تکلیف روگردان شوید سوم هم شمشیر بران است و انسلام . اگر چه نطق قیس هم مانند نطق نعمان بود ولیکن تعبیر هایش سخت تر و مؤثر تر بودند . یزدجرد از سخنهای سفیر دوم بغایت غضبناک شده گفت اگر میدانستم که پیش از من پادشاهی سفیر را قتل کرده است من هم دوم ان شده شما را قتل میکردم . اگر زود بدیار خود عودت نماید رستم را میفرمایم تا همه شما را در خندق قادیسه دفن می سازد . و از شاپور ذی الاکتاف هم معامله شدید تر باشما اجرامی کند . بعد از ان تو بره پرازاك طلبانیده از روی تحقیر گفت هر که در میان شما بزرگ تر است باید که اینرا بردوش برداشته برئیس خود ببرد . عاصم گفت من از همکنان اشرفم . و تو بره خاك را بردوش برداشته و همکنان بر اسپان تازی نژاد سوار شده بسوی معسکر خود رفتار نمودند . و در هنگام وصول عاصم

بسعد بن ابی وقاص با آواز بلند گفت ای سعد مزدهات باد که خاک ایران را آورده بزیر پایت می ریزم . وقتی که عاصم توبره خاکی را برداشته روان شده بود . نزد جرد متوجه رستم شده گفت بزرگترین ایشان احقرتین همکنان است . رستم گفت احق نیست بلکه بفال نیک برداشته رفته است .

هنوز سفیران عرب در مداین بودند که غاز تکران اسلام بهر اطراف و اکناف ایران منتشر گشته چهار پایا را بمسکر اسلام برای ذبح می آوردند چونکه در مسکر اسلام بجز گوشت ما کولات دیگر بسیار بود بعد از آن رستم باز بسا با طر فرشته لشکر خود را تعبیه نمود و چهل هزار نفر عسکر را مقدمه الجیش ساخته جالینوس را بروی امیر کردانید . و شصت هزار نفر همراه خود گرفته و بجنابین آن مهران و فیروزان را امیر ساخته و بیست هزار نفر را نیز بساق گذاشته و سی و سه فیل را تجهیز و هژده را از ایشان بقلب گاه و پانزده را بجنابین نهاد ، بسوی دوقع کوچی میرفت که بعضی ایرانیان یک نفر عرب را اسیر ساخته پیش رستم آوردند . رستم بعرب گفت مقصد شما چیست که در اینجا آمده هستید . گفت برای تسخیر دیار که حساب پروردگار ب ما وعده فرموده است . گفت اگر شما با رزوی خود نارسیده از دست ما قتل شوید چه میشود . گفت مقتولان بهشت می روند و دیگران باز در ایفای وعده خدا تعالی سعی می نمایند . رستم گفت پس معلوم شد که خدا ما را بشما تسلیم کرده است . عرب گفت چنین نیست بلکه این بد کرداری و ناهمواری شماست که شما را ب ما تسلیم مینماید . باید که بکثرت و وفرت عسکر که در اطراف شما فراهم آمده است مغرور شوید . چونکه شما با انسان پیکار نمی کنید

بلکه با قضا و قدر مجتکید . رستم از تقریرش پر غضب شده
 عرب را بقتل رسانید . و از کوشی برخاسته و در اثنای راه بچابان
 ملاقی گردیده بموقع برس فرود آمدند . و چون هردو منجم بودند
 لاجرم از احکام نجوم خرافات بسیار و ترهات بی شمار ایراد نموده
 آخر الامر از روی تصادف بوحامت حال ایران هم قرار دادند .
 و تا که در موقع برس اقامت داشتند . لشکریان ایشان مانند مور و ملخ
 منتشر شده انچنان مال و منال ساکنان ممالک خود یعنی ایران را بنیما
 و شیشهء ناموس زبردستان را برهوا و ظلمهای کونا کون اجرا میکردند که
 رستم نیز انچنان رنجیده بعضی از ایشان بدست آورده بقتل رسانید و بکمان
 تأثر و تاسف سخنهاى مقتول عرب را بیاد آورده گفت فی الحقیقه عرب
 راست گفته بود . بعد از آن از برس بحیره آمده و اعیان مملکت
 را فراهم آورده بعد از توییح و تحقیر بدیشان چنان بیان نمود که شما چرا
 با عرب مقاومت نکردید . گفتند چه سخن غریب است که شما را یا
 و برای یای خود را محافظه نمی کنید و در اجرای وظیفهء خود
 تقصیر های بیشمار دارید و توییح و عتاب بنار وای بینید . چون
 رستم شنید که طلایه های اسلام بهر طرف تاراج میکنند پس انهم
 بمقابلهء ایشان قدری از لشکر معین نمود . سعد بن ابی وقاص از بحال
 اکاهی یافته برای امداد غار تکران اسلام عاصم بن عمر را ارسال
 نمود چون ایرانیان روی عاصم را بدیدند . زود پشت بر کردند انیدند .
 و عاصم هم غنایم را گرفته بمعسکر اسلام باز کردید . بعد از آن سعد
 عمرو بن معدی کرب و طلیحه الاسدی را برای تفتیش حال دشمن
 فرستاد . ایشان از یک فرسنگ بیشتر رفته و لشکر ایران را دیده
 و عمرو برای دادن خبر رجعت نمود . و طلیحه شب در انجا مانده

و طنابهای يك دو خیمه لشکر دشمن را بریده و چند اسب را گرفته بجانب معسکر خود می کردید که چند نفر سوارهٔ ایرانیان دنبال طلیحه افتادند . طلیحه نیز باز گردیده دو نفر را قتل و یکی را اسیر کرده پیش سعد رسانید . و اسیر مذکور دین اسلام را قبول کرد . و سعد نامش را مسلم نهاد . بعد از آن رستم بجالینوس و حادویه تعلیمات مخصوصه داده جالینوس را پایین پل مقابل زهره و حادویه را بمکان تیز نباد نهاد خودش در خاراره فرآمده و از آنجا برخاسته بعد از چهار ماه از برآمدن مداین بقادسیه واصل گردید . از سست رفتاری مقصدش آن بود که اسلام را بتنگ آورده بسوی خود کشد . و اگر بزجر د پیاپی خبر فرستاده تعجیل نمیکرد هنوز هم وقت بسیار در راه می گذرانید . باین همه عمر رضی الله تعالی عنه نیز بخدعه و دقائق حرب واقف بوده همواره سعد را بتأنی و درنگی امر مینمود . اخرا الامر رستم از ابرام و اصرار شاه عاجز شده و بخلاف رأی خود حرکت نموده بوجه بیان آتی در چاهی که ازان بسیار میترسید سرنکون افتاده تا قعرش برسد .

القصة رستم واصل قادسیه شده بکنار آب عتیق رو بروی سعد بن ابی وقاص لشکر را تعبیه و فیلان را بوجه سالف البیان بفرقه ها تقسیم و روز دیگر از سر آب عتیق حرکت و تانتهای عسکر اسلام یعنی تا موقع خفان عزیمت و از آنجا بسوی بالا رفته بر سر پل فرود آمد . چون سر جسر بلند بود لشکر اسلام را کشف نموده برای ملاقات زهره خبر فرستاد . آن هم قبول نموده و در هنگام ملاقات رستم شرائط آشتی را بیان ناکرده برای عقد مصالحه زهره را تکلیف و حرفهای غلیظ و کثیف که بزجر د بسفیران اسلام بیان کرده بود بالفاظ

ملاّیم بر زبان آورد . و گفت ای ماهمیشه همسایه شما نبودیم و در هنگام ضرورت و احتیاج بشما دستگیری نمیکردیم . اکنون حال قدیم خود را بیاد نمی آید که بر چه منوال بوده است . زهره سخنهایش را التفات نموده و شرف نبوت و فضل و مزیت دین مبین در میان آورد و گفت اکنون حال ما مانند اول نمانده است . چونکه طائفه عرب در دائره دین اسلام در آمده از او امر حجاب یزدان تجاوز نمی کنند . بلکه همواره اعتدال را اختیار و شمارا نیز در پذیرفتن دین اسلام و یا جزیه و یا حرب مخیر می نمایند . رستم گفت اساس دین اسلام بر چه چیز است . گفت بنای دین اسلام بر کلمه شهادت است . رستم گفت دیگر چه دارد . گفت بندکان خدا را از بندگی بندکان رهانیدن و برستش را تنها بجانب جهان افرین منحصر کردن است . چونکه همه ما از آدم و حوا یعنی از یک پدر و مادر پیدا شده برادر یکدیگر هستیم . رستم گفت چه خوب دینیست . اگر ما آنرا با قوم و قبيله خود قبول نماییم آیا شما از اینجا بیرون میروید یا نه گفت والله میرویم

بعد از آن رستم بزکان ایران را که همراه داشت فراهم آورد . و گفت اگر ما دین اسلام را قبول نماییم هم از مشغله کارزار خونخوا روهم از کردار ناهنجار که از قرنهای بسیار مانند زهر مار در دمار ماراه یافته قرار گرفته است رستگار میشویم . ایرانیان بی باک که از روی نفاق تریاق اخلاق را بر طاق گذاشته بر زیر دستان سینه چاک اظهار تجبر و تکبر دوست میداشتند . عادات عاد لانه اسلام را مخالف کردار ناهنجار خود دانسته دین اسلام را رد و احوال عرب را بحالت بد تحقیر نمودند . رستم بدیشان متوجه شد و گفت شما چه مردمان ظاهر

بین هستید که تنها لباس و متاع ظاهر ایشان نگاه می اندازید . و بحر
 فهای کران بهای این شخص که مانند مروارید میر یزد ملاحظه
 نمی کنید . آیدر ملک خود مردی چنین راستگو دیده اید . و یا
 سخنهای چنین ذی قیمت شنیده . چون رستم دید که نصایح خردمندان
 در دل سنکین ایرانیان اثر نمی کند . زهره را باز کردانیده بسعد بن ابی
 وقاص خبر فرستاد که برای مکالمه سفیری دیگر ارسال نماید .
 بزرگان اسلام در باب فرستادن چند نفر هنر پرور مشورت می کردند که
 ربیع بن عامر بسخن آغاز نمود . و گفت رأی من بر آنست که تنها یک
 نفر باید فرستاد . چونکه در فرستادن یک نفر تأثیر بیشتر دارد .
 سعد رأیش را پسندیده هم او را فرستاد . وقتی که ربیع بر اسب
 سوار شده از پل بگذشت . ایرانیان او را اندی باز داشته زود برستم
 خبر دادند . رستم برای اظهار شوکت و حشمت بر سر یری مرصع
 بزرگ و کوهر باکر و فرنشسته سفیر اسلام را بخواند . ربیع همراه
 سلاح بر اسب سوار میشد که ایرانیان بدو چنان گفتند سلاح را
 در اینجا گذاشته بی سلاح بیدرفت . ربیع گفت من بخواهش دیدار
 شما نیامده ام که تکلیف شما را قبول نمایم . بلکه با رزوی شما آمده ام .
 اگر نخواهید واپس میروم . رستم از این حالت آگاهی یافت و گفت
 بگذارید تا با سلاح بیاید . چون ربیع بر در خیمه رستم رسید از اسب
 فرود آمده لکام اسب را بایک طناب خیمه بسته درون درآمد . بزرگان
 ایران جای نشستش بر فرش مزرکش نشان دادند . ربیع انکش
 و فش و فرش مزرکش را بچشم حقارت نگاه انداخته و بسپر خود
 تکیه زده بر زمین نشست و گفت در میان اسلام بر چیزهای مزین
 و مزرکش نشستن جایز نیست . بعد از آن رستم بواسطه ترجمانی

که بنام عبود از ساکنان حیره بود ربعی را سوال نمود که شما برای چه در اینجا آمده هستید . ربعی جواب داد که خدای تعالی ما را برای رهایی بندها خدا از بندگی بندها و مظلومان را از جور ظالمان و برآوردن بیچارگان از ادیان باطل و در آوردن شان در دین عدالت آیین اسلام فرستاده است . رستم گفت مقصد شما را دانستیم آیا اکنون برای مشورت نمودن ما با وکلای دولت مهلت میدید یا نه . گفت آری فراخور سنت رسول الله تا سه روز مهلت میدهیم . و در مدت مذکور بقبول دین و جزیه و کارزار محیر هستید . رستم گفت تو مکرر رئیس اسلام هستی . گفت نه . ولیکن همگی اسلام مانند یک وجود هستند . اگر یکی از ایشان بچیزی قرار دهد دیگران کفیل میشوند . ما خرد و بزرگ نداریم . بلکه همه ما برادر یکدیگر هستیم . بعد از آن رستم بزرگان ایران را که در اینجا فراهم آمده بودند شرائط ربعی را بیان نمود . و گفت شما چه میگویید . گفتند ما بدین و آیین مردی چنین حقیر و فقیر تابع نمی توانیم شد . رخت و قیافتش را نمی بینید که چطور است . رستم گفت بلباس ساده عرب نگاه میندازید . چونکه ایشان زینت و زبور را چندان دوست نمی دارند . بلکه بر رفتار و کردار و گفتار استوار ایشان ملاحظه نمایند . بزرگان ایران بسخنهایش چندان کوش ندادند چون ربعی در اینجا اعتبار خود ندید . و گفتار دیوانه و ارا برانین بشنید . براسپ تیز رفتار سوار شده باز کردید . اگر چه روز دوم رستم ربعی را از سعد باز طلبیده بود . اما آن روز سعد بجای وی حذیفه را فرستاد . هر چند آن هم در لباس و قیافت ربعی بود ولیکن تادر خیمه رستم

سوار رفته و از اسپ فرود نیامده با هیبت و تمکین پیستاد . رستم ازو پرسید که چرا ربعی نیامد . گفت امیر مادر شدت و رخا در میان ماعدالت را اجرا میکند . بنابراین امروز آرامش را برهم نداد و مرا فرستاد . رستم گفت میخواهیم که مهلت را تمدید نمایید . گفت از اعتبار دیروز باز سه روز است . بعد ازان رستم بنیرکان ایران خطاب نمود و گفت سخنهای سفیر دیروزی را شنیدید . و معامله اش را نیز دیدید . این هم مانند او میکوید . و ما را در ملک خود ما تحقیر میکند . چونکه از اسپ هم فرود نمی آید . بعد ازان حدیقه را باز گردانیده دیگری را طلبید . سعد بن ابی وقاص بجای آن مغیزه را فرستاد . رستم برای اظهار شوکت و حشمت منزل خود را بیش از پیش زینت داده و بر سر یری مرصع قرار گرفته و دیگر امرای عسکر ایران نیز لباسهای فاخره در بر کرده و کلاه کبر و غرور بر سر گذاشته نشسته بودند که مغیزه نیز رسیده خواست که بیملوی رستم نشیند . اما ایرانیان دست رد در بر سینه اش نهاده جای دیگر نشان دادند . مغیزه رنجید و گفت اگر چه ماقبل ازین افسون و افسانه و خیالیهای مجنونانه بزرگان ایران بسیار میشنیدیم ولیکن اینقدر سفید و دون بودن شمارا کمان نمیبردیم . چون در میان عرب یکدیگر را نمی پرستند . لاجرم افسانههای مذکور را نیز بر زبان نهان نمیگردیم . چنانچه تند باد کبر و غرور حال هر ملک را تباه میکند . درخت اعتبار شمارا نیز همین غرور است که از بیخ و بنیاد بر انداخته مظلوم و مقهور میسازد . هر چند از کلام مغیزه علامت سرور و حبور در چهره زبردستان و خدمتکاران ایرانیان ظاهر بود ولیکن دل از ردگی بزرگان ایشان نیز باهر . علی الخصوص ازین سخن حال رستم

بیکبار متغیر شده و احوال سابقهٔ عرب را بتحقیق یاد آورده .
 و احسان بی پایان ایرانیان را از روی امتنان بیان . و بسان شاه ایران
 یزدجرد الفیاض غلیظ بی بنیان برزبان رانده اطوار ناهنجار را نشان داد .
 مغیره بعد از حجد و ثنای خدای جهان آفرین گفت فی الواقع
 در قدیم الایام ما بحال بد مبتلا بودیم . مکر باری تعالی مهر بان
 شده و برای اصلاح حال ما بیغمبر خود را فرستاده ما را بطریق
 راست ارشاد نمود . الحمد لله اکنون حال ما با احسن حال محمول
 و ناکامی ما بسعادت و اقبال مبدل گشته است . و شما نیز
 از کفران نعمت یزد متعال مستحق وبال و نکال جناب ذوالجلال
 شده هستید . چون مغیره نبات معانی الفیاض را موافق زمان و مکان
 با تلخیصی راستی آمیخته و در کام بی مذاق ایرانیان ریخته مانند سفیران پیشین
 در باب قبول جزیه و نبرد و دین مخیر گردانید . رسم بیش از پیش
 خشم گرفته فقر و فاقهٔ عرب و احسان بی پایان سابقه و قوت و عظمت
 حاضرهٔ ایران را باز در میان آورد . و گفت این همه از ضرورت
 و کرسنکیست که شما بخیمال محال درین صحناری و جبال میگردید .
 اکنون باید که هر یکی را از شما برای رضای خدا اندکی جو و خرما
 و سردار شمارا نیز مبلغ یک هزار درهم و یک رأس استر و یک دست جامه
 بدهیم تا باز گردیده در حق مادما کنید . مغیره جواب داد که
 جناب خدا بندکان خود را روزی میرساند . چه فائده که شما
 خود را نمی بینید که از سبب کفران نعمت تا چه درجه ضعیف و نحیف
 شده هستید . ما حال شمارا بهتر از شما میدانیم . ازین سخن آتش

خشم رستم بالاتر شده و مغز دیک سرش بپوش آمده حالش خیلی متغیر گشت . و کفت از اینجا بدر شو . و زود رفته برادران خود خبر رسان که در اندک زمان سر همکنان را از تن جدا خواهم کرد . و امیر خود را نیز از من بگو . اگر جسرا ببرد چشمانش را خواهم بر آورد . مغیره زود بر گردیده صورت مکالمه را باهزیان رستم یکان یکان تبلیغ نمود . و سعد کفت برای من مزده قنح و ظفر آوردی چونکه نصرت و غرور و خشم و ظفر هرگز باهم صورت نمی بندد . جسرا ما بشمشیر های خود ضبط کرده هستیم ایشان را از ان هم راه نخواهیم داد . بعد از ان چند نفر دیگر از امرای اسلام بجهت بیان حال جسرو تکلیف و افسین باز رستم فرستاد . اگر چه سفیران اسلام با رستم ملاقات کرده مطابق عادت عدالت آئین اسلام مسائل ثلثه معلومه را تکرار بتکرار بیان و اندیشه و خامت پیشه عاقبت را باندر زهای فراوان نشان داده بودند . و لکن رستم با افتخار تمام و غرور مالا کلام زبان آتش فشان رادراز و بعد اب آتش ایرانیان که تأثیرش از مدت مدید ناپدید شده بود . سفیران اسلام را تهدید شدید نمود . و کفت بدانید تا که تار پود وجود جلهء عرب را نابود نسازم . آشتی را قبول نخواهم کرد . و گویا موافق حال ضعف اشتمال عرب حکایهء رو باهی آورده بدین وجه بیان نمود که حال شما بدان رو باه میماند که . وقتی از سوراخ دیوار باغی در آمده خرامان و جلوه کنان میکردید . و در میان درختان بار دار میخزید . ناکهان نگاه باغبان بران حیوان افتاد و کفت ببینید این بیچارهء حیوان ناتوان چگونه بی پروا در اینجا سیر و تماشا میکند . رو باه رنجیده پیش برادران خود رفت و کفت باغبان ما

را بنظر حقارت میبیند . چونکه ما را حیوان لاغر و ناتوان میخواند
 رو باهان از کلام باغبان غضبناک کشته باز دحام تمام در باغ در آمدند .
 تا کثرت و وفرت و شوکت و مکنت خود را بوی نشان دهند .
 اما باغبان سوراخ دیوار را استوار بسته و چوبی خاردار بدست
 گرفته بتاخت . و در اندک زمان همکنان را با خاک هلاک یکسان
 ساخت . اگرچه رستم بعد ازان هم هزیانهای فراوان بر زبان
 رانده بعضی مثالهای موش و مکس را بیان کرده بود . اما سفیران
 نکته دان اسلام بچنین هزیانهای بی معنی ایرانیان التفات ننموده باز
 چند بار تکرار بتکرار در اختیار نمودن دین عدالت آئین و یا جزیه
 مخیر و مختار گردانیدند . و نتایج مضره نبرد و وضا و فوائد کثیره
 صلح و صلاح را بیان کردند . و گفتند کنه عظیم و تاوان جسم
 ان نتایج وخیم که از ویرانی ملک و دولت و ریختن خون رعیت منتج
 میکردند نه بر مابل برگردن شما خواهد ماند . با این همه رستم را ابله
 و نادرست نباید گفت بلکه مردی بود خردمند و چست .
 چونکه بسیاری نتایج و خیمه افعال سخیمه ارا نیازا قبل از وقوع
 بدیده خرد دیده حقیقت حال را بیزرکان ایران بیان میکرد اما ایشان
 بدیدار دختر رز سرخ پوش بچوش و خروش آمده . و بانگ نوشا
 نوش ساقی خود فروش بیهوش و از نشئه باده کبرو غرور چنان
 مست و مدهوش شده بودند که اندر زهای اهل هوش را بکوش کران
 نیوش مانند داستان پیره زنان می شنودند . لاجرم اگرچه رستم
 چار و ناچار بصورت اشکار موافق افکار ناهموار سرداران ایران
 که برای کار زار عناد و اصرار میکردند . بسفیران اسلام حرفهای
 دشوار و سخنهای ناکوار میگفت . با این همه در خلوت و

عزالت حقیقت حال و وخامت استقبال را نیز از بزرگان ایران پنهان نمیداشت .

چون سفیران اسلام با جواب ناصواب ایرانیان بمعسکر خود رجعت نمودند . وقعه کارزار قرار یافته سعد بن ابی وقاص امرای عسکر اسلام را فراهم آورده فرمود تا هر کس بر جای خود قائم بماند . القصه از یکطرف لشکر ایران شبشب بر آب عتیق بمقدید جسر جدید مشغول شده . و روز دیگر وقت نیروز کار جسر را با تمام رسانیده فوج فوج آغاز مرور و بلا ممانعت و مخالفت همکنان از پل عبور و لشکر را تعبید و تنظیم و فیلان را بفرقه ها تقسیم نموده قرار گرفتند . از طرف دیگر سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه از بزرگان اسلام مانند مغیره و عاصم و طلحه و حذیفه و قیس وغالب و عمرو را که از اهل رأی و شجاعت بودند باشعراى مشهور چون شماخ و الحطیبیه و العبدی و غیره برای القای اشتیاق دار و کیر در دل برنا و پیرشیران صید کیر اسلام در فرقه ها معین گردانید . و چون خود از سبب بعضی دانهای عارضی که بوجود داشته بر کوب و نزول متعذر نبود . پس بر بام قصری بلند که برای کشف لشکر طرفین بنا کرده بودند برآمده . گفت اگر احیاناً جان ناتوانم هدف سهم قدر گردد خالد بن عرفظه را بجای من سه سالار باید ساخت . بعد ازین بعضی اهل نفاق را که در لشکر بودند بحبس انداخته بقاریان قرآن فرمود تا سوره انفال را با آواز بلند بخوانند (سوره انفال را سوره جهاد هم میگویند) چون قرأ سوره شریف را با تمام رسانیدند . از مزده فوز و نصرت در دل هر کس برای جهاد شوقی جدید پدید آمد .

و بعد از آن سعد از بالای بام بمسکرم اسلام چنان بیان نمود که باید که هر کس بعد از نماز پیشین بجای خود قرار گیرد . من چهار تکبیر میزنم . و در تکبیر نخستین شما نیز بامن تکبیر خوان کشته حاضر شوید . و بتکبیر دوم خود را با سلاح مسلح سازید . و بتکبیر سوم اسپان تازی نژاد را در میدان جهاد جهائیده بعضی ایات و اشعار که نشاط بخش و شجاعت انگیز باشند بخوانید . و بتکبیر چهارم شما هم تکبیر خوان کشته و لاقول و لاقوة الا بالله را بر زبان آورده بسوی میدان نبرد پویان شوید . القصه بعد از نماز پیشین بتکبیر سیوم سواران اسلام مبارزه جویان بجانب دشمنان خرامان کشته . و از گردان ایران نیز شخصی فیروز نام در میدان اقتران درآمد . و از طرف اسلام غالب بن عبدالله شاهین و اربینجه جان شکار گرفتار و کشتان کشتان بمسکرم اسلام آورده بسعد تسلیم نمود . بعد از آن دیگری هم از بزرگان ایران اسپ راتیر عنان گردانیده طالب مبارزه شد . بمقابله اش نیز عمرو ابن معدی کرب برآمده کربانش را گرفته و بزیر پای انداخته بقتل رسانید . بعد از آن فیل بانان ایران بدوانیدن فیلان بر مینه و میسره لشکر اسلام آغاز نمودند . سعد رضی الله عنه دانست که همانا اسپان تازی نژاد اسلام بمشاهده فیلان قوی همیکل که هرگز شکلی چنین مهیب ندیده اندر میده تعبیه را خلل پذیر خواهند گردانید . پس زود با یکی از یاوران خود بنی اسد خبر فرستاد که هر چه زودتر چاره فیلان را ببینند . بنی اسد زود بمحرکت آمده بعضی را باتیرهای جانشکار زخدار و بعضی را برخاک ادبار انداخته و لشکر ایران را با فیلان از جای لرزانیده تاموقع پیشین شان پیش کرده

میرفت که ایرانیان باز دحام تمام بر بنی سعد حمله آوردند . ان هم با ایشان هنوز دست بگر بیان بود که سعد تکبیر چهارم بخواند . پس لشکر اسلام بشدت تمام بر ایرانیان حمله آورده وشعله آتش جدال و قتال بلند شده وفیلان ایران صفهای لشکر اسلام را برهم زده تعبیه را خلل پذیر میکردانیدند که سعد یاوری دیگر بسوی عاصم بن عمر که یکی از امرای عسکر اسلام بود فرستاده امر نمود تا چاره فیلان را بهر صورتی که تواند زود بیابد . عاصم هم گروهی از تیر اندازان جدا کرده و بر فیلان ایران مسلط کردانیده . و چنانچه از يك طرف تیرهای شان بر هدف مراد رسیده کار کر میشدند . از طرف دیگر بهادران تیغ زن نیز حمله آورده پی و خرطوم فیلان را انچنان میریدند که در اندک زمان میدان را از وجود نامبارک شان خالی ساختند . و تا وقت عشاء محاربه نموده بعد ازان از تاریکی شب جنگاوران طرفین باز کشتند . اهل اسلام روز این محاربه را (یوم الرماه) نام نهادند یعنی روز تیر اندازان . روز دیگر علی الصبح با امر سعد شهدا را دفن وز خداریان را برای مداوا بطائفة نسا که در معسکر بودند تسلیم نمودند . درین محاربه از قبيله بنی سعد بقدر پانصد نفر در میدان حرب شهید گردید . روز دیگر چون قهرمان اتشین مزاج خورشید از کین خاور سر بر آورد و بنیره اشعه ظلام سوز لشکر بیشمار اختران شب افروز را از دیده مردمان پنهان ساخته روی زمین را از ظلمت رهائی داد . لشکر طرفین باز در صحرای جنگ راه گیر و دار را چنان تنگ ساخته متاع کرا بنهای حیات را بی تامل و درنگ بقیمت خاك و سنك می فروختند که امیر عسکر اسلام

هاشم بن عنبه که در بر شام بارومیان محاربه می نمود . بفرمان حضرت عمر رضی الله تعالی عنه عازم عراق شده و قعقاع نام بهادر را با مقدمه الجیش پیش فرستاده و خودش بقدریک فرسنگ راه دردنبال مانده . و قهرمان قعقاع لشکر خود را فوج فوج جدا ساخته و هر فوج را در پی یکدیگر بمیدان حرب در آورده باعث قوه الظهر لشکر اسلام و سبب ضعف و فتور دشمنان کشته و در میدان مبارزه از بزرگترین امرای ایران فیروزان نام و بعدازان حادویه ذوالحاجب را نیز بدست خود بقتل رسانید . چون بعضی فیلان ایران زخمدار شده و بعضی نیز بر خاک ادبار افتاده و صندوقهارا بشکسته از کار معطل ماندند . پس سواران اسلام بکوشمالی ایرانیان چنان مشغول شدند که تا نیم شب در میدان حرب آواز طعن و ضرب باستماع آمده و از سرداران ایران حاکم سجستان بنام شهریار نیز باخاک یکسان گشت . اهل اسلام آن روز را (یوم الاغواث) نام نهادند . یعنی روز امداد . و روز سوم علی الصبح شهدا را دفن و زخمداران را برای معالجه و مداوا بطائفه نسا در سپردند . درین بازار کارزار از اسلام بقدر دوهزار نفر شهید و زخمدار و از ایرانیان هم ده هزار نفر مقتول و خاکسار و شهدای اسلام مدفون شده کشتگان ایرانیان همچنان در خاک و خون سرنگون ماندند . بهادر قعقاع دیگر لشکریان را نیز که هنوز دردنبال بودند شبشب رسانیده و فوج فوج جداگانه ساخته قرارداد که ایشان هم مانند پیشینیان یکان یکان در هنگام اشتعال آتش قتال بطریق امداد در میدان جنگ وجدال درایند . امیرالجیش هاشم نیز که بمیدان حرب نزدیک شده بود تدبیر قعقاع را پسندیده امر داد که فوجهای اسلام همان تدبیر

قعقاع قهرمان را بعمل آرند . و برای اجرای آن مأموری مخصوص
 گذاشته خود بجانب لشکر عودت نمود .
 روز سوم بازار پر خاش بوقت چاشت کرم شده و ایرانیان فیلان
 پس ماندگان را نیز تجهیز و بنکهبانی ایشان سر بازان
 پیاده و بصیانت پیاده هم سواران را معین ساختند . هنوز دلاوران
 نامدار در میدان کارزار با شمشیر ابدار و تیر جانشکار و نیزه خونخوار
 و کرز و کویال جانکسار مشغول پیکار بودند که ناگهان لشکر غضنفر
 و عسکر اژدر پیکر با قعقاع بهادر بطریق امداد در عرصه جهاد
 گروه گروه درآمده و جنگاوران اسلام از دیدن برادران بشوق تمام
 بازوان مرد افکن را قوی تر گردانیدند . بعد از آن در اندک زمان
 سواران هاشم نیز فرقه فرقه رسیده با هر بران اسلام ملحق گشتند
 اگر چه از یک طرف هاشم قهرمان بقلبکاه لشکر ایران مانند شیر
 زیان حله آورده صفهای دشمنان را پریشان میکرد . اما از طرف
 دیگر فیلان ایران هم مانند نخستین در صفوف دلاوران مومنین درآمده
 باعث زیان فراوان میشدند . و سردار لشکر اسلام سعد بن ابی
 وقاص حال مذکور را مشاهده کرده برادر خود عاصم و بهادر
 قعقاع و شمل و زمیل خبر فرستاد که چاره فیل سفید که از دیگران
 زیانکار تر است زود تر بیابند . لاجرم از یک طرف قعقاع و عاصم
 بایک فرقه لشکر بفرقه فیلی که رو بروی خود داشتند حمله آورده
 بر اکنده و پریشان و فیل دمان را نیز با خاک یکسان نمودند . از طرف
 دیگر شمل و زمیل بفرقه فیل سفید حمله آورده و با سبانهانش را بر هم
 زده و چشم فیل سفید را اما جگه تیر قضا ساخته از چند جا زخمدار
 گردانیدند . فیل مذکور از درد زخها سراسیمه گشته پس و پیش

و چپ و راست میدوید که قهرمان قعقاع موافق افکار خود سی نفر سوار را برگزیده بقصد شکار سرداران لشکر ایران می بارجه آورده و بسیاری را با خاک یکسان کردانید . فیل سفید از اضطراب زخنها در یک جانستاده و از آب عتیق گذشته و پیشوای فیلان دیگر شده صفوف لشکر ایران را برهم زده بجانب مدین رجعت نمودند . درین محاربه از مشاهیر اسلام قیس بن الکنشوح و عمرو بن معدی کرب شهید شدند . و این محاربه را عرب (یوم الهماس) نام نهادند یعنی روز مردان قوی و توانا و یاروز پهلوانان بی همتا . اگرچه محاربان طرفین تا هنگام شام جنگیده از یکدیگر جدا شده بودند . اما در اندک زمان باز لشکر عرب و ایران بر یکدیگر حمله های شیران آورده در تمام شب محاربه نمودند . و عرب آن شب را (وقعة لیلة الهریر) نام نهادند . چونکه آواز تیغ و سنان بی فریاد و فغان مانند صدای آب جریان مسموع میشد .

درین اثنا ساعد بن ابی وقاص طلیحه و عمرو را برای گرفتن جایی در پایین موقع (سکر) که کنذراکاه اب بود زود فرستاد تا لشکر ایران از آنجا گذشته دنبال لشکر اسلام را نزنند . طلیحه و عمرو بالشکروافی موقع مذکور را گرفته باهم مشورت کردند که از اب گذشته دنبال لشکر ایران نیز بزنند . فی الجمله طلیحه با مقداری عسکر از اب گذشته و دنبال لشکر ایران را گرفته همگی عسکر اسلام بیکزبان تکبیر خوان شدند . ایرانیان از چنین بلای ناگهان سراسیمه و در دریای حیرت مستغرق شده بودند که فرقه عمرو نیز که در کنذراکاه بود بشنیدن تکبیر بفرقه لشکر ایران که پایین کنذراکاه بودند حمله آوردند . چون برای گرفتن اجازت از ساعد

وقت نمانده بود پس دلاوران اسلام از هر اطراف و اکناف بر ایرانیان
 جلهای فراوان آوردند . بهادر قعقاع نیز با سواران رسیده و از
 دنبالش بنواسد و بعد از آن بجبله و دنبال ایشان دیگران هم با
 قبیلهای خود مانند شیران بیشه حله آوردند . سعد بن ابی وقاص
 حال ایشان را از بام قصر یکان یکان مشاهده مینمود و میگفت
 (اللهم اغفر لهم وانصرهم) و حال مذکور تا نماز خفتن دوام
 نموده و بعد از آن لشکریان طرفین با هم آمیخته و رفته رفته ناره حرب
 و قتال مشتد و جلهای دلاوران تا بامداد ممتد شده و بعد از آن یکبار
 قعقاع نامدار با دیگر سرداران عرب با ذوق و طرب بر قلب لشکر
 ایران حله آورده و چون شیر ژبان شریان ایرانیان را با ناشتر تیغ
 و سنان چنان میکشادند که جوش و خروش ایشانرا سعد بن ابی
 وقاص بکوش هوش استماع . و دست مناجات را بدرگاه قاضی
 الحاجات برداشته برای نصرت اسلام دعا مینمود . این حال دهشت
 مأل تازمان چاشت دوام و بعد از آن تا که آن بقدرت جناب یزدان
 تندبادی وزان کشته و خیمه و خرگاه رستم را برکنده بر سر ایرانیان
 بچنان شدت انداخت که رستم زود از خیمه برآمده خود را
 در میان استران بار بردار پنهان ساخت . اگر چه قعقاع تا سریر رستم
 رسیده هر چه بیشتر جسته بود اثرش کمتر یافت . با اینهمه هلال بن
 علقمه رستم را یافته بقتل رسانید . و بر سر یرش نشسته با واز بلند
 گفت (قتل الرستم ورب الکعبة الی الی) یعنی بخدای کعبه
 سوگند میخورم که من رستم را بکشم و زود بجانب من بیاید .
 دلاوران اسلام نیز بشتافته و با طرف هلال هاله زده بیک زبان
 تکبیر خوان گشتند .

از مردن دستم حال لشکر ایران بکلی پریشان شده و جالینوس نام سردار لشکر زنجیردار ایران را همراه خود گرفته از اب عتیق میکندشت که لشکر اسلام بر سر ایشان نیز مانند بلای ناکهان ریخته همکنان راباخا ک یکسان ساختند . میگویند عدد کشتگان ایرانیان بسی هزار نفر بالغ شده بود . باضمحلال حال لشکر ایران ضرار بن الخطاب درفش کاویانی را که عبارت از یک پاره پوست بود و اطرافش بانواع جواهر کرا بنها مزین و مرصع شده بود بدست آورده باخس مال غنائم بهر خلافت فرستادند . بعضی میگویند اگر چه قیمتش بمبلغ دو ملبسون درهم بالغ میشد اما بسی هزار درهم فروخته قیمتش را نیز در مال غنائم انداختند .

پس از چنین هزیمت ایرانیان سعد بن ابی وقاص قعقاع و شرحبیل را دنبال کریزند کان فرستاده و بعضی سرداران عرب نیز بنخواست خود رفته روی شمشر و سنان راباخون دشمنان سرخ رومیگر دایندند . زهره بن حیوه هم با سه صد نفر سوار فراریان ایرانیان را فراهم می آورد که از امرای ایران سالف الذکر جالینوس نامر انیز یافته بقتل رسانید . عسکر اسلام تاجاییکه در میان خراخرا و سلیمیه و بخف بود فراریانرا عقبگیر و امن خواهانرا اسیر ساخته عسودت میگردند که بعضی سرداران ایران ازار تکاب عار فرار استکبار نموده با فرقه های بقیة السیوف پای ثباترا در میدان کارزار نهادند . سرداران اسلام نیز بر هر فرقه یکان یکان حمله آورده بسیار را بقتل رسانیدند . از کریزندگان ایرانیان تنها چند نفر معدود کریخته خود را بکنار سلامت رسانیدند . و الحاصل درین کارزار بسیاری از لشکر ایران که عبارت از صد و بیست هزار

نفر بودند طعمهٔ دشمنهٔ خونخوار کشتند . و از لشکر اسلام نیز که بسی و چهار هزار نفر بالغ میشد تنهاده هزار نفر بابعض سرداران که نامشان ذکر شده است شهید گردیدند . اگر چه در تاریخ وقوع این محاربه اختلاف واقع شده است اما بموجب اشهر اقوال در چهاردهم سنهٔ هجرت سنیه بوقوع آمده است .

(استطراد)

از غزوهٔ ایواکه در اوائل عهد هجرت بوقوع آمده است تا محاربهٔ قادسیه تنها مدت چهارده سال گذشته است . اگر بتنظیم و ترتیب جیش قادسیه بنظر امعان نگاه انداخته شود بخوبی مشاهده میگردد که در باب تعبیهٔ جیوش آن آوان باتبعیهٔ جیوش این زمان ما که فنون و صنایع بدرجهٔ اعلیٰ رسیده است بجز تغییر و تبدیل سلاح و وضع استحکام ها و بعض حرکات و سککات که فراخور آنها باشد فرقی دیگر مشاهده نمیشود . و این آثار مدنیت فاضله که محمد علیه السلام در اندک زمان ازدیاد و حشت انکیز عربستان و خرابه زار حجاز بر آورده موجب عبرت جهانیان و باعث انبیا و بصیرت عالمیان گردیده است در حرکات و سککات و اعمال و افعال اصحاب و اول آن برگزیدهٔ ایزد متعال مانند خورشید تابان ظاهر و نمایان بود . آری این سعادت و فلاح تنها از اتباع کتاب الله و سنت رسول الله حاصل شده است . درین باب اگر کسی اعتراض نماید کلامش بدان میماند که نور آفتاب را بایک پرشپره بپوشاند . آیدر آثار و اخبار ملوک عظام و سلاطین فحام و یانبیا کرام که بساج و هاج نبوت سرفراز شده پیش از ایشان گذشته اند . و نام نامی شان در کتب تاریخ و صحف مقدسه درج

شده اند مانند چنین حریت کامله و ادارهٔ مکمله مشاهده میشود .
 نه نه . پس باید که مردمان صاحب انصاف انصاف نمایند . مانینز
 بصدد خود باز کردیم . سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه خبر
 فتح و ظفر محاربهٔ قادسیه بأمر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه
 نوشته قرار داد که تارسیدن جواب باجیش اسلام در موقع
 قادسیه آرام پذیرد . چون درینجایکی از آن مواد که بحسن اخلاق
 عمر رضی الله تعالی عنه گواهی میدهند اتفاق افتاد . پس
 بطریق اهمال از ذکر آن گذشتن جایز ندانسته بیان میکنیم که
 حضرت عمر بر ای گرفتن خمر نبرد قادسیه انقدر بیصبر شده
 بود که هر روز از مدینه بر آمده منتظر بشیر میشد .

اتفاقا روزی در راه قاصدی را که همراه مکتوب سعد می آمد دیده
 از پیکار قادسیه استفسار نمود . قاصد بطریق اختصار جواب
 داد که مسلمانان مظفر و منصور و مشرکان هم مغلوب و قهقور
 شده اند . خلیفه دید که قاصد بعد از اتمام این کلام بسرعت تمام
 بجانب مدینه میخراشد . پس خودش نیز بار کابش پویان و از
 وقوعات دیگر نیز سؤال کنان میرفت تا از دروازهٔ مدینه با هم
 درون در آمدند . و ساکنان مدینه قیام نموده منتظر سلام
 خلیفه شدند . بشیر خلیفه را بفراسط دانسته زود از اسب فرود
 آمد و مکتوب سعد را تقدیم نمود و گفت فدایت شوم چرا پیش ازین
 نفر مودی که من خلیفه هستم .
 گفت (لا بأس عليك المؤمنون اخوة) یعنی زیان ندارد .
 مؤمنان برادر یکدیگر هستند . بعد از آن مکتوب سعد را در مجمع
 ناس کشاده با آواز بلند بخواند .

اگر چه مقصود من از تألیف این کتاب آن نیست که تمامی اخبار ماضیه را در ودرج نمایم . بل میخواهم که تنها آن مواد مؤثره که باعث انحطاط و انضباط و اقتدار و انکسار و ترقی و تدنی دول معظمه اسلامیة شده اند علی طریق الاختصار بیان نمایم .
 با این همه بعضی آثار و اخبار و نوادر روزگار که گاه گاه بظهور آمده اند نیز ترك نخواهم کرد . مگر کسانی که بروقوعات ماضیه علی التفصیل مطلع شدن میخواهند تواریخ قناعت بخش عمومی و خصوصیه و منابع معلومات غریزه انقدر بسیار دارند که هر کس فراخور قابلیت و استعداد از یک چشمه معلومات سیر و سیراب میتواند شد . خدا صفا دع ما کدر .

(فتح مداین و جلولا)

مداین نام آن هفت شهر است که وقتی نزدیک بغداد بودند . یکی از آنها اردشیر بود که عرب آنرا تعریب نموده بهر سیر میخوانند . امروز از آثار قدیم در آنجا بجز ایوان کسری چیزی دیگر ندارد . بعد از هزیمت فاحش قادسیه بعضی سرداران ایران مانند نخیز جان و هر مزان و مهران اهوازی که هنوز طعمه دشنه تشنه زبان اسلام نشده بودند در بابل فراهم آمده بتهیه لوازم جدال و قتال اشتغال . سعد بن ابی وقاص نیز بسعادت و اقبال مدت دو ماه در قادسیه اقامت ورزیده لوازمات ناقصه را اکمال و برای حرب تجاوزی مهمات عسکر را استحصال و بفرمان امیر المؤمنین بفتح مداین استعجال و از امرای اسلام زهره بن الحیوه و شرحبیل بن السمط و عبد الله بن المعتمر را بمقدمه الجیش ارسال . و اهمال و اثقال که انتقال آن محال بود در مکان عتیق رها . و بجهت محافظه اش لشکری

وافی معین کرده بحرکت آمد . در اثنای راه مقدمه الجیش اسلام در مکان رستن نام بایک فرقه عسکر ایران دوچار وباندک پیکار ایرانیان باز منهزم ونکو نثار شده بجانب بابل فرار نمودند . دلاوران اسلام دنبال ایشان شتابان کشته نزدیک بابل رسیده بودند که سعد بن ابی وقاص نیز بالشکر واصل گردیده . ولشکر ایران هم از حصار برآمده مشغول کارزار و در آخر کار چنان پریشان شدند که یک فرقه شان همراه هرمان افتان و خیزان بجانب اهواز پرواز و فرقه دیگر هم همراه فیروزان بطرف نهاوند و بکریز نهادند . ودلاوران اسلام بشهر بابل در آمده قرار گرفتند . اگر چه برای تصحیح اسمای بعضی امرای ایران که در کتب تواریخ التباس و اختلاف فراوان دارند . در میدان تحقیق با اقدام سعی بلیغ جویان و یویان شده باشم باز هم تا درجه که اطمینان حاصل شود واصل نشدم . چونکه در جمیع امهات کتب تاریخ از یک طرف چنان بیان میکنند که دو نفر از سرداران ایران بنام مهران و فیروزان در محاربه قادسیه در مبارزه قعقاع بقتل رسیده اند و از طرف دیگر نیز مینویسند که این دو شخص که در محاربه بابل بدان اسم یافت شده اند از بقیه السیوف محاربه قادسیه بودند .

فی الجملة تصحیح این غلط هم ممکن نشد . اکنون باز بصدد خود رجوع نمایم . چون هرمان بسوی اهواز و فیروزان بطرف نهاوند کریخته و نخیر جان و مهران هم بجانب مداین توجه نموده جسرا بشکستند و بمداین واصل شده در حصن ارد شیر متحصن گشتند

سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه نیز زهره را با مقدمه الجیش

پیش فرستاده و خودش همراه بکیر بن عبدالله و کثیر ابن شهاب و دیگر دلاوران اسلام از نهر دجله عبور و در اثنای راه متعرضان ایرانی را با شمشیر بران کوشمالی داده و نکهبان کوئی شهر یار نام را که بمدافعه قیام نموده بود باخاک یکسان و عسکر شرا پریشان و شیرازه تالیف شانرا برهم زده داخل کوئی شدند .

چون بعد از آن زهره بموقع ساباط رفته و در آنجا نیز یک فرقه عسکر ایرانی را در بدر ساخت . پس اهل ساباط چار و ناچار جزیه را قبول و بدایره صلح دخول . و فرقه های لشکر اسلام باز فراهم آمده بجانب ارد شیر توجه نموده و ایوان کسری را از دور دیده و فتح مبین آنرا که رسول الله علیه السلام وعد فرموده بودند بیاد آورده همگنان بیکزبان تکبیر خوان گشته بفتح و جهاد اجتهاد و بتاریخ پانزدهم سنه هجرت سنیه در ماه ذی الحجه اطراف قلعه شهر را محاصره و مدت سه ماه بامنجیق و دیبانه کوفته فتح نمودند .

هنوز بسیاری عسکر اسلام بفتح قلعه مشغول بودند که گروهی از سواران اسلام درون ممالک ایران نیز بجولان آمده فراخور امر خلیفه دهقانان و مظلومان را امان و ظالمان و مخالفان را چنان کوشمالی دادند که خورد و کلان بامنیت تمام بفلاحت و صناعت خود مشغول و از اب عدالت اسلامی سیر و سیراب گشتند .

بعد از فتح قلعه اردشیر سعد بن ابی وقاص مدت سه روز در شهر اقامت و رزیده قلعه ایوان شاهی را نیز که مردمان شهر انبوه انبوه بدان قلعه پناه آورده بودند چنان محاصره شدید هر سانیدند که ایرانیان بجان آمده و چار و ناچار از حصار برآمده بشرط تأدیه جزیه بحصن حصین جایه اسلام درآمدند .

و سعد در سرای شاهی درآمده و امتعه و اشیارا که تعلق بحکومت داشت زود بقید حساب درآورده و گروهی سواران دنبال آن کسان که بعضی آلات مرصع و اسلحه کزانه های حکومترا گرفته رو بگریز نهاده بودند فرستاده باز کردانید . میگویند در میان آنها شمشیر های ملوک قدیم ایران و روم و یمن نیز یافت شده یکی از آنها بقعاق شجاع هدیه نمودند . میگویند در خزانه حکومت آنقدر نقود موجود بود که قیمتش بسه هزار قنطار زر خالص بالغ میشد . و خجسش را با خجس دیگر مال غنایم بمدینه فرستاده و چهار خجس دیگر را علی مافرض بعسکر اسلام تقسیم نمودند . بهر سوار دوازده هزار درهم حصه افتاد . در آن کارزار عسکر اسلام همگنان سوار بوده عدد ایشان بشصت هزار نفر بالغ میشد .

چون سعد بن ابی وقاص قلعه درونی را فتح نموده بسرای شاهی درآمد و آیت کریمه (کم ترکو امن جنات و عیون و کنوز و مقام کریم و نعمه کانوافیهما فاکهین) قرائت و بعد از آن در ایوان کسری بلافاصله هشت رکعت نماز فتح را ادا و ایوان شاهرا نماز گاه کردانید و تمایل درویش را بحال خود گذاشته بوضع قدیمش دست نزد . از سبب متانت و رصانت قلعه حلوان شاه ایران یزد جرد و متعلقا نش با بعضی اشیای نوادر از مداین گریخته بحلوان رفتند . و آن لشکر ایران نیز که جان خود را از مداین خلاص کرده رو بگریز نهاده بودند در اینجا فراهم آمدند . سعد بن ابی وقاص بجانب خلیفه نوشت که سرداران اسلام چنان مناسب می بینند که بعد از فتح مداین بسوی جلولا متوجه گشته حلوان نیز فتح نمایند چونکه موقع جلولا شاهراه ملک ایران و ممر فارس و آذربایجان و شیروان است . و از اینجا

رفتن لشکر اسلام بجانب داغستان و در بند که اورا باب میخوانند خیلی آسان میتواند شد . عمر رضی الله تعالی عنه مکتوب سعد را خوانده در جواب نوشت که برای استیلای حلوان تنها شمشیر را بادوا زده هزار سوار روان و بعد از فتح حلوان قعقاع را امیر مقدمه الجیش ساخته در میان سواد عراق و داغستان بایک فرقه لشکر اسلام قرار پذیر کردند . چون عسکر اسلام فراخور امر خلیفه از مداین بحرکت آمده از طرف جلولا بسوی حلوان رفتار نمودند . مهران رازی بالشکر ایران بعسکر اسلام تعرض کرده و باز از حله غضنفرانه دلاوران اسلام مغلوب شده بقلعه حلوان التجا آوردند . و شاه ایران یزدجرد و خامت نتیجه کار را تفرس نموده زود بجانب ری کریزان کشت عسکر اسلام مدت هشتاد روز حلوانرا بشدت تمام محاصره نمودند . اگرچه در اثنای محاصره ایرانیان چند بار از حصار برآمده کارزار کرده باشند اما در هر یک بار باز مغلوب شده واپس میگردیدند . آخر الامر قهرمان قعقاع خندق را که رو بروی قلعه بود پر کرده فرمود تا عسکر اسلام بیکبار بر فشار آمده و قسم اعظم شان بر دروازه قلعه حله آورده و قسم دیگر نیز راهها و جسر ها را بکرفتند . و از یک طرف بهادران اسلام بضرب شمشیر در قلعه درآمدند . و از طرف دیگر ایرانیان حیران و سرگردان شده رو بکریز نهادند . و راه کریز را نیاخته بجز چند اشخاص معدود دیگر همکنان در دام هلاک افتادند . میگویند درین کارزار بقدر صد هزار نفر ایرانی طعمه دشنه خونخوار شده است .

لشکر اسلام در حلوان اموال حکومترا اغتنام و خسش را بعبادت مألوف همراهز یاد بن ابی سفیان بیت المال مدینه ارسال و چهار قسم

دیگر را در میان خود تقسیم نمودند . و بهر سوار نه هزار درهم حصه افتاد . بعد از آن هاشم از جلولا بجانب مداین عزیمت نموده آگاهی یافت که یکی از سرداران ایران آدین نام با نبوه بیکر آن در دشت ماهبسان برای تعرض اسلام حاضر شده است هاشم نیز زود ضرار بن الخطای را بایک فرقه عسکر بتأدیب آدین ارسال نمود . و فرقه ضرار شاهینوار رسیده مشغول کارزار شده و فراخور عادت اسلام در میدان محاربه ثبات ورزیده . و دشمنان از مقاومت اسلام عاجز مانده بفرار قرار دادند . و ضرار دشمنان را تاماهبسان عقبگیر و جان آدین را بتایر قضا نخجیر و ماهبسانرا نیز بضراب شمشیر تسخیر نمود .

(والی شدن عتبه بن غزوان ببصره)

چون امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه مثنی را برای امداد لشکر عراق باز فرستاد . قطبه بن قتاده را با مقداری عسکر بجانب بصره روانه نموده شریح بن عامر را نیز با ممدادش فرستاد . قطبه بهوس یغمای بلاد که هنوز در تصرف حکومت ایران بود از بصره بجانب اهواز میرفت که بیک فرقه لشکر ایران دوچار و در میدان کارزار درآمده بسوی دارالقرار رفتار نمود . بعد از آن خلیفه بجایش عتبه بن غزوان را والی بصره ساخته امر نمود تا بر حدود ایران و عربستان اقامت و بعلاء بن الخضر می نوشت که عرفجه بن هرثمه را نیز برای امدادش ارسال نماید . عتبه فراخور امر خلیفه بر سر جسر نهر فرات فرقه قلیل خود را تعبیه نموده قرار گرفته بود که رئیس فرقه ایران که برای محافظه نهر فرات از طرف حکومت ایران معین شده بود . از حال عتبه آگاهی یافته همراه چهار هزار نفر

عسکر بتعرض عتبه عزیمت نمود . عتبه خود را اندکی پس کشیده
 و لشکر ایران را بسوی خود جلب کرده و با پانصد نفر دلاور که همراه
 داشت بمقابله حاضر شده و کذر کاها را محکم گرفته چنان حلهٔ مردانه
 آورد که هم کنان را با شمشیر تدبیر قتل و تدمیر و امیر ایشان را نیز اسیر
 کردانید . و در پانزدهم سنه هجرت سنه بصره را تخطیط و مسجد
 را بنا نموده برای ساختن خانهای پخته بجای خانهای نی که سوخته
 بودند از خلیفه اجازت خواست خلیفه فرمود که اگر در بنای بیوت
 مال را اتلاف و اسراف نسازند . بلا تأمل در کار مباشرت نمایند .
 در آن اثنا شهر ایله را نیز کشاده و لشکر سردار الب پیکان را که برای
 کارزار اسلام آمده بود شکست بر شکست داده و الب پیکار را کشته
 احوال مذکور را بجاناب خلیفه تحریر نمودند . عتبه بقدر مدت
 ششماه در ولایت بصره حکم رانده . و بعد از آن مغیره والی
 بصره شده و از سبب بعضی افترای مفتریان عزل گشته و در مجلس
 محاکمه باختلاف کواهی شاهدان باز بری الذمه گردید .
 (وقعهٔ مرج الروم و فتح شهرهای سوریه)

چون در موقع فتح عسکر روم منهزم گشت . ابو عبیده و خالد
 بجاناب حص عزیمت و در اثنای راه با ذی الکلاع ملاقات نموده
 در مرج الروم فراهم آمدند . و آنشب خالد بمقابلهٔ (ثوزور)
 و ابو عبیده رو بروی یانس که از سرداران لشکر روم بودند وقت گذر
 انیدند . بامدادان ثوزور با فرقهٔ خود بسوی دمشق متوجه
 میکشت که خالد رضی الله عنه از حالش خبر یافته دنبالش بشتافت
 و محافظ دمشق یزید بن ابو سفیان نیز بمقابله و مقابلهٔ ثوزور
 برآمده صف حر برآید . و ثوزور در میان دو فرقهٔ

دلاوران اسلام حیران و سرگردان مانده و در میدان کارزار کشتگان بسیار گذاشته با چند نفر رو بفرار نهاد . ابو عبیده رضی الله عنه نیز یانس را مغلوب گردانیده بقتل رسانید و خالد بن ولید بعد از ظفرزود بجانب ابو عبیده باز کشته کر یزندگان رومیان را تادیوار حصص پیش نمودند .

چون شهنشاه روم هرقل بشنید که دلاوران اسلام در محاربه^۱ مرج الروم نیز مظفر و منصور شدند بجانب رها رفته و بطریق حصص را امداد رسانیده بمحاربه^۲ اسلام معین گردانید . هنوز ابو عبیده حصص را محاصره نموده مشغول کارزار بود که هرقل لشکری جرار از اهل جزیره مرتب و منتظم ساخته بامداد حصص فرستاد . سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه از حال مذکور آگاهی یافته و یک فرقه^۳ عسکر از لشکر خود جدا کرده برای فتح و تسخیر مواقع هبت و قارقسیا بجانب جزیره روانه نمود . ساکنان جزیره از مشاهده روی لشکر اسلام باز گردیدند . و اهل حصص از امداد ایشان نومید شده مانند اهل شام راغب صلح کشته و ابو عبیده رجای ایشان را قبول و نکهبانی^۴ حصص را بتأکید کید تنبیه نموده بجهت تسخیر بلده جا عزیمت فرمود . ساکنان جانیز بعدالت اسلامی پناه آورده بدادن جزیه^۵ نفوس و خراج اراضی راضی شدند . بعد از آن ابو عبیده بلده^۶ شیرزومعرة النعمان را بصلح گرفته و لاذقیه و سلمیه را نیز بضرب شمشیر کشاده خالد بن ولید را بفتح قنسرین فرستاد . خالد نیز ببلشکر جسم میناس که از عاظم امرای دولت روم بود دوچار و پس از کارزار شدید میناس را بیجان و جنگاوران رومیان را پریشان و قنسرین را محاصره

کرده بحسام خون آشام کشاده ویران ساخت . و از انجا برخاسته
 برای مقاتله هرقل روان شد . عیاض بن غنم نیز بامدادش رسیده
 و دیگر بزرگان اسلام هم از هر اطراف و اکناف اسپان تازی نژاد را
 بمقابله و مقاتله رومیان تیز عنان ساختند . هرقل از بیکار خو نخواست
 اسلام هراسان شده و اقامت خود را در ملک شام دشوار پنداشته
 از مکان انطاکیه برآمده بساحل بحر سفید رسید . و بر کشتی
 سوار شده و بدنبال خود نگاه انداخت و گفت ای دیار سوریه اکنون
 محقق تراوداع می نمایم . بعد از آن باد بازر آکشاده بجانب قسطنطنیه
 روان شد . چون خبر محاربات عظیمه و فتوحات جسمیه خالد بن
 ولید بخلیفه رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه واصل گردید
 کفایت و درایتش را تصدیق نمود و گفت خدای تعالی ابو بکر
 رضی الله تعالی عنه را رحمت کند که قدر مرد ما را از من بهتر مید
 انست چونکه امروز خالد اهلیت و کفایت خود را در نظر عالیمان
 نشان داد . و از عزل نمودن خالد نادم و پشیمان شده باز او را امیر
 جیش کردند چون همت و شجاعت خالد بن ولید در اصلاح
 مردان یمن و در محاربه عراق و بر شام چون خورشید تابان نمایان
 و همگی اهل اسلام علی الخصوص ایرانیان و رومیان نیز
 بکفایت خالد شاهد و معترف بودند . باینهمه سبب آن ستمها که
 گاه و بیکاه از طرف خلیفه رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه
 بوی میرسید نمی فهمیدند . لاجرم بعض کسان از روی جرأت
 و جسارت سبب آنرا از خلیفه پرسیدند . گفت چون همکنان بکفایت خالد
 متحد الافکار هستند . پس اندیشه نمودم که مبادا خالد بکفایت
 و درایت خود مغرور شده در میان اسلام باعث احداث اختلال

کردد . بنا برین بحزم و تمکین نفسش را بشکستم . بعد از فتح
 قنسرین ابو عبیده روی خود بجانب حلب گردانیده میرفت که در راه
 بعضی قبائل نصاری عربستان پیش وی آمده مسلمان شدند . درین
 اثنا باز خبر عهد شکنی ساکنان قنسرین رسیده و سمط الکندی
 بایک فرقه عسکر که همراه داشت با مر ابو عبیده باز کشته و قنسرین را
 فتح کرده و عاصیان و باغیان را کوشمالی بواجبی داده بجانب حلب باز
 گردید . نخستین عیاض بن غنم با مقدمه الجیش رسیده حلب را محاصره
 کرده و ساکنان حلب طالب صلح گشته و عیاض التماس ایشان را
 قبول کرده مصالحه نمود . ابو عبیده نیز آنرا قبول کرده و آزانجا
 بجانب انطاکیه عزیمت و در اثنای راه فرقه های لشکر روم را که بتعرض
 جسارت و رزیده بودند پراکنده و پریشان ساخته انطاکیه را
 محاصره نمود . اگر چه بسیاری از آن عسکر روم که در قنسرین و جاهای
 دیگر شکست خورده بودند در انطاکیه فراهم آمده بمقابله لشکر
 اسلام مهیاشده بودند اما ایشان هم در اندک زمان چون کوسفندان
 بی چو بان پراکنده و پریشان شده و عجز خود را اظهار و دامن
 امان را بر میان جان استوار بسته بعدالت و مرجت اسلام پناه آوردند .
 ابو عبیده رضی الله تعالی عنه التماس ایشان را قبول و کارشان را بجزیه
 مربوط ساخته خبر فتح آنجا را بجانب خلیفه رسول الله فرستاد .
 خلیفه در جواب نوشت که چون موقع مذکور خیلی مهم است پس
 برای محافظه اش بقدر کفایه از مردان کار دیده و دلاوران جنگ
 از موده تعبیه کرده همواره مرتبات و مخصوصات ایشان را لاینقطع
 باید رسانید . بعد از آن ابو عبیده بجهت تسخیر نواحی انطاکیه
 و عینتاب و مرعش فرقه های لشکر را ارسال و تانهر فرات بسیاری

مواقعا بصلح و بعضی را نیز بضرب شمشیر کشاده بمقتضای زمان
 و مکان مدیران و عاملانرا نصب و برای نکهبانی هر مکان فراخور
 حال عسکر را معین ساخته میسر بن مسروق العباس نام امیر را بتسخیر
 قفلیس فرستاد . هنوز دلاوران اسلام بموقع در بند رسیده بودند که
 بیک فرقه لشکر روم دوچار شده . و محاربه خونخوار بوقوع
 آمده . دران محاربه نیز عسکر اسلام مظفر و منصور و رومیان
 مغلوب و مقهور و بسیاری شان بضرب تیغ و سنان مقتول
 و مدمور گردیدند . امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه چنانچه
 بیزید بن ابوسفیان نوشته بود که برای فتح قیساریه که در ساحل
 بحر شام موقعیست مهم برادر خود معاویه را معین کرداند .
 بخود معاویه هم نوشته بود . چون معاویه بالشکر کافی
 عزیمت نموده بجنبك دریوست . لشکر روم و ساکنان قیساریه
 نیز در میدان کارزار پای ثباترا استوار نهاده پیکار خونخوار بهم
 رسانیدند . آخر الامر سردار قشون روم بنام ارتبون بقدر
 هشتاد هزار نفر روم در میدان گیر و دار آغشته خاک و خون
 گذاشته بجانب قدس فرار نمود . و موقع مذکور در قبضه تصرف
 اسلام درآمد . میگویند در تمامی جنگها که از مرج الروم تا نهر فرات
 بوقوع آمده اند شهیدان اسلام بنسبت کشتگان رومیان اندک بودند .
 ابو عبیده کار را سرانجام داده بجانب ارض فلسطین عودت نمود
 (فتح اردن و بیت المقدس)

بعد از وقعه مرج الروم ابو عبیده و خالد بجانب حص میرفتند که
 عمرو بن العاصی با ساکنان اردن آشتی نموده و الاعور السلی نام
 امیر رادر آنجا گذاشته خود بجانب غزه که عسکر روم از جاهای

دیگر کریمته و در آنجا و در قدس جمع شده بودند عزیمت نموده و غزه را گرفته بعد از آن پای بلاد سبسطیه و نابلس و لد و عواس و بیت حیرین و یافه و دیگر قصبه و شهرهای اردن را یکان یکان کشاده و کارساکنان بلاد مذکور را بجزیه مر بوط ساخته امیر عسکر روم ارتسبون را که در قدس متحصن بود برای صلح دعوت نمود .
اعیان و بزرگان اهل قدس جواب فرستادند که اگر خلیفه رسول الله عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه بنفس خود برای عقد مصالحه تشریف فرماید . خیلی ممنون و مسرور خواهیم شد .
ابوعبیده و عمر و آرزوی ساکنان قدس را بخدمت خلیفه رسول الله با تحریر بیان نمودند . خلیفه برای تعظیم بیت المقدس مشاغل جسمیه خلافت را بعلی کرم الله وجهه سپرده بحرکت آمد . و بعد از طی منازل و قطع مراحل بقصبه بجایه نام که از ملحقات شام است واصل . و امرای اسلام را که با استقبال خلیفه آمده بودند بالباس فاخره و مزین دیده مخزون کردید . از دی در کتاب فتوح الشام بیان میکنند که عمر در هنگام وصول بجایه از اسپ فرود آمده بر زمین نشسته بود که امرای اسلام را بالباسهای مزین و رختهای کرانهاده چند سنک از زمین برداشته بطرف ایشان انداخت . و همکناراً تویخ نمود و گفت این چه گونه لباس است که در بر کرده هستید . ایشان عذر خواه شده گفتند لباس مدنیت است .
عمر خاموش شده و از زمین برخاسته برای عقد صلح بجانب قدس شریف تشریف فرماید که امرای اسلام زود اسپ را بالباس فاخره تقدیم نمودند . خلیفه از پوشیدن لباس مزین استنکاف ورزیده بر اسپ سوار شد . چون اسپ نیز پویان و بازی کنان

میرفت پس زود ازان هم فرود آمده و براسب خود سوار شده بجانب قدس توجه نمود . در هنگام وصول خلیفه سردار عسکر روم ارتبون که در قدس بود همراه بعضی کسان که صلح را قبول نمیگرداند بجانب مصر بگریخت . بعضی میگویند ارتبون مذکور در وقت فتح مصر بقتل رسیده است . و بعضی برآنند که در محاربه سوریه که بعد ازان بوقوع آمده بود نابود شده است . القصه ساکنان قدس جزیه را قبول و در دایره آشتی دخول نمودند . میگویند صلحنامه مذکور هنوز هم در معبد کوه طور محفوظ است . اهل رمله نیز طالب صلح شده و بشرط تأدیه جزیه در ظل آشتی در آمده مستریح شدند . بعد ازان عمر رضی الله تعالی عنه صحرة الله را از خس و خاشاک پاک گردانیده برای بنای مسجد امر نمود . و بتاریخ پانزدهم سنه هجرت سنیه ارض فلسطین را بدو قسم تقسیم . و یک قسمش را بارمله و قسم دیگرش را با قدس الحاق کرده قسم نخستین را بعلقمه بن حکیم و دومین را بعلقمه بن مجزز تفویض نمود و بعد از عقد صلح ایلیا و رمله امرای اسلام را بعضی تعلیمات شفاهیه داده بجانب مدینه منوره عودت و از سبب توسیع دایره ممالک اسلام برای تخصیص مراتب و تعیین وظائف و تنظیم بعضی قوانین با صحابه رسول الله مشورت نمود . علی کرم الله وجهه بخلیفه گفت باید که نخستین از نفس خود آغاز نمای . اما خلیفه قبل از هم کسان از عم رسول علیه السلام عباس رضی الله عنه آغاز نموده و هر یک را فراخور قدر و حیثیت و قرابت و صحابت و قدم که در اسلام داشتند از مبلغ پنج هزار تا چهار هزار . و سه هزار . و دو هزار و پانصد . و دو هزار . و هزار و پانصد . و یک هزار . و تنها پانصد . و سه صد .

ودو بیست و پنجاه و دو بیست و زوجات رسول الله را علی السویه داده
 هزار مکر تنها عایشه صدیقه را دوازده هزار درهم ماهیانه معین
 و مرتبات دیگر نسا را نیز یکان یکان تخصیص و اهل بدر را هم فراخور
 درجه از پانصد تا چهار صد و سه صد و دو بیست و کودکان را نیز صد
 صد درهم وظیفه معین و فقیران و مستمندان را نیز بهر ماه دو جریب
 کندم که تقریباً وزن دو نیم کیسه میشود مقرر نمودند . اگر چه
 بعد از آن با اجازت صحابه کرام برای گرفتن نفقه خود نیز از بیت المال
 قرار داده بود . اما چون بیش از قوت لایموت چیزی دیگر
 نمیگرفت پس روزی صحابه کرام پیش دخترش حفصه که زوجه
 پیغمبر علیه السلام بود رفته گفتند پدرت برای نفقه خود از بیت المال
 تنها بقدر قوت لایموت میگیری و بضرورت و احتیاج روزگار
 میکندراند . با وجود که برای رفاه حال دیگران بدرجه کفایت
 بلکه بیشتر هم معین نموده است . اکنون بوی بگو ما همکنان
 رفاه حال اورا نیز از دل و جان آرزو داریم و نمیخواهیم که همکنان
 در راحت باشند و او در ضرورت و احتیاج بماند . مکر نام مارا
 بر زبان میار که این سخن را فلان و فلان گفته است چونکه از ما منفعل
 خواهد شد . چون حفصه پسر خود عمر را ی اصحاب را تبلیغ نمود . عمر
 گفت این را تو که گفته است . حفصه اسمای اصحاب را تصریح نمود
 و گفت صحابه رسول الله چنین مناسب می بینند . عمر گفت آیامعیش
 زوج تو رسول الله چه گونه بوده است . گفت ایشان هم در معیشت
 اقتصاد و قناعت میکردند . عمر گفت باید که من هم بر پی دوستم
 رسول الله و خلیفه اش ابو بکر بروم تا بدیشان واصل شوم .
 اما اگر بابا را قطع منزل نمایم میترسم که بدیشان هرگز نخواهم رسید

اکنون چنانکه از من شنیدی رفته بدیشان بگو . همکنان اتفاق بران دارند که آذات حیده خصال تاهنگام ارتحال بجز قوت لایموت از مال بیت المال بقدریک حبه هم زیاده تر نکرفته است رحمة الله علیه ورضی الله تعالی عنه حال سوریه برین منوال میکذشت که در آن سال یعنی در سال پانزدهم هجرت سنیه در جاذی الاولی بلده تکریت که در جزیره است بروجه اتی فتح شده یعنی از قبائل نصرانیان عرب قبیله ایاد و تغلب و الثمر و بعض دیگر هم از عساکر روم نزد شخصی که از طرف حکومت روم بمحافظه تکریت نامزد شده بود فراهم آمده بجهت نکهبانی جزیره قرار دادند . سعد بن ابی وقاص بامر خلیفه کاتب لشکر عراق عبدالله بن المعتمر ابریک فرقه عسکر امیروربعی بن الاکفل را مقدمه الجیش و عرفجه بن هرثمه را بر سواران نامدار سردار ساخته ارسال نمود . چون دلاوران اسلام واصل تکریت شده مدت چهل روز محاصره شدید بهم رسانیدند پس طاقت عسکر روم طاق شده قرار بدان دادند که بانصرانیان عرب بر کشتیها سوار گشته از راه دجله فرار نمایند . مگر بعضی نصرانیان عرب که باسلام میل داشتند بجانب اسلام خبر فرستادند که اگر ما را امان بدهید ما شمارا از احوال رومیان آگاهی خواهیم داد . مسلمانان بدیشان گفتند اگر شما دین اسلام را قبول کرده در هنگام کریختن رومیان پیش ایشان برآمده تکبیر خوان شوید شمارا امان خواهیم داد . چون ایشان موافق قرار مذکور عمل نمودند . رومیان ایشانرا عسکر اسلام پنداشته و در بحر حیرت مستغرق شده واپس میگردیدند که در میان دو فرقه شمشیرزن مانده بکلی هلاک شدند . میگویند از ایشان بجز آن کسانی که امان خواسته بودند یک نفر هم رهایی نیافته است .

درین اثناربعی بامر عبداللّه بن المعتمر بطرف شهر نینوا و موصل که بجاذب غربی و شرقی نهر دجله کائن هستند رفته نینوا را بضراب شمشیر و موصل را بشمرط تأدیّه خراج فتح و کوه کردستان و سائر نواحی موصل را نیز بالتمام تسخیر نمود . میگویند فتوحات مذکوره در سنه بیستم هجرت سنیه بوقوع آمده اند .

(فتح جزیره وارمنستان)

در باب فتح جزیره وارمنستان روایات مختلف هستند . بسیاری راویان بر آنند که ابو عبیده یک فرقه لشکر را فرستاده جزیره را فتح کرده است و خالد بن ولید نیز با فرقه مذکور بود ابن اسحاق میگوید سعد بن ابی وقاص فرقه را فرستاده فتح کرده است . اما در حقیقت حال . خالد در هنگام عزل بطرف ابو عبیده یافت شده . و از اسباب عزلش نیز یکی آنست که روزی در کرمانه دیار بکر دواپی مطبوخ با شراب بر وجود خود مالیده بود چون بسیاری کسان بر آنند که جزیره وارمنستان را لشکر ابو عبیده فتح کرده است . بنابراین اگر چه بحسب ظاهر قول اول مرجح مینماید . اما از سیاق اخبار معلوم میشود که در فتح جزیره لشکر عراق و سوریه با هم مباشرت کرده اند . چنانکه در هنگام عزیمت ابو عبیده و خالد بجانب حصص امیر المؤمنین عمر شنیدند که شهنشاه روم هر قل برای رسانیدن امداد بساکنان جزیره امر کرده و اهل جزیره نیز برای نگهداری و وطن خود بسوی جزیره عودت کرده اند بجهت مشغول گردانیدن لشکر روم در جزیره بسعد بن ابی وقاص نوشته فرستاد که یک فرقه عسکر راز و بسوی تکریت روان نماید . پس از تأثیر همین حسن تدبیر خلیفه است که کار ابو عبیده هم با حسن

وجه سرانجام یافته بود . چون ابو عبیده در شام بر رومیان دست یافته دانست که بفتح جزیره هم طرد نمودن رومیان از عراق و هم گرفتن ایران آسان خواهد شد پس بمقتضای مصلحت يك فرقه لشکر را از سوریه بجزیره فرستاده بلده تکریت و نصیبین و آمد و دیار بکر و میافارقین و ماردین و الحاصل جزیره را باملحقاتش گرفته و بعد از آن ارزن روم را فتح نموده ارمنستان را نیز تادربند تفلیس بصلح و صلاح خراجگذار کردانید .

درین اثنا بسمع همایون عمر رضی الله تعالی عنه و اصل کردید که از مستنصره عرب قبیله ایاد مملکت خود را گذاشته بملک روم نقل کرده اند و چون خلیفه در اتحاد قبائل عرب فائده کلی مشاهده نممود پس برای جلب ایشان بشهنشاه روم هرقل چنان نوشت که باید که قبیله ایاد را که بمملکت روم رفته مسکن پذیر شده است بزودی تمام باز گردان و کرنه من هم همگی نصرانیان را از مالک اسلامی طرد و تبعید خواهم کرد . هرقل نیز ایشان را زود بر کردانید . بقدر چهار هزار نفر از ایشان در میان قبائل عرب متفرق شده دیگران بچانب ابو عبیده رفتند . ابو عبیده بسوی خلیفه نوشت که اگر اجازت فرماید من ایشان را برای قبول کنانیدن دین اسلام اندکی جبر نمایم . خلیفه در جوابش نوشت که جبر نمودن جایز نیست . چونکه در دین آکراه ندارد . بعد از آن رئیس ایشان بخدمت خلیفه از معامله شدید امیر خود شکایت برده رجا نمود که لفظ جزیره را بلفظ صدقه تبدیل گردانند خلیفه گفت اگر دوچندان بدهید قبول میکنم . ایشان هم بدو چند راضی شدند . و خلیفه امیر ایشان ولید بن عقبه را عزل و فرات بن حیان و هندی بن

عمر ابرفرقه‌های شان رئیس نصب نمود . و تاریخ هفتم سنه هجرت سزیه بجهت اداره امور ملکیه و عسکریه در حص ابو عبیده و در قنسرین خالد بن ولید و در دمشق یزید بن ابوسفیان و در اردن و در فلسطین علقمه بن مجزز و در ساحل بحر شام عبدالله بن قیس را معین و ابو عبیده بن جراح را امیر کل ساخته از سوریه بجانب مدینه منوره عودت فرمود

چون خالد بن ولید در حروب و مغازی شهرت تمام حاصل نموده بود پس بسیاری شعرای عرب در مدح کفایت و درایت و شجاعت و سخاوتش قصائد بلیغه را تقدیم نموده از چشمه اکرام و احسانش سیراب میشدند . چنانچه یک شاعر عرب بنام اشعث بن قیس را بجهت یک قصیده مبلغ ده هزار درهم بخشیده بود . خلیفه سخاوت بی نهایت خالد را شنیده و چون پیش از آن هم در حق وی از سبب استعمال دوائی مطبوخ با شراب که در کر مابه دیار بکر بوجود مالیده بود . بدکان شده بود . پس بجانب ابو عبیده چنان نوشت که باید که خالد را در مجمع نام طلبیده از مبلغ ده هزار دینار که یک شاعر داده است تحقیق نمای . اگر از مال خود داده باشد در آن صورت تنها بعزلش اکتفا کن . چونکه اسراف نموده است . اما اگر از بیت المال داده باشد در آن صورت باز و هایش را بادستاری که بر سردارد بسته بجانب من ارسال نمای . فی الجمله ابو عبیده موافق امر امیر المؤمنین خالد را بمجمع ناس احضار و بمحاکمه اش ابدار نمود .

چون بعد از تحقیق و تدقیق ثابت شد که مبلغ مذکور از مال خود داده است پس تنها بعزلش اکتفا نمود

(محاربهٔ فارس از جانب بحرین)

هرچند ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما از سبب عدم الفت عرب
 بسفر دریا بحار به دریا اجازت نمیدیدند . باین همه رجال کار دیده
 و امرای جنگ آزموده را بمقتضای حال بفتح باب جدال و قتال نیز
 مرخص کرده بودند . بنا برین والی بصره علاء بن الحضرمی که
 در محاربهٔ مردان یمین شهرتی عظیم حاصل کرده بود . بآرزوی
 آنکه مانند سعد بن ابی وقاص که در جنگ قادسیه مظفر شده در میان خواص
 و عوام شهرتی تمام یافته است کاری بزرگ نموده شهرت اولین را برتر
 کرداند . دلاوران اسلام را بی اجازت خلیفه بمحاربه تشویق
 و ترغیب و لشکر را در میان امرای اسلام بنام جارود بن المعلی
 و السوار بن همام و خلید بن المنذر بسه فرقه تقسیم و خلید را بر همکنان
 سردار ساخته و از بحر فارس گذشته راست بجانب اصطخر میرفتند که
 ناکهان لشکر ایران با کشتیهای فراوان در میان عسکر اسلام درآمده
 در مکان طاس نام پیکاری خونخوار بوقوع آمده و جارود و السوار
 در کارزار شهید شده و خلید عسکر را بکنار رسانیده و بصره را
 نقطهٔ استناد اتخاذ کرده بحرب تدانعی قرارداد . و ایرانیان از
 اطراف و اکناف پویان شده عسکر اسلام را احاطه کردند . عمر
 رضی الله عنه از آنحال آگاهی یافته بعقبه فرمود تا دوازده هزار
 نفر را برای امداد خلید زود فرستاد . و سپهسالار لشکر مذکور
 ابوسبره بن ابی رهم با چندین سرداران نامدار اسلام مانند عاصم بن عمرو
 و عرفجه بن هرثمه و الاحنف بن القیس چون باران رحمت بامداد
 خلید رسیده بر لشکر ایران حمله های غضنفرانه آورده چنان پریشان
 ساختند که نتیجهٔ حال ایرانیان در لسان خاص و عام داستان گردید

اگرچه بعد از آن عتبه با جازت خلیفه بحج رفته از خدمت والیکری^۱ بصره استعفا کرده بود . اما بسمع قبول نرسیده بهنگام عودت در اثنای راه در مکان بطن نخله بجانب دار البقار تحال نمود در حجة الله علیه . و بجای آن ابوسبره والی بصره کردید .

اب وهوی بصره و کوفه و اطراف و نواحی آنها بمزاج عرب موافق آمده برای تخطیط و انشای دوشهر از خلیفه اجازت خواستند . جناب خلیفه بدان شرط اجازت داد که در انشای منازل و ابنیه تکلف بسیار بهم نرسانند . پس بتاریخ هفتم سنه^۲ هجریه بنای بصره و کوفه مباشرت ورزیدند و ابوالمحراب عاصم بن الدلف و ابو هیاج ابن مالک را عامل کوفه . و چهار ذات دیگر را نکهبان چهار قصبه که تابع حدود کوفه بودند یعنی قعقاع را بقبصه^۳ حلوان و ضرار بن الخطاب را بمابسان و عمر بن مالک را بقر قیسیا و عبدالله بن المعتمر را بموصل معین نمودند

(فتح اهواز)

بعد از محاربه^۴ قادیسیه هرمران بالشکر ایران بمركز مملکت اهواز بنام خوزستان روان و از طرف نهر تیری و منادر بر عاملان بصره مسلط کردید . عتبه بن غزوان از سعد بن ابی وقاص امداد طلبیده . و از طرف سعد نعیم بن مقرن و نعیم بن مسعود بمقداری عسکر بامداد عتبه شتافته هنوز نو پای خود را در میان سرحد بصره و اهواز گذاشته بالشکر ایران بجنک در پیوسته بودند که عتبه نیز بمقداری لشکر که فراهم آورده بود در میان بصره و میسان در آمده بامر ای سالف الذکر در هنگام موعود بر کنار نهر تیری و منادر اجتماع نمودند . و دیگر دلاوران هم از قبائل اسلام چون تندباد بامداد رسیده

ودر اندک زمان عقبه بن غزوان نهر تیری و منادر را فتح و لشکر ایران را
 پریشان و کویزندگان را تا کنار آب دجیل پیش نمود . هر زمان
 از بیم جان افتان و خیزان از جسر سوق الاهواز زود گذشته و در میان
 طرفین آب دجیل را حد فاصل گذاشته طالب آشتی کردید . اگر چه
 بشرط ماندن تمام ملک اهواز در دست حکومت ایران و نهر تیری
 و منادر نیز در دست اسلام عقد صلح شده بود . اما هر زمان در اندک
 زمان باز نقض عهد کرده ابواب محاربه را بکشاد . و بسیاری
 طوایف اگر ادهم بامداد اهل فساد ایران رسیده قوتی تمام یافتند .
 از امرای اسلام حرقوص نام با جازت عقبه بن غزوان برای مقابله
 و مقاتله هر زمان روان شده و بمحاربه شدید سوق الاهواز را بضرب
 شمشیر سر انداز کشاده تا موقع تستره بار جزیه بر سر ایرانیان نهاده
 تابع اسلام گردانید . اگر چه هر زمان بعد از آن هم بچنانب رام
 هر مز کر یخته بود ولیکن (جزء) بن معاویه بامر حرقوص
 تا ناحیه شگردنبالش تافته و از آنجا تا مکان دورق نام شتافته
 و ساکنانش را بتاز یانه عدالت رام ساخته رخت اقامت را نیز در آنجا
 انداخته قرار گرفت . هر زمان باز دست خود را بزاری و نیاز
 بدامن صلح دراز کرده و کویزندگان ایرانیان هم بنخانه های ویران خود
 باز گشته بکار و بار مشغول گردیدند . و حرقوص عسکر خود را
 در کوه اهواز تعبیه نموده آگاهی یافت که شاه ایران بز دجرد
 در مرو نشسته از اطراف و اکناف، بلاد که هنوز زیر حکم دارد
 لشکر را ترتیب و اهل اهواز را نیز بچنگ اسلام ترغیب و پیاپی فرقه های
 بزرگ جمع می نماید . پس همگی امرای اسلام یعنی حرقوص و جزء
 و سلمی و حرمله که بجهت قتال و جدال ایرانیان معین شده بودند

از امیر المؤمنین عمر امداد طلبیدند . حضرت عمر از يك طرف بسعد بن ابی وقاص خبر فرستاد که نعمان بن مقرن را بسرعت تمام بایک فرقه جنگاور بامداد لشکر غضنفر اسلام روان نماید . از طرف دیگر بجانب ابو موسی نیز تحریر نمود که سعد بن عدی را رئیس فرقه ساخته و بر ابن مالک و مجزاة بن ثور و عرفجه بن هرثمه و دیگر امرآ که نام شان تحریر شده است فراهم آورده و ابوسبره بن ابی رهم را برین دو فرقه امیر ساخته زود برای امداد اهل جهاد ارسال نماید . امرای اسلام فراخور امر خلیفه بشتافته بامداد حرقوص نزدیک شده بودند که سه سالار ایران یعنی هرمرزان از حال شان خبر یافته بسرعت تمام بالشکر فراوان بسوی ایشان روان . و در میدان اتمام بحمله دلاوران اسلام تاب نیاورده باز بجانب تستر فرار . و هربران خون اشام اسلام دنبالش بشتافته و امرای عسکر بصره نیز پیایی رسیده و بانعمان ملاقی کشته بیرون تستر فراهم آمدند . اگرچه لشکر ایران در قلعه تستر درآمده و بقدر هشتاد باراز استحکامها برآمده پیکار کرده بودند . اما در بسیاری کارزار مغلوب شده واپس میگردیدند . آخر الامر از میدان کیر و دار بکلی شرمسار کشته روی خود را در پرده استحکام نمان داشتند . و فرقه های اسلام کیف مایشأ تستر را احاطه کرده و اهل قلعه را بتنگ آورده و بدلا لت بعضی ایرانیان از طرف آب راهی یافته گروهی از دلاوران اسلام در تستر درآمده نکمپا نانش را کوشمالی داده دیگرانرا بدائرة اطاعت میدراوردند که هرمرزان فرصت را غنیمت شمرد و در قلعه اندرونی رفته قرار گرفت . عسکر اسلام آنرا نیز بشدت تمام محاصره نمودند . آخر الامر هرمرزان بتکلیف

امیر المؤمنین راضی شده بلا شرط امان خواست . و بتاریخ هفدهم سنه هجرت سنه لشکر اسلام قلعه را کشاده و مال غنایم را تقسیم و خجش را با هر زمان همراه بعض محافظان و نکبسانان بجانب مدینه روان نمودند . از مال غنایم بهر سوار سه هزار و بهر پیاده هم یک هزار درهم حصه افتاد . چون هر زمان و اصل مدینه گشت . خلیفه بدو متوجه شده گفت ای حق ناشناس اگر چه کرة بعد اولی و مره بعد آخری نقض عهد کرده . اما عاقبت الامر نتیجه غدیر و مکررا نیز مشاهده نمودی . فی الجملة بعد از زجر تو و بیخ کنایه ها یس را بخشیده و دو هزار درهم ماهیانه اش معین کرده فرمود تا در مدینه منوره آرام پذیرد . باین همه از مخالفت ایرانیان که پیای عهد و پیمان را میشکستند بدکن شده برئسان اسلام که هر زمان را آورده بودند بدین وجه خطاب نمود که ایرانیان را چه شده است که با آرام نینشینند . آیا از طرف اسلام جور و ظلم می بیند که در عهد خود پایدار نمی ماند . احنف بن قیس جواب داد که اگر چه ما همیشه عهد و پیمان را نگاه داشته ظلم و ستم را هرگز رو نمی بینیم . اما شاه ایشان باقیست هر آینه از افکار سلطنت ایران امید خود را قطع نخواهند کرد . ما بارها بشما عرض کرده بودیم که اگر امر نماید عسکر اسلام با طرف و اکناف ایران منتشر گشته دولت ایرانیانرا بکلی محو و نابود گردانند . شما اجازت ندادید . اگر اکنون هم سخن ما را قبول فرمایید هر آینه مشغله ایرانیان در اندک زمان زائل تواند شد . خلیفه گفت اکنون وقت آن هم نزدیک شده است .

و قتیکه امرای اسلام برای منتشر شدن در ممالک ایران از خلیفه اجازت خواسته بودند هنوز قوت حکومت ایران چندان ضعیف

و ناتوان نشده بود . بنابراین خلیفه نمی خواست که عسکر اسلام از یکدیگر جدا شده و یکان یکان در ایران درآمده با دشمنان کارزار نمایند . چون بعد از آن مواقع همهٔ ایران در دست اسلام درآمدند و قشونهای جسم ایرانیان پایمال گردیدند . خلیفه نیز منتشر شدن لشکر اسلام در ایران قرار داده بوالی بصره ابو موسی اشعری نوشت که با دلاوران اسلام از بصره برآمده در جایی که از بصره چندان دور نباشد فرامده منتظر امر من باش . بعد از آن فرقه های سر بازار را مرتب ساخته الویه نصرت افزا را با سهیل ابن عدی بجانب ابو موسی اشعری فرستاد . بتاریخ هژدهم سنه هجرت سزیه احنف بن قیس را بخراسان و مجاشع بن مسعود را باردشیر خره و شاپور . و عثمان بن ابی العاص را با سطر و ساریه بن زینم را بساودر ابکرده . و سهیل بن عدی را بکرمان و عاصم بن عمرو را بسجستان و حکم بن عمیر را بمکران معین کردند .

(فتح سوس)

در هنگام عزیمت ابی سبره با عساکر اسلام بجهت فتح سوس از یکطرف ابو موسی و مقرب و نعمان اطراف سوس را بشدت تمام احاطه و از طرف دیگر (ذر) جند یشاپور را محاصره کرده اگر چه جناب خلیفه نعمان را برای محاربهٔ نیاوند معین فرموده بودند . امارتسان اسلام قبل از عزیمت بسوی همدان باتفاق همکنان قلعهٔ سوس را محاصره کرده و دروازه اش را شکسته دلاوران اسلام با مصمصام خون آشام میدرامدند که ساکنان آن مکان لرزان و هراسان نام صلح را بفریاد و فغان باسمان رسانیدند . عساکر اسلام نیز حماس جان ستانرا در نیام گذاشته بصورت آشتی داخل .

و بعد از آن در هر طرف ملک ایران چنانچه بیان خواهد شد رفته
بفتوحات فراوان و انعام بی پایان جناب یزدان نائل شدند .
در سال مذکور از شدت خشک سالی در جزیره العرب قحطی عظیم
روی نموده بیچارگان ناتوان حیران و پریشان و خورد و کلان از
انقطاع باران نالان و گریان شده و خالک آن دیار هم مانند خاکستر غبار
کشته نامش را (عام الرماد) نهادند . یعنی سال خاکستر .
مگر بحسن تدبیر امیر المؤمنین عمر از دیار شام و مصر ذخیره وافر رسیده
اضطراب بندگان نحیف اندکی تخفیف گردیده . و جناب خلیفه
نیرتبار یدن باران و دفع احتیاج خاکساران بجز طعامی که بیچارگان
میخوردند چیزی دیگر تناول نفرمودند .

در سال مذکور در قریه عمواس نام که از ملحقات بلاد شامست
حکم علت طاعون چنان بشدت جاری و باطراف و اکناف آن دیار
ساری شده بسیاری بندگان جناب باری بگریه و زاری بقرار و خیلی
ذوات از اصحاب کبار و امرای نامدار بسوی دارالقرار رفتار
نمودند . چنانچه در سوره امیرالجمیش اسلام ابو عبیده بن الجراح
و از فقهای بنام معاذ بن جبل و یزید بن ابی سفیان و حارث بن
هشام و سهیل بن عمرو و عتبّه بن سهیل و عامر بن غیلان و بعضی دیگر هم
مانند ایشان از اصحاب کرام و امرای اسلام وفات نمودند .
و چندین هزاران هزار چراغ خانه های صغار و کبار خاموش و یتیمان
و مسکینان بجماریأس مدهوش شده و و اما نندگان و بیچارگان لباس
ماتم را در بر کرده کلاه نامرادی بر سر نهادند . درین اثنا امیر
المؤمنین عمر رضی الله عنه از مدینه بجناب شام روان و بحدود شام
در قریه سرخ نام واصل شده بود که امرای اسلام از سوره با استقبال

خلیفه شتافته احوال و باراکه درشام بود علی التفصیل بیان کردند .
 و بسیاری امرای اسلام در چنین هنگام دخول جناب خلیفه را
 درشام جاژ ندیدند . عبدالرحمن بن عوف نیز حدیثی را که از
 درآمدن در جایکه و باباشد منع میکند روایت نمود (حدیث مذکور
 در صحیحین مسطورست) لاجرم خلیفه باز کشته بجای ان امراکه
 بدار البقار حلت کرده بودند دیگر از انصب گردانید . و بعد از
 دفع و بابرای تعزیه شهدا و تقسیم میراث ایام فراخور امر جناب
 یزدان و تفتیش احوال شام بشام آمده بار اندوهرها ازدل محرومان
 نحیف بحسن تسلی خفیف کرده بجانب مدینه عودت و از انجابه که
 رفته حج نمود . در سنه مذکور یعنی در هژدهم سنه هجرت سنیه
 قاضی شریح مشهور و معروف را حاکم کوفه و کعب بن سوار را
 حاکم بصره نصب فرمودند .

(فتح مصر)

هنوز امیر المؤمنین عمر در بیت المقدس بود که عمرو بن العاصی برای
 فتح مصر اجازت خواسته باشه احوال در سنه بیستم هجریه بجانب
 مصر حرکت نمود . خلیفه نیز دنبالش زبیر بن العوام را بامداد
 فرستاده ان محل را که در لسان قدیم بابلین و بعد از ان
 فسطاط می خواندند و امروز هم بنام مصر قدیم معروف
 و مشهورست فتح نمودند .

وکیل مصر بنام مقوقس از رؤسای دین عیسی مسمی ابو مریم را بایک
 اسقف دیگر بطریق سفارت برای طلب آشتی ارسال نمود .
 اگرچه صلح بشرط تادیه نمودن پنجاه ملیون درهم بسه تقسیم
 و هر تقسیم در سه ماه قرار پذیر شده بود اما سپهسالار روم بنام

ارطبون صلح را رد کرده ناکهان بر لشکر اسلام حمله آورد و در اندک زمان پای ثباتش لغزیده باز برهم خورد . و لشکر اسلام اموال فراوان اغتنام و بسیاری رومیانرا اسیر و یک فرقه عسکر را بتسخیر ایلو بولس که (امروز نزدیک مصر بنام مطریه جایست و ایران) و عوف بن مالک را بفتح اسکندریه و ابرهه بن الصباح را بفتح (فرما) فرستاده محاصره نمودند . مصریان از هزیمت لشکر روم صلح را مغتنم پنداشته بوجه سالف الذکر بتأدیه پنجاه میلیون درهم جزیه و بابعضی شرائط دیگر هم آشتی کردند .

و صلح نامه را عمرو بن العاصی امضا و وزیر بن العوام بادو فرزندش گواه و نویسنده صلحنامه و ردان هم امضای خود را بران وضع نمود . اسکندریه نیز مدت سه ماه محصور مانده و آخر الامر صلح آنجا هم بتأدیه مبلغ دوازده هزار دینار قرار یافت .

اگرچه بعد ازان مقوقس اسیران محاربه را از اسلام باز خواسته بود اما عمرو بن العاصی بدو چنان جواب داد که آنچه در محاربه اغتنام میکردد واپس داده نمیشود . مگر خلیفه رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه فرمود تا بمضمون حدیث شریف (انکم مفتحون مصر فاستوصوا باهلها خیراً ان لهم رجاً و صهراً) اسیران مصر را باز دادند . معنایش آنکه . چون شما مصر را فتح خواهید کرد . باید که باهل ان خوبی نماید . چونکه ایشان صاحب حرمت و صهریت هستند . حرمت و صهریت اهل مصر عبارت از آنست که وقتی مقوقس جاریه بنام ماریه بطریق هدیه بیغمبر علیه السلام فرستاده بود که فرزند آنحضرت بنام ابراهیم از او پیدا شده است . هر چند عمر بعد ازان بجانب نوبه هم یکفرقه عسکر را

فرستاده بود اما ایشان بوصول نتیجه واپس گردیدند .

(وقعه نهانند و فتح همدان و دیگر بلاد و قلاع)

چون بعد از فتح اهواز یزدجرد بیقین دانست که اکنون تنها با اسلام مقاومت کردن بغایت دشوارست . لاجرم از خاقان ترکستان و ملوک اطراف و اکناف امداد خواسته و از مملکت خود نیز که هنوز در دستش باقی مانده بود مهمما امکن لشکری منظم ساخته در نهانند جمع شدند . سعد بن ابی وقاص احوال ایشان را بجانب خلیفه نوشته بحزم تمام منتظر حرکات و سکنات ایرانیان بود که دران اثنا بعضی شکایتهای بی سرو یا در حق سعد بظهور آمده خلیفه نیز برای تحقیق اسباب شکایات مفتش عموم ولایات یعنی محمد بن مسلمه را فرستاد . چون محمد بملک عراق رسیده احوال سعد را تفتیش نمود . اساس شکایات را واهی دیده شکایت کنندگان یعنی جراح ابن سنان و رفیقان شرا با سعد همراه خود گرفته بمدینه رسانید . جناب خلیفه نیز بعد از تدقیق و تحقیق موفور شکایات مذکور را بی اصل و اساس یافته از ظهور اختلاف اهل اسلام علی الخصوص در هنگام چنین محاربه کلان بسیار اندوهناک گردید . و برای علاج چنین امر دشوار با اصحاب کبار انجمن مشورت عقد کرده و سعد را بحضور خود طلبانیده پرسید که در وقت آمدن کدام کس را بجای خود وکیل گذاشتی . سعد گفت عبدالله بن عتبان را .

خلیفه افکار شرا پسندیده عبدالله را بجایش ابقا و از دیگر حالات انجانیتر سؤال فرمود . سعد گفت اگر چه شاه ایران بقدر صد و پنجاه هزار نفر جرار تیغ گذار در نهانند فراهم آورده و از ملوک نواحی نیز امداد خواسته و ایشان هم دعوت شرا قبول کرده اند .

مکراهل کوفه نیز آرزوی آن دارند که گروه گروه شده برای تاخت و تاراج ایران روان شوند . عمر رضی الله عنه بجانب اهل انجمن متوجه شد و گفت من می خواهم که عسکر اسلام را جمع نمایم و هر قدر که فراهم می توانم آورد . همراه خود گرفته بسوی میدان کارزار رفته جنکاوران اسلام را امداد نمایم . شمدارین چه مصلحت می بینید . نخستین طلحه بن عبدالله که مسن ترین همکنان بود بر پاخت و گفت یا امیر المؤمنین تجربهای بسیار و انقلاب روزگار ترا انسان کامل و هوشیار ساخته است . هر چه می فرمایی شایان و سزاوار است . و ما همیشه سر خود را بر خط فرمان تومی نهیم . و در اجرای او امر مسارعت می نمایم .

چون طلحه بعد از اتمام کلام بجای خود آرام گرفت . خلیفه باز بجانب حضار متوجه شد و گفت شما چه می گوید . عثمان بن عفان برخاست و گفت باید که لشکر شام و یمن را بنویسید که مقداری از عسکر برای نکهبانی کشور گذاشته دیگران بامداد شتاب نمایند . شما هم با ساکنان حرمین بحرکت آمده . و در میان بصره و کوفه بجایی مناسب لشکرگاه ساخته . و کار را از نزدیکی بچشم خود دیده فراخور آن عمل نمایید . و ازین کار هرگز دور منشینید چونکه این کار هنوز تمام نشده است بلکه بعد ازین هم کارزار های بسیار و جنکهای خونخوار بوقوع خواهند آمد . چون عثمان بعد از بیان این کلام برجای خود آرام گرفت خلیفه باز از حاضران مجلس پرسید که شما چه می گوید . علی بن ابی طالب برخاست و گفت اگر لشکر اسلام از شام براید . البته رومیان باخذ انتقام قیام خواهند کرد . و اگر قوه عسکریه

ازین زایل شود حکمران حبش نیز چشم طمعرا برین خواهد
 کشاد . و اگر شما با اهل حرمین از مقر خلافت تباعد ورزید .
 هر آینه طوائف عرب نیز نقض عهد مینمایند . و کارهای دنبال
 از کارهای پیش دشوارتر خواهند شد . پس باید که با اهل بصره
 بنویسید تا دلاوران اسلام را بسه قسم تقسیم کرده یک قسم را بدیدن
 کار و بار اهل و عیال و قسم دیگر را برای محافظهٔ معاهدات گذاشته
 قسم سوم بامداد عسکر کوفه مسارعت نمایند . ما از ظهور اسلام
 تا این زمان بکثرت شمار دلاوران کارزار نکرده ایم بلکه همواره
 بر نصرت الهیه تکیه زده و در میدان حرب ثبات ورزیده پیکار
 نموده ایم . چون کار ثبات سرانجام می یابد . پس کثرت اعدا
 مانع فوز و نصرت مائمی تواند شد .

عمر افکار علی را پسندید و گفت فی الواقع رأی رزین و افکار متین
 نیز همینست . بعد از آن بحضور متوجه شد و گفت اکنون بمن
 بیان نمائید که بجای سعد بن ابی وقاص کدام کس را نصب کنم .
 گفتند شما احوال رجال را از مابتر می دانید . هر کس را که
 مناسب بینید انرا نصب نمایید . عمر گفت من درین کار نعمان
 بن مقرن را مناسب می بینم . دیگران هم درایت و کفایتش را
 تصدیق نموده گفتند آری اهلست . در آن اثنا نعمان بایک فرقه
 عسکر کوفه شهر جندی شاپور و سوس را فتح کرده بود که خلیفه از
 خدمت جدیدش خبر فرستاده فرمود که لشکر را در موقع ماه فراهم
 ارد . نعمان دلاوران اسلام را از اطراف و اکناف فراهم
 آورده فراخور امر خلیفه بجانب ماه بشتافت . و عشیرت الراودکه
 از دیگران به محاربه مشتاق تر بود از هر کس زودتر رسیده و در اندک

زمان لشکر اسلام در موقع ماه اجتماع . و نعمان هم ایشان را مرتب
 و منتظم ساخته بجانب نهاوند عزیمت نمودند . سپهسالار ایران
 فیروزان نام نیز لشکر خود را مانند سد آهنین بسته و هر دو لشکر روی
 بهم آورده مدت دوروز در میدان کارزار ثبات ورزیده پیکاری
 خونخوار نمودند . روز سوم لشکر ایران درون قلعه پنهان شده
 از ترس جان بیرون نیامدند . چون چند روز حال برین منوال
 مرور نمود . و بر آوردن شان بمیدان امتحان دشوار شده بود .
 پس نعمان سالار فرقه سواران اسلام یعنی قهرمان قعقاع را حاضر
 گردانیده برای بر آوردن لشکر ایران بهرحیلتی که باشد باهم مشورت
 کردند . بعد از آن از یکطرف قعقاع سواران خود را مرتب
 ساخته نزدیک نهاوند رسید . و از طرف دیگر نعمان پیادگان
 را در کین نهاده منتظر کار گردید . نخستین قعقاع رو بروی
 استحکام نهاوند بعضی حرکات جعلی نموده غیرت ایرانیان را
 چنان بحرکت آورد که یکبار لشکر ایران با استعداد تمام از استحکام
 برآمده صف مصاف رایبار استند . و بعضی آلات آهنین را که
 بصورت خارپشت ساخته بودند . و بزبان عربی انرا (حسک)
 میگویند . در میان استحکام و میدان رزم دلاوران بینداختند .
 تا مبارزان ایران در عرصه کارزار ثبات و قرار ورزیده فرار نکنند
 قعقاع نامدار چند بار در میدان کیرودار درآمده و خود را شکست
 جعلی داده و آتش غیرت دشمنان را تیرتر گردانیده آهسته آهسته خود
 را پس می کشید که ایرانیان بامید نصرت بشوق تمام در پی سواران
 اسلام افتاده و از استحکام خیلی مباحثت ورزیده نعره زنان می رفتند که
 یکبار سواران قعقاع قهرمان مانند تندر آتش فشان باز گردیده .

و پیادگان نعمان هم از کین بدرجسته جنگاوران طرفین پای ثبات را
 در میدان کارزار برقرار نهاده چنان پیکار خونخوار نمودند که سردار
 لشکر اسلام نعمان بزخم تیرجان ستان عازم دار جنان
کردید . و برادرش وجود خون الود شرا از چشم عسکر
 اسلام نهان داشت . تاباعت فتور جنگاوران نکردد . چون
 نعمان قبل از در آمدن در میدان حرب گفته بود که اگر من شهید شوم
 دران صورت بجای من حذیفه را امیر جیش باید کرد . و اگران
 هم شهید کردد فلان ذات را و بعدازان هم فلان والحاصل نام هفت
 ذات را پیایی بیان کرده وهقتم نیز مغیره بود . پس رایت سعادت را
 حذیفه برداشته در میدان در آمد . و از وقت پیشین تاتاریکی شب
 محاربه شدید ممتد کشته بعدازان لشکر ایران بکلی پریشان شده
 رو بگریز نهادند . و بسیاری شان بر چنکا لهای آهنین افتاده هلاک
 شدند . و کسانیکه از چنکا لهارهایی یافته بودند در خندقها
 سرنکون کشته رخت حیات را بعرضه ممت بردند . و از آنانکه
 در میدان حرب کشته شده بودند . دوچند بیشتر در چنکالهای
 آهن و خندقهای عمیق و پهن افتاده نابود گشتند . در تاریخ
 روزگار محرزست که درین کارزار از لشکر ایران و یاوران شان
 از صد هزار نفر بیشتر قبای مرک در بر کردند
 چون خبر این فتح سدید بواسطه برید بمدینه رسید . خلیفه از
 شهادت نعمان محزون شده از چشم حقایق بین سرشک غم و الم را
 مانند قطرات ابر بهار نثار ساخت . لشکر اسلام انقدر اموال
 فروان درین کارزار اغتنام کرده بودند که بعداز بر آوردن خمس
 بهر سوار مبلغ شش هزار و به پیاده نیز دوهزار درهم حصه افتاد

رئیس معبد سندنه موبدان بعض جواهر کرانهارا که در یک اتشکده ایران محفوظ بود همراه گرفته و وسیله امان خود ساخته بامیر الجیش اسلام حذیفه برده تسلیم نمود . عسکر اسلام جواهر مذکور را بطریق هدیه بانجس مال غنایم همراه السائب بن الاقرع که کاتب تقسیم مال غنائم بود بیت المال فرستادند . مگر خلیفه نجس غنایم را بیت المال وضع نموده جواهر مذکور را واپس فرستاد تا حاصل قیمت از انیز در میان خود تقسیم نمایند . ولشکر اسلام از ابدومیلیون درهم فروخته تقسیم کردند . میگویند خریدارش نیز بمبلغ چهار ملیون درهم فروخته دومیلیون درهم دیگر هم از ان سودمند شده است .

بعد از فتح نهاوند شیرازه دفتر حکومت ایران از هم کسسته و حال ایرانیان هم بر هم خورده نتوانستند که بار دیگر هم قشونی بزرگ مرتب سازند . اسلام فتح نهاوند را فتح الفتوح نام نهادند . چون قوت ایران برای مقاومت اسلام نماند . دلاوران اسلام فراخور امر خلیفه فرقه فرقه شده و هر فرقه همراه امیری باستانیای ممالک ایران مشغول گشتند

(فتح دینور و صمیره و سیروان)

ابوموسی از نهاوند بجاذب دینور عزیمت و مدت پنج روز محاصره و بشرط دادن جزیه با اهل آنجا صلح نموده روی بسوی سیروان نهاد . با ایشان هم مانند شرایط صلح اهل دینور اشتی کرده و السائب بن الاقرع را بسوی صمیره فرستاد . ساکنان آنجا نیز مانند دیگران در دائره صلح و صلاح درآمدند

(فتح همدان و ماهین و بعضی جاهای دیگر)

چون لشکر ایران در نهاوند و جاهای دیگر شکست خورده انجا

بهمدان آوردند . نعیم بن مقرن و بهادر قعقاع نیز عنان عزیمت را بسوی همدان گردانیدند . و محافظ همدان خشر شنوم نام از مقاومت اسلام عجز خود را اظهار کرده از سر داران اسلام امان خواست . ساکنان ماهین نیز بر اثرش اقتفا و از حذیفه امان را استدعا نموده بزلال عدالت اسلام تازه و خندان شدند . چون خبر آسایش ایشان باطراف و اکناف منتشر گشت دیگران هم از امر او ملوک آن نواحی امان خواسته و استدعای ایشان هم بنهج شرع شریف بموقف قبول رسیده در سایه صلح و صلاح آرام یافتند . و کسانیکه بچوانب و اطراف متفرق شده بودند باز گشته بامن و امان بکار و بار خود مشغول شدند

(فتح کرمان و اصفهان)

چون از اصحاب کرام پیغمبر علیه السلام عبدالله بن عتبان بادلاوران اسلام بفتح جی و یا اصفهان توجه نمود . در ابتدای امر کلانتر اصفهان الغاذوسفان نام مخالفت ورزیده و آخر الامر بضرب شمشیر دلاوان اسلام تاب نیاورده دهان نیاز را باز کرد و گفت اگر در هنگام عودت ساکنان نواحی مفتوحه که از وطن خود بدر رفته اند اراضی و املاک شان بدیشان تسلیم شود همکنان ماجزیه را قبول خواهیم کرد عبدالله رضی الله تعالی عنه التماس را قبول و فراخور فرمان امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه السائب را محافظ اصفهان نصب کرده بتاریخ بیست و دوم سنه هجرت سنیه بجانب کرمان متوجه شده و نزدیک کرمان همراه سهیل بن عدی ملاقات کرده بتاریخ بیست و سوم سنه هجریه کرمان را بضرب شمشیر مسخر گردانیدند

(فتوحات و وقایع تاریخ بیست و دوم سنه هجرت سنیه)

بروجه سالف البیان چون نعیم بن مقرن و قعقاع همدانرا فتح کردند .
 اگرچه ساکنان همدان در اندک زمان باز عهد را شکسته باشند .
 اما نعیم همدانرا بالمحققا تش باز بطریق صلح و صلاح استرداد و کار
 ساکنان انجا بیاج و خراج مربوط ساخته اهل ازربایجان و دیلمرا
 نیز برای تبعیت دعوت نمود . ایشان دعوتش را رد کردند .
 و اسفند یار یعنی برادران رستم که در جنگ قادسیه بقتل رسیده بود
 با اهل ازربایجان و زبینه نام امیر نیز با اهل ری بجهت مقابله نعیم
 در محل و اجرود نام لشکر افرام آوردند . چون نعیم از افکار
 شان خبردار گشت در همدان یزید بن قیس را بجای خود وکیل
 گذاشته بجنک ایرانیان عزیمت نمود . و تقابل فریقین در و اجرود
 واقع و ایرانیان باز منهزم و پریشان گشته و والی کوفه مغیره نیز
 (برأ) بن عازر برای تسخیر قزوین معین کرده بسوی اهر
 رفت . و در انجا هم بعد از محاربه خورد ایرانیان امان
 خواستند . و ایشانرا امان داده بجانب قزوین عزیمت نمود .
 اهل قزوین هم از امداد دلیلیان نا امید شده در دائره اشتی
 درآمدند . بعد از ان بجانب دیلم رفته و دلیلیانرا کوشمالی بواجبی
 داده و کار ایشانرا بجزیه مربوط و بلاد کیلان و طیلسانرا پایمال
 و زنجانرا نیز بضرب شمشیر تسخیر نمود . (برأ) هنوز بفتح دیلم
 مشغول بود که نعیم از و اجرود بسوی (ری) عزیمت فرموده .
 و حاکم ری سیاوش از اهل دلباوند و طبرستان و قومس و کرکان
 امداد خواسته و ایشان هم بتصور آنکه پیش سیلاب رجعت
 سدسید میتواند شد بسیاوش یاری نموده . و محاربه بدامن کوه ری

واقع شده دلاروران اسلام باز مظفر و منصور و ایرانیان مغلوب و مقهور و بدلاتت زبینی نام امیر که باسلام میلی تمام داشت بلده ری مفتوح شده و بسیاری اموال باغتنام رسیده و خمس مال را بیت المال ارسال و اداره ولایت ری بزبینی تفویض و مملکت قدیم ایشانرا تخریب و برای بنای بلده دیگرکه اوراری میکویند زبینی را معین کردند

نعیم بن مقرن بعد از تنظیم کار ولایت ری و تأمین اهل مملکت بجهت فتح قومس و کرکان و طبرستان عزیمت و بامر خلیفه برادر خود سوید بن مقرنرا همراه دیگر امرا که جناب خلیفه نام ایشانرا بیان کرده بود بفتح قومس ارسال نمود

چون سوید بقومس واصل گردید اهل انجاو دیگر طوائف فرس که بطبرستان التجا آورده بودند راغب صلح کشتند . سوید هم آرزوی ایشانرا بشرط تأدیه جزیه قبول و بعد از آن از قومس بجانب کرکان توجه نموده و بنحان کرکان که زرنان نام داشت مکتوبی فرستاده برای تبعیت و اطاعت دعوت نمود زرنان چنان نوشت که اگر اداره مملکت را بمن سپاریدو در وقت معین کردن جزیه هم بتسکین همچنان مخالفان اهل کرکان مرا بالشکر امداد نماید تبعیترا قبول خواهم کرد . سوید التماسشرا قبول کرده و زرنان هم بمسکر اسلام امده باهم بسطام رفتند . و لشکر را تعبیه کرده بجز لشکریان زرنان که بجهت مطیع گردانیدن اهل ایران سعی فراوان میکردند کار دیگرانرا بساج و خراج مربوط ساختند . درین سال عمرو بن العاصی نیز از بلاد غریبه برآمده و بمکان برقه نام واصل شده از قوم بربر باطائفه لوانه که از قدیم ایام بدان طرف مسکن

داشتند . بشرط دادن سیزده هزار دینار جزیه در هر سال
 مصالحه نمود . و از آنجا بطرابلس رفته و مدت يك ماه آنرا محاصره
 کرده و بعد از آن از طرف کنار دریای راهی یافته ناکهان بشهر در
 آمدند . بعضی ساکنان آنجا بر کشتیها که نزدیک کنار دریا
 لنکر انداز بودند سبکبار سوار شده فرار نمودند . و لشکر اسلام
 شهر را تسخیر و راه قلعهٔ سبره نام را نیز که از مدتی در محاصره بود
 یافته درون در آمدند . چون از فتح طرابلس و سبره استیلای ممالک
 غریبه آسان گشت حکومت رومیان در اندک زمان از طرف
 غرب یعنی افریقا زائل و شمس اقبال دولت جهانگیر ایشان بسمت
 افول مائل گردید . سنت الله فی عبادہ

(فتح آزر بایجان و شهرزور و ضامغان)

از طرف اسلام برای استیلای آزر بایجان از امرای اسلام بکیر نام
 بن عبدالله معین شده . و از طرف ایرانیان فرزند فرخزاد که در کارزار
 ماهرود فرار نموده بود و اسفندیار یعنی برادر رستم که در نبرد قادیسیه
 بقتل رسیده بود بسیاری او باش و اشرار را فراهم آورده و در کوهها
 بمقابله و مقاتلهٔ بکیر بن عبدالله مهیا شده . اما بحملهٔ شیران اسلام
 تاب نبرد نیاورده لشکرش مغلوب و دلگیر و خودش نیز بدست غازیان
 اسلام اسیر گردید . و بشکرانهٔ سلامت فتح نواحی آزر بایجان را
 بطریق صلح تعهد نمود . بکیر آرزویش را قبول کرده و در اندک
 فرصت بجز اهل قلاع منیعہ کافهٔ دهقانان ولایت آزر بایجان بقبول
 تأدیۂ جزیه امان خواستند . چون فتح قلاع بامداد محتاج بود
 پس خلیفه بنعیم تحریر نمود که بعد از فتح شهر ری سماک بن خرشته را
 بامقداری عسکر برای امداد بکیر ارسال نماید . خرشته فراخور

امر خلیفه بامداد بکیر رسیده آن قلاع را که رو بروی خود داشتند فتح نمودند . عتبه نیز از آن معاقل که بجانب خود داشت بعضی را بنام جنک و پیکار و بعضی را بضرب شمشیر آبدار کشاد . اگر چه در آن اثنا بهرام بن فرخزاد بامقداری عسکر بعتبه تعرض نموده بود ولیکن در اندک زمان آن هم پریشان شده کافه قرا و قلاع ولایت از رابیجان در قبضه تصرف اسلام درآمدند . و عتبه بن فرقد شمالاً را بدان اطراف که بکیر فتح کرده بود عامل ساخته و بعد از آن شهر زور و مضامغان را فتح و طاقه اگر ادر را که بمقابله و مقاتله اش مهیا شده بودند استیصال و مژده فتح تمامی خطه از رابیجان باخس غنایم همراه بکیر بجانب خلیفه ارسال نمودند . عمر رضی الله تعالی عنه بوصول خبر فتح عتبه را بازر رابیجان و هرثمه بن عرفجه را بموصل والی ساخت

(فتح موقان و غزا نمودن اسلام با اقوام ترکستان)

سراجه بعد از تسخیر نمودن در بند تفلیس باستیلای کوهستان که ارمنستان را احاطه مینمایند مباشرت و بکیر را بفتح موقان و حیب بن سلمه را بتسخیر تفلیس و حذیفه بن الیمان را بکوهستان لان و سلمان بن ربیع را بضبط دیگر جهات معین کرده بائیر المؤمنین خبر فرستاد . چون از سبب مواقع منیع و اراضی وسیع قوه عسکریه اسلام کافی نبود پس تنها بکیر موقان را تسخیر نموده نتیجه مأموریت دیگران از قوه بفعل نینجامید . عبدالرحمن بن ربیع بامر خلیفه از در بند تجاوز نموده و از اقوام ترکان قبیله بلنجر را بایمال و از انجا بقدر دو یست فرسنگ درون در آمده و با غنایم فراوان باز بدر بند عودت و تا زمان خلافت عثمان بن عفان با اقوام ترکستان غزا و ترکان هم بجان آمده آخر الامر بایکدیگر اتحاد و قوت خود را

مزداد ساخته بشدت تمام حله های فراوان آورده عبدالرحمن را
 شهید کردند . بعد از آن رایب اسلام را برادرش سلمان برداشته
 بادیگر امیران اسلام از راه کیلان بکرکان رسیده قرار گرفت
 (فتح خراسان)

بروجه سالف البیان در میان اسلام و ایرانیان جنگهای فراوان واقع
 وقشونهای ایران پراکنده و پریشان و شاه ایشان یزدجرد نیز از یکمکان
 بمکان دیگر گریزان گشته . واقوام فرس را بچنگ و پیکار اسلام تشویق
 و بعضی کسان را از راه سعادت رفیق صلح و صلاح تفریق نمود
 و از نقض عهد بعضی ایرانیان اصحاب کرام نیز همراه خلیفه پیغمبر
 علیه السلام انجمن مشورت را عقد کرده . بمحو و ازالاء حکومت
 ایران قرار قطعی دادند . و بعد از آن عساکر اسلام باطراف
 واکناف ایران بحمله آوردن آغاز نمودند . چنانچه هر یکی از امرای
 اسلام درفش سعادت فرجام را بردوش گرفته برای تسخیر بلده
 روان شده بود . احنف بن قیس نیز که بجانب خراسان یافت شده
 بود هرات را بضرب تیغ و تبر مسخر و صهار نام امیر را محافظ انجامه
 و مطرف بن عبدالله را بفتح نشاپور و حرث بن حسان را بتسخیر سرخس
 مأمور و خودش نیز بمرکت آمده و مرو شاه جهان را کشاده حارثه
 بن نعمان را نکهبان مرو شاه جهان ساخته بجانب مرو ورود
 عنایت می نمود که جنود کوفه هم بامدادش رسیده و مرو را ورود
 نیز زود گرفته بجانب اقوام مختلفه که شاه ایران بر حدود ترکستان
 در بلخ فراهم آورده بود اسپان خوش خرام را نیز عنان ساخته
 بسان قیل دمان در میدان در آمده و شاه ایران بحمله دلاوران اسلام
 تاب نیاورده مانند وزیر بی تدبیر از اسپ خیال فاسد بردومات پیاده

شده رخ همت بر تافت . و از نهر جیحون گذشته اقمان و خیزان
 بچانب ترکستان بشتافت . بلاد طخارستان و نساپور و خراسان هم
 در قبضه تصرف اسلام درآمد . بعد از آن احنف بن قیس با طرف
 و اکناف عاملان صاحب انصاف نصب نموده و بچانب مرو و رودباز
 کشته فتوحات آن نواحی را یکان یکان بخلیفه زمان بنوشت . چون
 دلاوران اسلام بوجه آتی البیان از طرف بحرین نیز باقلیم فارس تجاوز
 نموده نائل فتح و ظفر شده بودند . پس عمر رضی الله تعالی عنه
 بواسطه منادی اهل مدینه را بمسجد رسول الله فراهم آورده مکتوب را
 بخواند . و فتوحات عظیمه را از سر تا پایان و بر منبر برآمده جواهر کلام را
 بدین وجه افشاند که . ای ناس امروز بدست دولت فرس در ملک
 ایران بقدر يك کز هم از زمین نمائده است . و ما بدان فتوحات که
 جناب یزدان بواسطه پیغمبر خود محمد علیه السلام مارا وعد فرموده
 بود نائل شده هستیم . تا که ما بامر خدا و سنت رسول الله اقتدا
 و اتباع می نماییم البته اینحال سعادت ما هم پایدار خواهد ماند .
 اما اگر اخلاق را تبدیل نمایم هر اینه ملک شما هم بدست امم دیگر خواهد
 افتاد . پس مواد مذکور را بخوبی اندیشیده فراخوران عمل نمایید .
 بعد از آن بمضمون حکمت مشحون آیه کریمه (ان الله لا یغیر
 ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم) مسامع حضار را مشف و بمفهوم
 خطاب ربانی قلب مؤمنان را منور و ملطف گردانید . و باحنف
 بن قیس خبر فرستاد که از نهر هرگز تجاوز نباید نمود . اگر چه قبل
 از آن شاه ایران بمرو و رود رود یافته سفیران خود را بطلب امداد بچانب
 ملک صغد و قدر خان ترکستان و خاقان چین فرستاده بود اما خاقان چین

بعد از تحقیق احوال مسلمین انجام و خیم شاه کوتاه بین رابدور بین یقین دیده سفیران یزد جرد را برای صلح نمودن با اسلام اندر زهای فراوان داده واپس فرستاد. مکر خان ترکستان و اهل فرغان و حکمران صغد بعد از آنکه شاه در جنگ بلخ تباہ شده از دریا گذشته بود باز دحام تمام مانند مور و ملخ ببلخ رسیدند. دلاوران اسلام نیز احنف را که بجانب مرو ورود عزیمت فرموده بود زود از کجاهی حال اکاهی دادند. لاجرم احنف بایست هزار نفر عسکر بسوی بلخ رفته بدامن کوه قرار گرفت. و عسکر طرفین در استحکامها درآمده و برای مبارزه حاضر شده و سه نفر ترک که در شجاعت و بصالت مشهورترین ترکان بودند بمبارزه احنف بمیدان اقران پویان و با شمشیر بران احنف یکان یکان بجانب بیابان عدم روان. و احنف نیز بسوی معسکر خود خرامان گشت. خاقان ترکستان اینحال دهشت اشتمال را از فال شامت مال پنداشته و یزد جرد را تنها گذاشته شبشب بالشکر خود از نهر گذشته دنبال کار خود گرفت. یزد جرد هم بانفایس امتناع و آلات مرصع و اشیای کرانبها و نقود موجود و جواهر نامعدود که از ایران با خود آورده بود مانند دود زود از نهر گذشتن آرزو مینمود که ارکان دولت و اعیان مملکت نتیجه صالح مصالحه را با اسلام تفسیر و بد اخلاقی و تلخ مذاقی ترکان رایکان یکان تقریر نمودند. چون شاه ایران سخن ایشانرا بسمع قبول نرسانید ایشان هم بمحشم تمام خزاین و اموالشرا بقهر و جبر از دستش درر بودند و یزد جرد از کنار جو بیار با افکار دلفکار سبکبار گذشته در جایی که خان ترکان آرامگاهش نشان داده بود بار اقامت انداخته تا خلافت عثمان بن عفان در ترکستان اسکان نمود.

و بزرگان ایران که از وی روگردان شده بودند با حنف طرح مصالحه انداخته و جزیه را قبول کرده اموال و اشیا که از دست شاه یعنی یزدجرد ر بوده بودند با حنف تسلیم نمودند . بعد ازان احنف اندکی در بلخ آرام و اموال غنایم را تقسیم و عسکر کوفه را در جاهای مناسب تعبیه و تنظیم ساخته بجانب مرو ازود عودت نمود . چون امرای اسلام با ستیلای ایران قرارداد بدیاری فارس تجاوز نمودند . لشکر ایران نیز بمقاومت ایشان فراهم آمده بجهت حرب تدافعی جایجا برپا شدند . چنانچه از امرای اسلام مجاشع بن مسعود بجانب شاپور وارد شیر خره میرفت که ناکهان لشکر ایران بروی حمله آورده و در اندک زمان باز شکست خورده (توج) را پناه خود ساختند . و عسکر اسلام توج را دیگر بار بضرب تیغ آبدار کشاده جنگاوران ایران را کوشمالی خوب دادند . و ساکنان ان نواحی باز جزیه را قبول و در حصن حصین صلح و صلاح دخول نمودند (قبل ازین در محاربه موقع طاوس علاء الخضر می توج را فتح کرده بود)

از سرداران اسلام عثمان بن العاصی هم بفتح اصطخر مقرر شده و در مکان جور نام يك فرقه لشکر ایران را در بدر ساخته و بعد ازان اصطخر را کشاده و از انجا بکازرون و نو بندجان رفته انها را نیز زیر و زبر نمود . و ابو موسی بامدادش رسیده شیراز و ارجان را هردو با هم کشاده باج و خراج ان نواحی را نیز مقرر کردند . بعد ازان عثمان بسوی جنبه روان و در مکان جهرم لشکر ایران را پریشان کرده جهرم را نیز فتح نمود . از سرداران اسلام ساریه بن زینم نام بجانب بساودار ابکر رفته و محاصره انجا را بهم رسانید .

اهل ایران از طائفه کردن امداد خواسته . و ایشان هم باز حاکم تمام رسیده در صحرا محاربه شدید کردند . بحد تو اتر رسیده است که در انروز خلیفه رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه در مسجد شریف بر منبر برآمده خطبه میخواند که قلت شمار دلاوران اسلام و کثرت و وفرت دشمنان و موقع دشوار و کارزار خونخوار بمرآت قلب همایونش عکس پذیر کشته از سیاق خطابت بدر رفت و گفت (یاساریة الجبل الجبل) میگویند صوت مبارکش بمسج ساریه و اصل کشته زود خود را بدامن کوه کشید . و بعد از تبدیل مکان لشکر اسلام باز بردشمنان دست یافته مال فراوان اغننام . و در میان آن درجی پراز جواهر کرانها یافته بطریق هدیه باخس مال بیت المال ارسال نمودند . خلیفه ازا برای تقسیم کردن در میان جنکاوران اسلام باز فرستاد . سهیل بن عدی نیز بفتح کرمان رفته و عبدالله بن عبدالله بن عتبان با دلاوران اسلام که همراه داشت بامدادش شتافته و در اثنای راه بیکفرقه بزرگ لشکر ایران دوچار شده و دروادی انجا کارزاری شدید بوقوع آمده و لشکر اسلام غالب شده و سر راه ها گرفته و کر زندگان ایرانیان راه نجات نیافته بسیاری شان در ورطه هلاک گنم شدند . و نسیر بن عمرو نیز برای استیلا جیرفت می رفت که در اثنای راه محافظ کرمان را یافته و کارش را تمام ساخته بجزیرت درآمد . اگرچه بعض مؤرخین میگویند فاتح کرمان عبدالله بن بدیل است اما این اختلاف تنها از التباس اسم بظهور آمده است . و عاصم بن عمرو هم بفتح سجستان که از ولایت خراسان فراختر بوده و ساکنانش در اکثر اوقات با طوائف ترکستان جنگ میکردند رفته و در اراضی سفلی آن نواحی با سر بازان ایران جنگیده . و ایرانیان

پشت خود را بر گردانیده در استحکام زرنج با هزار مشقت ورنج در آمدند . دلاوران اسلام از اهرام محاصره نموده عاقبت الامر بشرط دادن خراج مصالحه کردند . الحکم بن عمر والتغلبی بسمت مکران رفته و از امرای اسلام عبدالله بن عبدالله و شهاب بن محارق و سهیل بن عدی بامدادش رسیده و اهل سندهم بمکران امداد رسانیده محاربه عظیم بوقوع آمد . درین بازار کیرودار نیز لشکر اسلام مظفر و منصور کشته دشمنان را تا کنار نهر دور و مهجور ساخته و از انجا بمکران آمده خبر فتح را بخلیفه اشعار و چند روز در مکران اقامت را اختیار کردند .

چون در هنگام محاربه اسلام با ایرانیان عمر رضی الله تعالی عنه با موسی خبر فرستاده بود که در حین اقتضا تا نهایت حدود بصره رفته جنگا و ران اسلام را امداد نماید . بنابراین ابوموسی با مقدار کافی از عسکر بجانب بیروز توجه و با اهل اهواز که بسیاری ایشان از طائفه اکراد بوده در میان نهر تیری و منادر فراهم آمده بودند دوچار و از طرفین مهاجمه های بسیار و مقاتله خونخوار بظهور آمده هر چند درین جهاد سردار مهاجرین بنام زیاد شهید گردیده بود . باین همه دلاوران اسلام فراخور عادت مألوف بنصرت الهیه تکیه زده و در میدان جهاد صبر و ثبات ورزیده چنان جله های غضنفرانه آور دند که دشمنان اسلام از بیم جان افتان و خیران در بعضی مواقع مستحکم رسیده متحصن شدند . چون ابوموسی دید که اکنون مجال دشمنان از جله و اقتحام بکلی منقطع گشت برادر خود ربیع بن زیاد را برای استیصال کردان که در استحکام بودند معین و خودش برای امداد آن فرقه اسلام که در آن هنگام بجهت فتح

اصفهان میرفتند عزیمت و بعد از فتح اصفهان بجانب بصره عودت نمود . برادرش ربیع نیز استحکام بیروز را کشاده و کار اگرادرا بجزیه قرار داده روی عزیمت بسوی بصره نهاد . و خمس مال غنایم را بامزده فتح خداداد بمدینه فرستادند . درین اثنا ضبه بن محض از روی غرض در حق ابوموسی بعض خطا هارا بافترا نسبت داده بدش خلیفه شکایت برد . خلیفه نیز ابوموسی را بمدینه خوانده و بعد از تدقیق و تحقیق افترای ضبه را یقین دانسته ابوموسی را باز بر منصب قدیم خود مقیم کرد انید چون از مواد شکایات مذکور یکی آن بود که کویا ابوموسی زیاد بن ابی سفیان را بلا استحقاق در مصالح حکومت استخدام مینماید . خلیفه زیادر انیز طلبیده و اهلیت و کفایتش را بمیران انصاف سنجیده و قابلیت و استعداد شرابچشم حقایق بین مشاهده فرموده از اهرم بمأموریت خود باز فرستاد . و کذب و افترای ضبه را این الناس اشتهار داد .

مقاله حزن کلاله شهادت عمر رضی الله

تعالی عنه و صورت جریان شوری

و خلافت عثمان بن

عنان رضی الله

تعالی عنه

مغیره بن شعبه از نصرانیان ایران بنام ابولؤلؤ غلامی ازاد کرده بود که هر روز مبلغ دودرهم خراج میداد . روزی ان نابکار در بازار بعمیر رضی الله تعالی عنه دوچار شده از دادن مبلغ دودرهم در یک روز شکایت نمود . عمر از و پرسید که پیشه توجیست . گفت اهنکری و نجاری و نقاشی . عمر گفت بنسبت اینقدر صنعت خراج تو چندان بسیار نیست . و شنیده ام که ساختن آسیای هوا نیز می

دانی . ایامبخواهی که برای من هم آسیابی بسازی . گفت برای تو آسیابی بسازم که از شرق تا غرب همکنان پسند نمایند . حضرت عمر بعد از رفتن ابولولو بنزد یکان خود گفت این غلام مرا تهدید می نماید . روز دیگر بوقت نماز بامداد ناکمان ابولولو بایک خنجر دورو بمسجد درآمده امیر المؤمنین را از شش جاز خدار کردانیده .

کلیب این ابی بکیر را نیز بقتل رسانید . بقول ابن اثیر با کلیب ابن ابی بکیر چند نفر دیگر راهم قتل کرده است . عمر رضی الله تعالی عنه از تاثیر زخها بیتاب شده در مسجد بخواید . و عبدالرحمن بن عوف را پیشوای نماز کردانید . و بعد از نماز بخانه رسیده از تاثیر آن یک زخم جان شکار که بزیر نافش کار کرد و از دیگر زخها عمیق تر بود . امید از زندگانی بریده برای استخلاف یکی از اصحاب رسول الله که احق والیق و افضل و اکمل باشد تأمل نمود و گفت اگر ابو عبیده زنده می بود خلافت را بدو وصیت می کردم . بعد از آن عبدالرحمن بن عوف را خواند و گفت می خواهی که خلافت را بتو بگذارم . عبد الرحمن گفت ایابرای قبول خلافت بمن پندمی دهی . گفت نه . گفت در آن صورت والله من هم خلافت را قبول نمیکنم .

عمر گفت (فیهنی صمتاً حتی اعهد الی نفر الذین توفی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو عنهم راض) معنیش آنکه بس چنان پندار که گویا من این سخن را بتو نگفتم ام تا یکی از آنانکه پیغمبر علیه السلام تا وفات از ایشان خوشنود بود عهد نمایم . بعد از آن علی و عثمان وزیر و سعد را خوانده و عبدالرحمن را نیز از زمره ایشان شمرد و گفت باید که سه روز منتظر طلحه باشید اگر بیاید بدو سپارید . و اگر نیاید در آن حال برای خلافت از میان خود یکی را انتخاب نماید

خلیفه رانیز باید که بنام خدا سو کند خورده تعهد نماید تا خویشا
 وندان خود را بر بندگان خدا بار نگرداند . و در حق نیکوکاران
 انصار که مهاجرین اسلام را جای داده یاری کرده اند احسان .
 و بدکاران ایشان رانیز عفو و مرحمت و صدقه های قوم عرب را که ماده
 و مایه اسلام هستند بانفاق مساکین و فقرا صرف . و عهد و میثا
 قهای رسول الله علیه السلام رانیز نکه داشته و قائماید . بعد از آن
 روی بسوی آسمان کرد و گفت خدا یامی دانی که برای اعلای شان
 اسلام و محافظه بندگان ناتوان و مصلح مملکت مبالغه تمام نموده ام .
 و کسیکه بعد از من خلیفه خواهد شد انرا نیز در امن و آرام گذاشته ام .
 بعد از آن اباطلمه الانصاری را فرمود که همی ایشا نرا یعنی آن
 ذوات را که برای شوری انتخاب شده اند در حجره بگذار .
 و خودت نیز بر در استاده باش که تا قرار دادن شان در میان خود کسی
 دیگر در آنجا ندراید . بعد از آن از فرزند خود عبدالله پرسید که
 مرا که کشته است . گفت غلام مغیره ابولولو . عمر گفت
 منت خدای را که قاتل من شحضیست که یکبار هم بخدا سجده نکرده
 است . بعد از آن برای دفن شدن خود نزد رسول الله و ابوبکر
 از عایشه اجازت خواست . ایشان هم قبول کردند . بعد از آن
 بفرزند خود عبدالله گفت باید که تونیز در شوری حاضر باش که
 اگر رای اهل شوری بیکطرف بسیار باشد تونیز بجانب کثرت میل
 نمای . و اگر در رأی اختلاف نمایند در آن صورت تو حکم میشوی
 اما در امر خلافت داخل نیستی و اگر در رأی شان مساوات حاصل
 شود در آن صورت بطرفی که عبدالرحمن باشد تونیز همان طرف را
 اختیار کن تا کثرت حاصل شود . بعد از آن مهاجرین و انصار را

بحضور خود قبول نمود . و علی و عباس رضی الله تعالی عنهما
 بر بالین خلیفه نشسته و طیب را طلبیده در معالجه اش دقت نمودند .
 و بجزا را محال دیده گفتند خلافت را وصیت نمای گفت وصیت
 کرده ام . بعد از آن از دنیا اعراض نموده تانفس واپسین بذکر الله
 مشغول گردید مدت خلافت عمر رضی الله تعالی عنده سال و شش
 ماه بوده بتاریخ بیست و سوم سنه هجرت سینه به بیست و هفتم شهر
 ذی الحجه روز چهارشنبه روح مقدسش از محبس قفس بدن پرواز
 و بساحه نبی مسباحه عالم قدس ارتقا نمود . رضی الله تعالی
 عنه بعد از آن از اصحاب کرام ابو طلحه الانصاری و مقداد فرخور
 وصیت خلیفه خلد مقام ان ذوات کرام را که یکی از ایشان برای
 امر خلافت انتخاب میشد بیک روایت بخانه مسور بن محزمه
 و بروایت دیگر در خانه عایشه رضی الله تعالی عنها فراهم
 آوردند . چون در امر انتخاب افکار امرا و اصحاب متشعب شده
 در مدینه منوره هیجان و اضطراب رونمون شد . پس بعضی اهل
 شوری برای رفع قیل و قال بعد الرحمن بن عوف رجاء نمودند که خلافت را
 قبول نماید . اما ان ذات قبول نکرده امر خلافت در میان علی
 بن ابی طالب و عثمان بن عفان متردد ماند . شب سوم عبد الرحمن
 با علی و عثمان تا نماز بامداد مانده و حرفهاییکه در میان خود مخفی رانده بودند
 بظهور نیامدند . چون بعد از نماز مهاجرین و انصار و دیگر امرای اسلام
 بمسجد شریف باز دعای تمام جمع شدند . عبد الرحمن بن عوف بجاعترا
 گفت درین باب رای شما چیست . از ایشان هم بعضی کسان علی
 و بعضی عثمان را خواسته قیل و قال را بدرجه رسانیدند که عبد الرحمن
 از حدوث قتنه اندیشیده علی را گفت ایا تو بکتاب الله و سنت

رسول الله ودر امر خلافت بسلوک شیخین یعنی ابو بکر و عمر اتباع می نمایی . علی گفت بدرجه علم و وسعتم اجتهاد خواهم کرد . بعد از آن عبدالرحمن بعینه آن کلام را عثمان بن عفان بیان نمود . عثمان گفت آری قبول میکنم . پس عبدالرحمن روی بسوی آسمان کرده . دست عثمان را گرفت و گفت خدایا شاهد باش که این بار امانت را که برکردن خود داشتم برکردن عثمان می‌نهم . بعد از آن کسانی که در مسجد بودند ایشان هم بعثمان بیعت نمودند . در آن روز طلحه رضی الله تعالی عنه نیز از سفر باز آمده باخلفه جدید ملاقات کرد . عثمان بدو گفت اگر می خواهی اکنون هم خلافت را بتومی گذارم . طلحه گفت مگر همکنان بتو بیعت نکرده اند . گفت آری کرده اند . گفت من هم از اجماع امت جدا شدن نمی خواهم . و زود دست عثمان را گرفته بیعت نمود . اگر چه درین ماده شجره روایات شاخهای بسیار دارد و هر فرقه موافق افکار خود بر شاخی قرار گرفته باشد . ولیکن در حقیقت حال نتیجه مأل و صحت مقال بر همان منوال است که محرر کردید . اگر اهل انصاف تواریخ معتبره را بنظر امعان مطالعه نمایند . امید واثق بر آن داریم که ایشان هم بی شک و شبهه از تصدیق خواهند کرد . من این مقاله را از تاریخ ابن اثیر و ابن خلدون تلخیص کرده ام . و به کتابهای تاریخ دیگر ائمه این فن نیز مراجعت نموده ام

از تواریخ ابن اثیر و ابن خلدون روایت آتی الذکر نیز بدین وجه تلخیص میشود که بعد از وفات عمر رضی الله تعالی عنه روزی عبدالرحمن بن ابو بکر برای ملاقات عبدالله ابن عمر از خانه خود

برآمده می‌آمد که در اثنای راه قاتل خلیفه ابولؤلؤ را همراه فیروزان و جفینه دیده (فیروزان و جفینه هر دوازده نفر از نصرانیان حیره بودند . چون فیروزان بدست اسلام اسیر شده بمدینه رسیده بود عمر رضی الله تعالی عنه کناهش را بخشیده و برای نفقه اش از بیت المال مبلغ دوهزار درهم ماهیه معین و محل اقامتش را نیز در مدینه مقرر کرده بود) و حال ایشان از دیدن عبدالرحمن پریشان شده بطرفی می‌رفتند که از میان ایشان يك خنجر دورو بر زمین افتاد . عبدالرحمن هر سه را قاتل خلیفه پنداشته در هنگام ملاقات . عبدالله بن عمر از قضیه مذکور آگاهی داد . عبدالله نیز زود درفته و هر سه را با شمشیر بریده از کار فارغ شده بود که ناکهان سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه رسیده و حال مذکور را دیده کر بیان عبدالله را گرفته پیش خلیفه زمان یعنی عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه رسانید و گفت این مرد قاتلست . باید که بقصاص خود برسد . و عبدالله را در زندان انداختند . اگر چه علی کرم الله تعالی وجهه نیز آمده در باب قصاص عبدالله رأی خود را بیان نموده بود ولیکن عمرو بن العاص پیش خلیفه آمد و گفت دیروز عمر شهید شده و امروز هم فرزندش را قتل کردن روانمی بینم عثمان رضی الله عنه گفت ولی فیروزان و جفینه منم و دیت ایشان را نیز از مال خود بیت المال ادامی سازم . و عبدالله را عفو نموده رهایی دادند .

آیا باعث تعجب نیست که ابولؤلؤ عمر رضی الله تعالی عنه را در مسجد شریف در میان مجمع اسلام شهید کردند . و حکومت او را گرفته در زندان نیندازد . و فرزند عمر عبدالله تنها يك ظن و شبه هم او را وهم رفیقانش فیروزان و جفینه را بقتل رساند . و سعد بن ابی وقاص

نیز او را از تهمت قتل گرفته حبس نماید . و ابولؤلؤ مطلق العنان در کوچه و بازار بگردد . فی الجمله در سیاق این حکایت نقصان تمام دارد . هر چه باد اباد در میان اسلام تنها بظن و شک قتل دو شخص نه انصاف بل از نخستین اعتساف شمار می شود . باز در همان تاریخ می نویسد که عبدالله بن عمر بمجرد کمان عبدالرحمن بن ابی بکر برخاسته رفیقان ابولؤلؤ فیروزان و جفینه را کشته است . و چون در حق ابولؤلؤ چیزی نمی نویسد . لاجرم از سیاق اخبار چنان معلوم می شود که هر این سه حکومت در هنگام شهادت عمر رضی الله تعالی عنه ابولؤلؤ را گرفته در حبس انداخته است . در هنگام خلافت علی کرم الله تعالی وجهه عبدالله بن عمر نیز از ترس قصاص بجانب معاویه ککریخته و در محاربه صفین مقتول شده است .

(صفت عمر رضی الله تعالی عنه)

حضرت عمر بلند بالا و متناسب الاعضا و قوی هیكل و سرخ و سفید و سرش بی مو و ریش مبارکش سفید . و در کارزار شدیدورایش سدید و عاقل و عادل و مهیب و لطیف و متقی و عقیف بود . در زمان خلافتش حکومت اسلامیة از شرق تا دروازه آهنین و از جنوب تا اصوان و از غرب تا طرابلس تمتد گشته . بیت المال هم بکثرت اموال مالا مال و ابوابش بر روی مستحقان شکسته بال باز . و هر کس فراخور استحقاق مرفه الحال و فارغ البال بود . باین همه برای خود بجز قوت لایموت و کفای اهل و عیال چیزی دیگر نمی گرفت .

یوفات عمر رضی الله تعالی عنه ساکنان بعضی ولایت کردن خود

از حلقه اطاعت بر آوردند . رومیان نیز برای استرداد ممالک که در دست اسلام افتاده بود . ساکنان بلده^۱ اسکندریه را بر پا کنانیده و بامداد شان سپهسالار روم بنام منویل بالشکر فراوان از قسطنطنیه بر کشتیها سوار شده و بکنار اسکندریه لنگر انداخته بجانب مصر رفتار نمود . اهل ازربایجان و ارمنستان نیز سراز خط فرمان پیچیده درفش بغاوت را بردوش شقاوت برداشتند از جانب اناطولی هم سپاهیان رومیان باز دحام تمام در ملک شام درآمدند . عمرو بن العاصی بمقابله^۲ رومیان که بجانب مصر روان میشدند رفته همکنانرا پریشان و کرزندگانرا تا اسکندریه دوانیده در قلعه خزانید قلعه رانیر^۳ بضر ب صمصام خون اشام کشاده باغیانرا استلحام دیدوار حصار اسکندریه را باغبان ادبار یکسان کردانید . بتاریخ بیست و پنجم سنه^۴ هجرت سنیه عثمان بن عفان سعدرا از سبب وام که از بیت المال گرفته بود از کوفه عزل . و بجایش ولید بن عقبه را نصب کرده بکو شمالی^۵ اهل ازربایجان و ارمنستان که نقض عهد کرده بودند معین ساخته . و ولید بایکفرقه^۶ عسکر رو براه نهاده مروحیل را بمقدمه^۷ الجیش پیش فرستاده در اندک زمان باغیان ازربایجانرا پریشان و دیگر ساکنان آنجا را که دست نیاز بدامن امن و امان دراز کرده بودند بآب عدالت سیراب کردانیده در ارمنستان درآمد . و سلمان بن ربیع را بادوازده هزار نفر جنکاور بقتال باغیان بدسکال ارسال نمود . در آنجا نیز مخالفانرا بحال جدال نمانده رو بکرز نهادند . و دلاوران اسلام تانفلیس و شیروان عاصیان نافهما^۸ زار پریشان و بممت بلند تاموقع در بند بعضی حصون دیدار را بضر ب تیغ آبدار و بعضی رانیر^۹ بحسن تدبیر تسخیر کرده

بساط امن و امان را بکستارندند . چون کار آن طرف با تمام رسید .
 ولید عنان عزیمت را بسوی کوفه باز کردانید . و هنوز نوبت بموصل
 واصل شده بود که فرمان ذیشان حضرت عثمان و وصول یافته
 فراخور آن سلمان بن ربیعہ را باهشت هزار نفر دلاور بجهت
 امداد والی شام معاویہ بن ابی سفیان که برای مقابله و مقاتله
 لشکر جرار هشتاد هزار نفر رومی که از طرف اناطولی بجناب سوریه
 میرفتند از جناب خلیفه مدد خواسته بود زود ارسال نمود . ربیعہ
 بعد از طی منازل و قطع مراحل بشام واصل و همراه لشکر حبیب
 بن مسلم ملاقی شده مانند سیل عاجل در بوم روم بجناب اناطول داخل
 کشته رومیان را پریشان و خائمان شان را ویران و قلاعرا از دست
 اهل فساد آزاد و بفتح خدا داد دل مومنانرا شاد کردانید .
 چون قبل آزان لشکر اسلام بطرف مغرب هم تاطرابلس غالب شده
 بودند پس وقت تسخیر بلاد غربیه نیز در رسیده بتاریخ بیست
 و پنجم هجرت سنیه عمرو بن العاصی از مأموریت ولایت مصر معزول
 و بجناب مدینه مجلوب و بجایش عبدالله بن ابی سرح هم بکار پردازی
 مصر و هم بفتح افریقا منصوب گردیده . و عقبه بن نافع بن
 عبدالقیس و عبدالله بن نافع بن الحرث را باده هزار نفر دلاور از دو
 طرف در افریقا در آورد . مکر از سبب قلت عسکر پیک ظفر
 در چنین بلاد ظلمت آباد پیشتر رفتن مصلحت ندیده برای استمداد
 بجناب خلیفه پاک نهاد خبر فرستاد . بمجرد وصول خبر مذکور
 در مدینه منوره حضرت عثمان بن عفان همراه اصحاب کرام
 مشورت نموده و باتفاق آرا مقداری از عساکر هزار بر آسا فراهم
 آورده و بعضی از اصحاب کرام و فرزندان شان چون ابن عباس

و ابن جعفر و سبطین نجیبین یعنی امام حسن و حسین و ابن عمرو ابن عمرو بن العاصی بالشکر مذکور بتاریخ نیست و ششم هجرت سنیه مانند سحاب رحمت بمصر و از آنجا بطرابلس و اصل و از چند اطراف در افریقا داخل شده لشکر روم را مغلوب و بشهر سییطله که مرکز امارت بود تقرب نمودند . و کیل شهنشاه روم هرقل بنام جرجیر که والی آن ولایت بود با صد و بیست هزار نفر در مکانی که دو مرحله از سییطله دور بود بعسکر اسلام تعرض نمود . چند بار تلاقی فریقین واقع شده و هنوز دلاوران طرفین پای ثبات را محکم نهاده جنگ میکردند که ابن زبیر بایک فرقه عسکر بمعسکر اسلام رسیده . و امرای اسلام زود فراهم آمده در باره حرکات و سکنات حرب مشورت نمودند . و موافق تدبیر ابن زبیر عسکر را بدو فرقه تفریق و یک فرقه را با آرام نشانیده فرقه دیگر را برای مانده گردانیدن لشکر دشمن بحرکت آورده مشغول کارزار ساختند . چون آتش قتال باشتعال آمده طاقت رجال طرفین طاق گشت . پس آن فرقه که به آرام نشسته بود بیکبار مانند هزاران خونخوار برفتار آمدند . و عسکر روم که مانده شده بودند . بمهاجرات لشکر اسلام تاب نیاورده منہزم و پریشان گردیدند . ابن زبیر نیز جرجیر را بقتل رسانیده خیمه و خرگاه رومیان را زیر و زبر گردانید . بقیة السیوف رومیان از پیش بهادران اسلام گریزان و بجانب سییطله شتابان و از بیم جان افتان و خیزان در میان استحکام داخل شدند . عبدالله بن ابی سرح نیز لشکر اسلام را تعبیه نموده و سییطله را بضرب شمشیر گرفته . بعد از آن دلاوران اسلام درون افریقا در آمده یک فرقه شان بر قلعه قفصه نام حله آورده بکشادند . فرقه دیگر قلعه آجر را چنان

محاصره کردند که قلعه بندیان امان خواسته تسلیم شدند . بعد ازان همگی اهل افریقا آشتی خواه شده و بتأدیه مبلغ دو نیم ملیون یعنی بیست و پنج لکه دینار در دأره صلح و صلاح در آمده آرام یافتند . عبدالله بن ابی سرح مدت یکسال و سه ماه در بلاد افریقا گردیده بمصر عودت نمود . چون این خبر بقسطنطنیه واصل گردید قسطنطین بن هرقل از حرکات و سکنات اهل افریقا خشنماک شده . بجهت تحصیل آنقدر مبلغ که باسلام داده بودند لشکر خود را بر کشتیها سوار و بجانب طنجه ارسال نمود . ساکنان آنجا املاان رومیان را دور و مهجور کرده گفتند ما چرا بفرمان پادشاهی که ما را محافظه نمی تواند کرد امثال نمائیم . قسطنطین از حرکت چنین بی تمکین اهل مغرب زمین نمکین شده و عسا کر فراوان مرتب ساخته باشش صد قطعه کشتی بالنفس از راه بحر سفید بجانب اسکندریه متوجه کشت . و سی هزار نفر را برای مقاتله معاویه فرستاد . معاویه در موقع جلو لا لشکر روم را بر هم زده و در استحکام خزائیده بایک فرقه عسکر بسیر بحر برآمد . عبدالله بن ابی سرح نیز با کشتیهای بسیار و لشکر کافی مقدار بمقابله و مقاتله قسطنطین برفتار آمده با کشتیهای برشام دوچار و همراه معاویه ملاقی گشته در باب کارزار مذاکره مینمودند که ناگهان کشتیهای رومیان نیز از یک طرف نمایان شدند . و کشتیهای اسلام آن شب نزدیک کنار دریا لنکر انداخته آرام گرفتند . علی الصباح چون کشتی زرین رسن فلک چارمین از افق سمین سپهر برین سر برزد . سفائن نهنگ آسا و اعلام نصرت افزای اسلام بر روی دریا بموج آمده بکشتیهای روم پهلوزن شدند . اگر چه عرب بیست سال پیش ازان آرا

در جام و ماهی را نیز تنها در طعام میدیدند با اینهمه درین کارزار جانفرسا مانند شیران دریا بر کشتیهای اعدا حمله آورده بعد از محاربه شدید دشمنانرا ناپدید و بسیاری کشتیها را خرق و رومیانرا ماهی آسارد در دریا غرق نموده محاربه و موقع محاربه را (ذات السواری) نام نهادند که عبارت از کثرت سفین است . درین بازار کبر و دار قسطنطنین هم زخمدار کشته بوسیله سفینه تیز رفتار بجزیره چپچلیا رسیده بتصور مردود گویا برهری بخت مسعود برکنار سلامت ورود و ازینجود نصرت موعود اسلام رهایی یافته بود . مگر ساکنان جزیره چپچلیا که بسهم ظلم جکردوز و آتش اعتساف سینه سوز حکومت روم دلخون و از رفتار ناهموار امپراطورها بیزار شده بودند . دم را مغنم شمرده و قسطنطنین را در جام کرم بر بستر نرم یافته در همان دم دمش را کشیده با عروس عدم همدم گردانیدند . میگویند وقعه مذکور بتاریخی و یکم هجرت سنیه بظهور آمده است . اگرچه رومیان از فتوحات متوالیه اسلام حیران و علی الخصوص از مشاهده چنین فتح مبین بحریه ایشان از قسطنطنیه نیز بکلی ناامید کشته بودند . اما چه فائده که در زمان خلافت حضرت عثمان از تشنت افکار اسلام در امر خلافت که انشاء الله سبب آنهم عن قریب تحریر خواهد کردید مانع ترقی اسلام شده است .

بروجه سالف البیان در هنگام محاربه سوریه یزید بن ابی سفیان والی دمشق و برادرش معاویه بن ابی سفیان نیز شامل اردن بوده . و بعد از آنکه ابی عبیده و یزید و دیگر امرای اسلام در طاعون عمواس وفات نمودند دائره ولایت معاویه وسیعتر و مرتبه اش رفیعتر

و در سال دوم خلافت عثمان بن عفان بر تمامی بلاد شام والی شده .
 اگر چه مشار الیه قبل از ان در هنگام خلافت عمر رضی الله تعالی
 عنه احوال قبر یس را بارها بیان و برای تسخیر آن با آرزوی تمام
 اجازت خواسته بود . مگر خلیفه دل آگاه از عدم ممارست
 اسلام بسفر دریافکار معاویه را بسمع قبول استماع نفر موده بود .
 با اینهمه معاویه افکار مذکور همواره در دل نکمداشته و در زمان
 خلافت عثمان بن عفان قربیت قبر یس را بر شام و اهمیت موقعش
 را یکان یکان بیان و برای فتح آن از خلیفه زمان اجازت خواست .
 خلیفه جوابش فرستاد که دلاوران اسلام درین کار مخیر و مختار
 هستند . و بعد الله بن ابی سرح نیز خبر فرستاد که اگر لشکر
 اسلام که در مصر هستند آرزوی فتح قبر یس داشته باشند بلا تأمل
 عزیمت نمایند . چون عبدالله و معاویه با سفائن حریره بعزم فتح
 قبر یس برفتار آمدند . ساکنان جزیره مذکور آشتی خواسته
 بشرط دادن مبلغ هفت هزار دینار در هر سال بطریق خراج .
 و در هنگام محاربه خبردار گردانیدن اسلام را از احوال رومیان
 ویاری نمودن بدشمنان اسلام . و لنگرگاه بودن جزیره قبر یس
 برای سفائن اسلام . و با بعضی شروط دیگر هم مانند ان صلح نمودند .
 پس کشتیهای اسلام در بندر قبر یس لنگر انداخته در اکثر اوقات
 بادزدان بحری رومیان عزاها نموده غالب میشدند . میکویند امیر
 البحر اسلام عبدالله بن قیس در جزیره قبر یس اقامت ورزیده پنجاه
 بار بردزدان بحری نابکار دست اقتدار یافته و در اثنای اینقدر کارزار
 یکبار هم درفش نصرت بخشش معکوس نکشته بود . با اینهمه
 در آخر کار بخشش بر کشته در ساحلی از سواحل روم مقتول و ناپدید

شده و تنها ملاح کشتیش خلاص یافته بر ساحل نجات رسیده بود . اگرچه در تاریخ فتح قبریس روایتهای اندکی از یکدیگر فرق دارند . اما اصح آنست که در تاریخ بیست و هشتم هجریه فتح شده است .

والی شدن عبدالله بن عامر بصره و اصلاح حال

اهل فارس و خراسان که نقض عهد

کرده بودند .

اگرچه از سبب بعضی حرکات و سکنات در زمان خلافت عثمان بن عفان در میان اسلام علی الخصوص مابین اصحاب کرام قیل و قال فراوان بهم رسیده . و ساکنان بعضی دیار که هنوز دران دین اسلام چندان قرار نکرفته بود مائل ارتداد . و رومیان و ایرانیان بافکار استرداد ممالک آبا و اجداد بر پاشده . و ساکنان آزر بایجان و ارمنستان و کردستان درفش عصیان و طغیان را بردوش عناد نهاده غوائل عظیمه بظهور آورده بودند مگر بعضی اصحاب کرام که هنوز در قید حیات بودند کمر همت را بر میان غیرت بسته آزر بایجان و ارمنستان را کشاده رومیان را پریشان . و در ممالک ایران و جزیره کردستان هم مانند برق درخشان در آمده فتح و تسخیر نمودند . والی بصره ابو موسی برای اصلاح اکراد جزیره مهیا شده بود که بعضی کسان نزد خلیفه چنان شکایت بردند که ابو موسی آنقدر مال پیدا کرده است که تنها برای برداشتن رخت کرانیهها چهل رأس استر نگاه میدارد . خلیفه ابو موسی را عزل و بجای آن فرزند خال خود عبدالله بن عامر را والی ساخت . اگرچه عبدالله هنوز جوانی بیست و پنج ساله بود مگر از فرط کیاست

کوی دولت و فراست را از امثال و اقربان خود ر بود لشکر
بصره و عمان و بحرین راز و دفر ا هم آورده و بچند فرقه تفریق و برهر
فرقه از مردان کار دیده و دلاوران جنگ آزموده را معین کرده برای
تأدیب عاصیان و باغیان ارسال . و رجال صداقت اشمال
مشار الیهم بقیل و قال مقر خلافت میال نشده . بلکه همکنان در راه
اسلام بذل جان کرده در اندک زمان بعضی اهل عصیان را طوعاً و بعضی
را قهراً و کرهاً در دائرۀ اطاعت در آورده . و در ایران و کردستان
بساط امن و امان را باز بگسترانیدند .

اگرچه این کتاب ما محکمۀ وقایع مؤثره و صورت مجسمۀ حوادث
نادره است . با اینهمه نام نامی و مأموریت کرامی آنذوات با برکات که
حکومت اسلامیۀ را باز حیاتی تازه و بجهتی بی اندازه داده اند
بیان نموده برادران مطالعه کنندگان را از زحمت مراجعت امهات
کتب آسوده حال و فارغ بال میسازیم .

چون عبدالله بن المعتمر از خراسان عزل و بجهت تأدیب ایرانیان
بایک فرقه لشکر بسوی فارس روان و بجای ان عمیر بن عثمان بن سعد
والی خراسان شده برای تأدیب باغیان و مرتدان بحرکت آمده در اندک
زمان تافرغان اهل طغیان را بقهر و جبر در دائرۀ تبعیت در آورده بود .
اما چون لشکر عبدالله در اقلیم فارس در محاربه که بجانب اصطخر
بوقوع آمده بود مغلوب و خودش نیز مقتول گردید . پس عبدالله
بن عامر بالشکر بصره بسوی اصطخر رفته لشکر ایران را بجمله
های مردانه پریشان و بعد از محاربه و محاصره شدید قلعه
اصطخر را بضرب شمشیر کشاده بعد از آن دیگر قلعه های
ممالک ایران را نیز بیکان یکان بضرب تیغ و سنان مسخر و قلعه اصطخر را که

اهلش بار دیگر باغی شده بودند . محاصره کرده دیوار شهر را با منجنیق و دبابه از هر طرف سوارخ و ناله ساخته و عسکر اسلام از شکافها در آمده حصار را تسخیر . و اصحاب جرایم آنجا را با دیگر بزرگان پیمان شکن پارسینان که در آنجا جمع شده باعث فسادهای رنگارنگ میکردیدند بقتل رسانیدند . چون ایرانیان تا زمان شهادت حضرت عثمان بن عفان با آرام نشستند در اکثر اوقات شراره پاش اختلال کشته عسکر اسلام را بجهاد مشغول میکردانیدند . لاجرم عبدالله بن عامر در نبردهای مذکور با ظهار قهر و زور مجبور شده اهل فرسرا چنان مالش تیغ تیز و خنجر خونریز داد که شراره آتش فساد از نهاد زناده آسای شان منطقی و قوه تحریک آلت بغاوت و عناد را از طبع حدید شان بکلی منقطع ساخته وقایع فتح و ظفر آن نواحی بجانب خلیفه اشعار . و موافق فرمان حضرت عثمان ممالک ایران و خراسان را با ضلوع تقسیم و بر هر ضلع عاملی را که اسمش تصریح شده بود نصب کرده برای زیارت بیت الحرام اجازت خواست . و بعد از ادای فریضه حج قبل از وفات خلیفه بملاقات نیز مشرف گردید

(مبدأ فساد و تشتت افکار)

چون عثمان بن عفان در غایت پیری از روی محبت و انقیاد و حیاء و حلم خدا داد از دودمان خود بعض خویشاوندان را در مناصب عالیه استخدام نمودن گرفت . بسیاری امرای اسلام شکسته بال شده در مدینه منوره قیل و قال بدرجه رسید که ان حال ملالت اشتمال باطراف و اکناف ممالک اسلامیة انتشار . و در افکار و کردار بسیاری کسان نیز اختلاف واقع گشته . بعضی کسان در حق خلیفه زمان استخفاف . و سرکشان نوجوان کوفه هم نه تنها بر فنار و کردار

وحرکات و سکنات مقبول انام و مرغوب خواص و عوام ولید بن عقبه که از تاریخ بیست و پنجم سنه هجرت سنیه والی کوفه بود اعتراض بلکه در احوال مخصوصه اش نیز مداخله نموده . و آتش فتنه را برافروخته ابن الحیساز را بقتل رسانیدند . اگر چه ولید قاتلان را در زندان انداخته موافق شرع شریف با جازت خلیفه بر در سرای حکومت بردار کشیده بود . امام فسد ان از مشاهده آن حال خشمناک شده و بحیل و دسایس شکایتها را اختراع و بمقر خلافت عظمی رفته بیان کردند که ولید آنقدر بد مزاج و بد مست شده است که نماز را هم در حالت مستی میخواند . فی الجمله جناب خلیفه ولید را در سنه سیم هجرت سنیه بعد از اجرای حد عزل و بجایش سعید بن العاصی را که از کمال کفایت و درایت از ظهور اسلام تا آن زمان در جمیع خطوب عظیمه و وقوعات جسمیه شهرتی تمام یافته بود والی ساختند . مشار الیه در هنگام وصول بمنبر برآمده جاعترا بدین وجه خطاب نمود که ای حضرات بدانید که من بخواهش خود بکوفه نیامدم . بل تنها برای تحصیل رضا و تبعیت امر خلیفه رسول الله والی کوفه شده ام . میخواهم که فیما بعد از القای فساد پرهیز نموده مرا با اجرای اعمال شدید مجبور نکرده اند . اما چون اخلاق اهل کوفه بکلی برهم خورده بود و اجلاف بر اشراف دست درازی میکردند . و در میان وضع و شریف امتیازی نبود . پس سعید حال نحوست اشغال ایشانرا بجانب خلیفه تحریر نمود . خلیفه بدو نوشت که فراخور قدر و حیثیت هر کس معامله باید کرد . و در حق آن ذوات ستوده صفات که در بیت الشرف رسوخ و قدم دارند . و باسلام همدم و در مسلمانانی ثابت قدم می باشند تعظیم

و تکریم باید نمود . سعید مکتوب خلیفه را در مجمع عام خوانده و
 از نافر جامی و بیفرمانی ایشان قتنه انکیزیء سنکین دلان کوفیانرا
 بدیده یقین و عقل دور بین مشاهده نموده خلیفه را آگاهی داد .
 خلیفه اصحاب کرام و امرای اسلام را فراهم آورده از احوال حاضره
 یکان یکان بیان نمود و گفت میخواهم که اصحاب املاک از خطهء عراق
 قطع علاقه نمایند . حاضران پرسیدند که این کار چه گونه میسر
 میتواند شد . گفت اگر اهل حجاز با اهل عراق که در جزیره العرب
 مال و املاک دارند استبدال نمایند مقصود حاصل میشود . اگر چه
 همکنان رأی خلیفه را قبول کرده بودند (اما از چنین تدبیر ضعیف
 مرکز حکومت در باب اداره سائر مملکت ظاهر گردید) در سال
 مذکور سعید ابن العاصی و ابن عباس و سبطین نجیبین یعنی امام حسن
 و حسین و ابن عمرو و زبیر و حذیفه بن الیمان و دیگر هم بعضی از اصحاب
 کرام بتسخیر طبرستان روان و در هنگام عزیمت عبدالله بن عامر بفتح
 خراسان بحدود طبرستان واصل شده صلح خواهانرا امان
 و مخالفانرا کوشمالی بواجبی دادند (مطیع شدن طبرستان با بعضی شرائط
 در زمان سعادت فرجام عمر رضی الله تعالی عنه قبل ازین نوشته بودیم)
 (استنساخ چند عدد صحیف شریف)

بعد از وفات عبدالرحمن در محاربه ترکان حذیفه از در بند باز گشته
 بخلیفه عرض نمود که حافظان قرآن در قرائت فرقان اختلاف حاصل
 کرده اند . نه تنها در قرائت بل در بعضی ولایات در مخارج حروف
 و اعراب نیز اختلاف حاصل کرده بعضی میگویند ما از فلان و فلان
 اصحاب چنین خوانده ایم . و گروهی دیگر نیز بیسان میکنند که
 ما هم از فلان و فلان اصحاب چنین شنیده .

حضرت عثمان باتفاق رأی اصحاب کرام برای محافظهٔ قرآن بتکثیر نسخهٔ شریفهٔ قرآن قرار داده . آن نسخهٔ فرقا را که بوجه سالف البیان از سبب شهادت بسیاری حافظان قرآن در محاربهٔ یمامه بارأی صوابنمای عمر بن الخطاب جمع شده نزد ابو بکر و بارتحال ابو بکر نزد عمر و بانتقال آن نزد حفصه محفوظ مانده بود از حفصه طلبیده زید بن ثابت و عبدالله بن زبیر و سعید بن العاصی و عبدالرحمن بن الحارث بن هشام را بنوشتن بعضی نسخه ها امر نمود و گفت اگر در قرائت قرآن اختلاف واقع شود باید که قرائتش را بلهجهٔ لسان قریش که بدان نازل شده است تطبیق نمایند . و بسیاری نسخه های قرآنرا چنانکه نازل شده بود بقید قلم آورده و بهر دیار فرستاده قرائتش را تصحیح نمودند

(قتل یزد جرد)

چون در اوراق سالفه صورت هزیمت چهارم شاه ایران یزد جرد و انتقال ممالک ایران بدولت اسلام بیان شده است . اکنون انجام حالش نیز بدین وجه بیان میشود که در هنگام انتقال عمر رضی الله تعالی عنه شاه ایران یزد جرد فرصتاً غنیمت شمرده فرقهٔ از عسکر ایران بجانب اردشیر خره فراهم آورده بتشکیل حکومت جدو جهد میکرد که عبدالله بن عامر نیز مجاشع نام امیر را بامقصداری عسکر ببردش فرستاد . اگر چه یزد جرد تاب مقاومت نیاورده بجانب خراسان گریزان شده و مجاشع نیز دنبالش شتافته بود اما از قدم موسم سرما لشکر اسلام بکلی پریشان شده بغیر از مجاشع دیگری رهایی نیافته بود . بالینهمه ایرانیان مقاومت یزد جرد را بیفائده پنداشته مطیع اسلام شدند . چون

ساکنان اطراف و نواحی نیز از دأره فرمانش برآمده عاصی کشته بودند .
 پس عرصه فراخ این جهان برای یزدجرد چنان تنگ گردیده بود که
 دست از زندگانی شسته دیوانه وار باطراف و کنار میدوبد و مضمون
 این بیت را بادیده اشکبار تکرار مینمود (بیت) دلم شده است
 ازین دار انچنان بیزار . که جان بترک جهان میرود دیار دیار (عاقبه
 الامر چون کبک دری که از پنجه شاهین اهین چنگال رسته
 باشد دوان و پویان برورسیده درخانه آسیابانی پنهان شده بود که
 صاحب خانه برخت کرانهای شاه طمع بسته شاهرا بقتل رسانید .
 بعد از آن نوحش را در دره یافته دفن ساختند . القصه یزدجرد
 مدت بیست سال حکم رانده و درزندگانی خود خاتمان سلطنت
 را ویران و ملک ایرانرا بدست دیگران افتاده دید . و درسنه
 سیم هجرت سنیه بمصایب بسیار و نوایب بیشمار دوچار و بادست
 غدر آسیابانی بزندان عدم گرفتار گردید . چون از سبب شهید
 شدن عبدالرحمن در محاربه ترکان که والی ارمنیه بود اقوام و عشایر
 ترکستان قیام نموده بودند پس قیس بن الهیثم که در تاریخ مخسی و دوم
 هجرت سنیه والی خراسان شده بود بایک فرقه عسکر که عبارت
 از چهار هزار نفر همراه داشت ناکهان بر حدود خراسان برچهل
 هزار نفر ترکان حمله آورده همکنار را پریشان . و دنبال کریز
 ندکان تبر عنان شده بسیاری را طعمه تیغ و سنان گردانید

(مبدأ خروج مردمان از دأره فرمان عثمان بن عفان)

رضی الله تعالی عنه

هر چند بفتوحات عظیمه و وقوعات جسمیه ممالک اسلامیة در قطعه
 آسیا از سوریه و عراق و ایران و کردستان تا ارمنستان . و در افریقا

از مصر و برقه تا طرابلس و ملحقات آن یعنی از یک طرف تا در بند
 و نهر جیحون و از طرف دیگر تا نوبه و خلیج سبته و واسع . و ساکنان
 بلاد مذکوره طوعاً و قهراً بخلافت اسلامیة تابع شده تاسنه سی و دوم
 هجرت سنیه در چنین دائره وسیعہ تمامی بنسکان خدا بقانون
 عدالتپناه التجا آورده از سیاست مجنونانہ و احکام ظالمانہ ایرانیان
 و رومیان رهایی یافته . و تشنکان عدالت با آب زلال انسانیت
 شیرین مذاق کشته . و اقوام مختلفه مانند شیر و شکر با هم امتزاج
 یافته دولت اسلامیة نیز عظمت و ابتهاج پیدا کرده بود . اما
 چون بسیاری اصحاب و سرامدان ذوی الالباب بعهد فاروقی در حروب
 و مغازی با ولتهاب آتش (طاعون عمواس) بدار الاخرت انتقال نموده
 محل بسیاری رجال بنی هاشم که عنصر اسلام بودند خالی ماند .
 و زمان سعادت اقران نبوی نیز در میان اکثر ناس فراموش شده
 عصیبت زمان جاهلیت باز رجعت نمود . افراد قبائل بنی بکر بن
 و ایل و عبدالمطلب و ربیعہ و (ازد) و (کنده) و (تمیم)
 و (قضاعه) نیز بجز که اشخاص معدود از شرف صحبت رسول الله
 و اقتباس نور محاسن اخلاق مصطفی صلی الله علیه و سلم محروم مانده
 بودند . بنابراین از یک طرف ایشان از سبب شجاعت فطریه و کثرت
 نفوس و نصرت لوای اهل ایمان خود را مستحق ریاست اسلامیة
 پنداشته در باب تعظیم و تکریم که فراخور مقام خلافت عظمی باشد
 تقصیر و ولات عظام را استخفاف و تحقیر نموده اداره امور جمهور را
 مختل گردانیده و در نظام و انتظام مملکت صعوباتها انداخته بچند فرقه
 تفریق شدند . و شخصی یهودی الاصل عبدالله بن سبا نام نیز که
 باسلام هجرت کرده بود در هنگام خلافت عثمان بن عفان برای احداث

مذهبی جدید دیار بیدار گردیده کلام آئی الذکر یعنی حضرت محمد
 مصطفیٰ نیز مانند حضرت عیسیٰ رجعت خواهد فرمود . و مقام
 خلافت هم حق آل رسولست و دیگران غصب کرده اند بیان
 مینمود . و در ابتدا چند کس بکلامش اتباع و مذهب رجعیه را
 پیدا کرده برای انداختن تفرقه در میان اسلام سعی فراوان بهم
 رسانیده و در اندک زمان معتقدان و پیروانش کثرت و وفرت یافته
 در میان خود بمخابره و مکاتبه نیز آغاز نمودند . ابوذر رضی الله
 تعالی عنه نیز در شام مردمان را بزهت و تقوی دعوت و توانگران را
 طعن و تشنیع نموده میگفت مردمان را باید که مال زیاده را از نفقه
 یک روزه در باب انقضای حوائج ضروریه محتسبان و نصرت
 اسلام صرف نمایند . چونکه بیشتر از آن نگهداشتن جایز نیست .
 و بمعنای ظاهری آیه کریمه (والذین یکنزون الذهب والفضة
 ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم) اتباع نموده و بسیاری
 کس از ایشان شده و عظ و خطابت میکرد . و الی شام معاویه
 بجانب عثمان رضی الله تعالی عنه نوشت که مردمان شام از کلام
 ابوذر شکایت میکنند . خلیفه او را بمدینه طلبیده پرسید که اهل
 شام را چه شده است که از توشکایت میکنند . گفت من
 ایشان را بجانب زهد و تقوی و ترک مال دنیا دعوت می کنم . خلفیه
 گفت آنچه تومی گویی بسیار است . و من خود ایشان را در باب
 اقتصاد و اعتدال و اتباع فرمان ازدمتعال فرأخو امر جناب ذوالجلال
 حکم می نمایم . ابوذر گفت اگر توانگران ان مال را که از نفقه یک روزه
 زاید باشد بفقران و محتسبان ندهند ما هم راضی نمی شویم . بعد از آن
 برای هجرت نمودن از مدینه اجازت خواسته و بمحل روضه نام رفته

تاهنکام وفات بانفقه که عثمان رضی الله تعالی عنه بوی معین کرده بود
 قناعت نمود . با اینهمه مخالفان عثمان هجرتش را نیز وسیله فساد
 ساخته سرشته اعتراضرا محکمتر گردانیدند . چون قبل ازان
 بسیاری کسان دیگر هم از یافت شدن خویشاوندان خلیفه در مناصب
 عالیه دلگیر شده بودند پس مخالفان و معترضان عثمان باطراف و اکناف
 منتشر شده و جماعتی از فرقه علوی که بدسایس و حیل عبدالله
 بن سبأ بظهور آمده بود پیش علی کرم الله وجهه رسیده بجهت قبول
 خلافت تکلیف کردند . اما علی از حسن اخلاق و زهد و ورع که
 بدان متصف بود آتش فتنه را قبل از اشتعال بدیده فراست دریافته
 بتدابیر حکیمانه از شرر آن خود را نکه داشته مبعوثان فتنه انگیز را
 از خود دور ساخت چون پیش ازان سعید بن العاصی نیز شبی
 با اعیان مملکت و ارکان حکومت صحبت داشته در اثنای مکالمه
 برزبان رانده بود که سواد عراق با نچه قریشت . و اشتر ازین کلام
 کف بر دهان آورده بخشم تمام برخاست و گفت دیاری را که ما بضرب
 شمشیر فتح کرده باشیم . و خدا نیز آنرا نصیب ما ساخته باشد
 چه کوند بستان قریش می توانی خواند . دیگر حاضران نیز
 از حد خود تجاوز نموده شورشی بر پا کردند . اگر چه ناظر
 شهنه عبدالرحمن الاسدی از جای خود برخاسته می میخواست که
 در حق مخالفان معامله شدید اظهار نماید . اما ایشان زود بروی
 حمله آورده چنان زدندش که بر زمین مدهوش افتاد . سعید
 مسامر را ترک کرده در حق اشتر و هواداران و پیروانش بجانب
 خلیفه شکایت نوشت . خلیفه فرمود که ایشانرا زود بطرف شام
 تبعید باید نمود . بوالی شام معاویه نیز نوشت که بعض کسان

در کوفه التفساد شده اند و امر کردم که ایشانرا بطرف تو ارسال نمایند . وقتیکه ایشان بشام می‌رسند در حال شان بنظر اهتمام ملاحظه نمای . اگر اصلاح حال کرده باشند در انصورت ایشانرا باز بسوی کوفه بفرست . و گرنه بجانب من روانه کن . اگر چه معاویه ایشانرا در هنگام وصول نزد خود خوانده کفایت و درایت و قدر و حیثیت و قدم و مزیت طائفه قریبشرا که در میان دیگر طوایف عرب داشتند در میان . و بعد از ان بتهدید شدید و توبیخ بلیغ و خامت انجام کار مفسد انرا بیان نموده بود . ولیکن پندش سود مند نشده روی خودرا از ایشان برگردانیده حال فساد اشتمال شانرا بجانب خلیفه تحریر نمود . بعد از ان اشتر با هواداران خود نزد عبدالرحمن بن خالد بن ولید بجمعی رفتند . اما چون در هنگام ملاقات از وی نیز روی تهدید شدید و تحقیر و تنذیر مشاهده کردند . پس چار و ناچار بصورت آشکار از افکار ناهنجار خود بیزار . و کلانتر ایشان یعنی اشتر بسوی مدینه روان و بخدمت خلیفه زمان یعنی عثمان بن عفان مشرف شده از کار ناهموار استغفار و ندامت و خجالت خودرا نیز اظهار نمود . خلیفه گفت اکنون در هر جا بیکه بخواهید رفته اقامت نمایید . از بعض روایات دانسته میشود که ایشان باز بجانب کوفه رفته اند .

فی الجمله از یکطرف شرر آتش اشرار در بصره ساری و از طرف دیگر تزویر بی تدبیر عبدالله بن سبأ نیز بعراق و مصر جاری شده اهل بصره و الیمان و عاملان حکومت را تحقیر و در حق خلیفه هم زبان تزویر بیان را تیز ساخته ناره فساد باشتعال آوردند . چون قبل از ان جران بن ابان نیز از سبب گرفتن زنی که هنوز عدتش

تمام نشده بود حد شرع یافته بود . پس ان هم آتش عداوت دیرینه را در سینه^۱ پر کینه نکهداشته بانداختن شقاق و نفاق سعی بلیغ می نمود . اگر چه اصحاب اغراض کثرت و وفرت یافته در کوفه و بصره و مصر قیل و قال فراوان بهم رسانیده می خواستند که باطراف و اکناف دیگر دیار هم آتش اختلال برافروزند . اما از حسن تدبیر خردمندان روشن ضمیر که از سبب توسیع دائره^۲ اسلام یافت میشدند در شهرهای نزدیک مقر خلافت راه دخول نیافته در حق امرای اسلام ز بان طعن را دراز و مأموریت خویشاوندان خلیفه را که در مناصب عالیه یافت شده بودند وسیله^۳ فساد ساخته خلع خلیفه را بصورت آشکارا بیان و سرکشان کوفه نیز بر سعید بن العاصی قیام نمودند . پس سعید بمقر خلافت رفته احوال حاضر را یکان یکان بخلیفه^۴ زمان بیان نمود . عثمان رضی الله عنه از خویشاوندان خود معاویه و عبدالله بن ابی سرح و سعید بن العاصی و برادرش عمر و بن العاصی و عبدالله بن عامر را طلبانیده پرسید که شما درین باب چه مصلحت می بینید . معاویه گفت اگر برای کوشمالی مخالفان بوالیان ولایت امر ننماید و من هم بجانب شام رفته کار ایشانرا سرانجام بدهم بدنخواهد شد . سعید بن العاصی گفت مصلحت آنست که مخالفانرا بکارزار مشغول گردانید . عبدالله بن عامر گفت اگر ایشانرا بعطایای عمیم خشنود گردانید از هر چیز بهتر است . خلیفه رأی سعید را پسندید و گفت باید که شماز و دبولاتیها رفته و ابواب جهاد را مفتوح ساخته مخالفانرا برای کارزار معین نماید . اگر چه سعید عازم سفر شده نزدیک کوفه رسیده بود اما مخالفان قیام نموده بخلیفه خبر فرستادند که ما بجز ابو موسی الاشعری و الی دیگر نمیخواهیم . پس سعید

بمدينه بازگشته حال مذکور را بخليفه بيان نمود خليفه نيز چاروناجار
 ابوموسی را والی کوفه نصب و بمضمون آتی مکتوبی ارسال
 نمود که . ای ناس انکس را که شما انتخاب کردید من نيز انرا والی شما
 ساختم . هر چند اکنون عنان خود را بدست شماها کرده باشم
 وليکن در نزدیکی بصر و تحمل باز شما را اصلاح می نمایم . ابوموسی
 بکوفه درآمده مکتوب خليفه را بمجمع ناس قرائت و قلب اهل کوفه را
 بمخاطبات و موعظت بجانب خليفه مایل گردانیدن گرفت . اگر چه
 ایشان هم بصورت ظاهر موافقت کرده بودند . اما بسيار
 نکذشت که باز مسئله خلع خليفه را بميان آورده بالاتفاق عامر بن
 القیس را که یکی از زاهدان بود برای تکلیف استعفای مأموریت خلافت
 بسوی خليفه زمان یعنی عثمان بن عفان بتاریخ سی و چهارم سنه
 هجریه بمدينه منوره روان نمودند . عامر بحضور خليفه مشرف
 شد و گفت ای خليفه تو در معظمات امور انقدر خطاهای بزرگ کرده که
 مردمان تحمل باران ندارند . اکنون باید که از چنین کار پرهیز کار شده
 استغفار نمای . عثمان رضی الله عنه از سخنان عامر منفعل شده بحاضران
 گفت ببینید این مرد را که خود خدا را نمی داند چه گونه سخنهاي
 حقارت امیر بن می گوید . عامر گفت من خدا را منتقم می دانم .
 بعد از آن از حضور خليفه برآمده پی کار خود گرفت چون پیش از آن
 بنی هاشم و دیگر اشراف نيز از سبب یافت شدن خویشان خليفه
 بمناصب عالیه دل آزرده شده بودند . لاجرم بسیاری بزرگان
 مدينه بنزد امام علی کرم الله وجهه از احوال ملالت اشتمال شکایت
 بردند . امام علی پیش خليفه رفته حال را بیان نمود . خليفه
 گفت فی الحقیقه من از بطانۀ بیت خود معاویه و ابن عامر

ومغیره را در مناصب عالیہ استخدام می نمایم . اما چون رسول الله علیه السلام نیز معاویہ را استخدام و بعد از آن ابو بکر و عمر هم اورا در خد متہای بزرگ استعمال و ابن عامر و مغیره را نیز از سبب اہلیت و کفایت کہ در خطوب عظیمہ داشتند در منصبہای عالیہ استخدام فرمودہ بودند . بنابراین من ہم بدیشان پیروی کردہ ام . علی گفت فی الواقع چنین است . مگر ایشان در زمان عمر بخلاف قاعدہ کاری نمی کردند . و از ہیبت عمر از غلامش برقان ہم بیشتر می ترسیدند . اما اکنون معاویہ در شام براہای ناہموار رفتار و بفرمان تو عدم مبالغات نمودہ ہر امر منکر را نیز بتوعزو و اسناد می نماید . تو ہم اورا منع نمی کنی . و الحاصل بعد از مباحثہ عریض و عمیق از عثمان مفارقت نمودہ بجای خود باز کردید

✽ مقالہٴ حزن افزای شہادت ✽

✽ عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ ✽

چون بسمع ساکنان مدینہ و اصل کشت کہ قیل و قال مردمان کہ در حق خلیفہٴ زمان داشتند اشتہار یافته باعث فتنہ و فساد و سبب اختلاف و تضاد شدہ در ہر طرف خلیفہ راطعن و تشنیع می کنند . بعض اشراف و اعیان نزد عثمان بن عفان رقتہ افکار مردمان را با وقایع زمان بیان نمودند . خلیفہ گفت درین باب رای صوابنمای شما چہ اقتضای کند . گفتند اگر چند نفر از معتمدان صداقت پرور باطراف و اکناف ہر کشور رقتہ اساس این گفت و گو و درجہٴ تأثیرش را تحقیق نمایند بدنخواہد شد . لاجرم محمد بن مسلمہ بکوفہ و اسامہ بن زید ببصرہ و عبد اللہ بن عمر بشام و بعض معتمدان دیگر نیز بسائر اطراف و اکناف رقتہ بعد از ایضای مأموریت

باز کشته بیان کردند که مادر حق خلیفه در هیچ جاسخنی بد استماع نکردیم . اگر چه تنها عمار بن یاسر که بمصر رفته بود باستمالت ابن سبأ و شیعه هایش فریفته شده اندکی تأخیر و بعد از چند روز باز کشته انهم مانند دیگران حقیقت حال را چنانکه شنیده و دیده بود بیان کرده بود . با اینهمه خلیفه دل آگاه یعنی عثمان رضی الله تعالی عنه بیاننامه هارا بصورتی مؤثر نوشته باطراف و اکناف فرستاده اگر کسی از والی و یا از من چیزی طلب داشته باشد باید که در اینجا آمده حق خود را بخواهد . می گویند در هر جایی که بیاننامه مذکور بقرائت آمده بود مرد مانرا چنان تاثیر نمود که بسیاری اهل انصاف زار زار بگریستند . چنانچه از والیان بزرگ چون معاویه و عبدالله بن عامر و ابی سرح فراخور امر خلیفه بحج آمده بودند سعید بن العاصی نیز حاضر گردیده و خلیفه بدیشان توجه نمود و گفت مردمان را چه شده است که از شما شکایت می کنند . می ترسم که دعوی ایشان مقارن صحت باشد . ایشان گفتند این سخنها اصل و اساسی ندارند . وان کسانی که برای تحقیق احوال رفته بودند آیا بشما بیان نکردند که مادر هیچ جاشکایتی نشنیده ایم . خلیفه سخن ایشانرا اصغاف نغمه مود و گفت هر آینه این شکایتها بی اصل و اساس نیستند . چنان می پندارم که در نزدیکی مردمان ابواب شکایاترا باز خواهند کرد . من از خدایم ترسم و نمی خواهم که حق کسی بر کردن من بمسند . والیان از استماع این کلام مهر سکوترا بر درج دهان نهاده همراه خلیفه بسوی مدینه عودت نمودند . و در هنگام وصول خلیفه در حالتی که معاویه حاضر بود . علی و طلحه و عبدالله بن زبیر را نزد خود

خوانده بعد از جدوثنای ایزد متعال بیان نمود که ای در هنگام ارتحال عمر بدار البقا برای انتخاب خلیفه شما معین نشده بودید . و چون در کبر سن علی الخصوص درز مائیکه هنگام انتقال هم چندان بعید نیست . این دوست خود را برای خلافت انتخاب کردید . پس چرا اکنون از من اعراض می کنید . آیا این تلون و تغیر که در صورت شما مشاهده می شود شایان است . نی نی . پس نفس خود را ازین چیزها نگهدارید . اگر چه علی از مضمون این کلام رنجیده جوابی سخت داده بود . ولیکن عثمان باز بکلام آغاز نمود و گفت فی الواقع اگر چه ان دودات حیده صفات که قبل از من خلیفه شده بودند همواره از استخدام خویشاوندان خود احتراز می نمودند . اما چون رسول الله علیه السلام اهل قرابترا استخدام می فرمودند بنابراین من هم بعضی خویشاوندان خود را که از کثرت اهل و عیال در حالت ضرورت بودند دستگیری کرده ام . اگر بتصور شما خطا کرده باشم از ایشان استرادم می توانم کرد . ازین سخن همکنان ممنون شده بجای خود در قند . مکر معاویه نتیجه و خیم این مجلس را بفرست دانسته بعثمان بن عفان گفت من چنان کان می برم که بعد ازین شورشهای بزرگ بظهور خواهند آمد و توانها را دفع نمی توانی کرد . اکنون مصلحت آنست که ما با هم بشام برویم . و شاید قتنه و فساد را که بظهور خواهند آمد در دفع ان بکوشیم . عثمان گفت من از همسایگی رسول الله دور شدن نمی خواهم . معاویه گفت در ان صورت برای نکهبانی توفیقی کافی گذاشته من بروم . عثمان گفت مضایقه و دلتنکی همسایگان رسول الله را نیز نمی خواهیم .

آنچه خدا می خواهد من بران راضی هستم . معاویه گفت پس محقق بدان که اینان قصد جان تو خواهند نمود و تو با ایشان مقاومت نمیتوانی کرد . بعد ازان نزد علی و طلحه و ابن زبیر رضی الله تعالی عنهم رفته و برای محافظهٔ خلیفه بتأکید اکید تنبیه نموده بجانب شام روان شد . درین اثنا دشمنان عثمان که در مدینه بودند فرصت را غنیمت شمرده باهل بغی و فساد که بیرون بودند سخنهای قته انگیز بدینوجه نوشته فرستادند که ای برادران اگرچه خلیفه شما را بجهاد فرستاده است . اما اصل جهاد در مدینه است باید که زود درینجا بیاید . بنابراین هزار نفر از مصر و هزار از کوفه و انقدر دیگر هم از بصره بتاریخی و پنجم سنهٔ هجرت سنیه بوسیلهٔ حجج که مومنان نزدیک بود درماه شوال برقتار آمده بصریان درموقع ذاشب نام که از مدینهٔ منوره بقدر سه مرحله بعید است اقامت و کوفیان در محل اعوض . و گروهی از شرمهٔ مصریان با کوفیان و گروهی دیگر در مکان ذی المروه نام فرود آمده و هر یک افکاری دیگر داشته یعنی بصریان بخلافت طلحه و کوفیان بخلافت ابن زبیر و مصریان هم بخلافت علی مائل بودند . علی کرم الله تعالی وجهه مقصد مفسدانرا دانسته برای محافظهٔ مقر خلافت باجارت خلیفه مقداری از عسکر فراهم آورده بیرون مدینه مکان اججار الزیت نام را لشکرگاه ساخته و فرزند دلبند خود حسن را با ایشان معین نمود . اگرچه چند نفر از بزرگان مفسدان ظاهرا بیمنانهٔ عرض شکایت در حق بعضی والیان ولایت و باطناً بالقیام مفسدت باجارت حکومت

درون مدینه درآمده و بزرگان فرقهٔ مصر نزد علی کرم الله وجهه
 رفته برای قبول خلافت تکلیف کرده باشند . مکر علی روی
 درهم کشیده با او از بلند گفت همگی صلحای امت می دانند که عسکر
 (ذی المروه) و (ذی الخشب) و (الاعوص) بحدیث
 رسول الله ملعون شده هستند . طلحه و ابن زبیر نیز بدان گمانکه
 برای قبول کنساییدن خلافت پیش ایشان رفته بودند مانند علی
 حدیث شریف را بیان و بعد از آن مفسدان را از خود دور و مهجور
 نمودند . چون مفسدان از موافقت اصحاب کرام ناامید شده بجانب
 فرقهٔ خود بازگشتند . هوا داران ایشان که در مدینه بودند برای
 حصول مقصد خود راه حیل و دسایس رایش گرفته و کمر فساد را
 بر میان بغی و عناد بسته بجهت عزل عثمان باز دحام تمام نزد علی رفته
 گفتند عثمان به هوا و هوس اهل قرابت تبعیت نموده خویشاوندان
 خود را در کارهای بزرگ استخدام می کند . چون جور و اعتساف
 ایشان بر کردن مردمان باری کران شده است بنابراین از طرف مارفته
 بدو بگو باید که زود ایشانرا عزل کرده عهد و پیمان نماید که فیما بعد
 کاری چنین هرگز نکنند . وگرنه ما اورا عزل خواهیم کرد .
 علی نزد خلیفه رفته تکلیف ایشانرا بیان نمود و گفت من نیز مصلحت
 ان می بینم که اکنون بجهت دفع فساد در مسجد شریف درآمده
 عهد و پیمان نماید تا آتش فتنه بلند نگردد . لاجرم خلیفه بمسجد
 شریف درآمده در مجمع ناس تقصیر خودرا اعتراف کرد و گفت ای
 ناس عهدی کنم که در مدت سه روز خویشان خودرا از مناصب
 جالبه عزل خواهم کرد . اگر چه مروان نتیجهٔ اظهار ضعف را وخیم
 ادنسته بخلیفه گفته بود که عجز را اظهار نمای . چونکه اگر کار بجبر و قهر

اقتضا نماید در انصورت هم مخالفان را بقوت و اقتدار بنی عبد مناف
 مغلوب و مخدول می توان نمود . اما خلیفه سخن مروانرا بعنف
 معامله بریده خاموش کردانید . بعد ازان اهل مجلس برخاسته
 بجای خود رفتند . چون در مدت سه روز عهد خلیفه بوفانی انجامید
 اهل فساد خلیفه را بنقض عهد متهم ساخته خانه اش را احاطه
 کردند . چون دران اثنا مروان بعضی سخنان تهدید امیر بر زبان
 رانده بود پس اهل فساد باز دحام تمام شکایترا پیش علی بردند .
 علی باز نزد خلیفه رفت و گفت مروان فتنه خفته را بیداری
 کرداند . اگر تو هم بنصیحت چنین کسانکه حریص مال و جاهند
 عمل نموده بسخن دوستان صادق که در میان اسلام برای منع شقاق
 و نفاق سعی می کنند کوش ندهی . من هم فیما بعد از مداخله
 و توسط این کار خود را بس می کشم . اگر چه علی بعد ازان از عثمان
 مفارقت کرده بود با این همه در باب محافظه اش جد و جهد خود را
 نیز دریغ نمی نمود . چونکه فرزند دلبندش امام حسن از در
 وازه عثمان بوجه التی البیان جدا نشده بود چون از کفتار دشوار
 مروان آتش فتنه بلند و جناب خلیفه باستمداد مستمند شد . وان اهل
 فساد که بزجر و نصیحت علی و دیگر اصحاب بسوی وطن خود
 عودت کرده بودند بمدینه و اصل شده مصریان نزد علی و بصریان
 و کوفیان نیز نزد طلحه وزیر رفتند . علی از مصریان
 پرسید که چرا شما باز آمدید . گفتند مادر راه از دست شخصی
 که بمصر می رفت مکتوب خلیفه را که برای قتل مانوشته
 بود گرفته باز آمدیم . علی گفت بصریان و کوفیان از شما دور
 بودند . چه گونه شده است که در یک وقت همگی شما خبردار

کشته یکبار بمدینه عودت نمودید . پس چنان معلوم میشود این شکایتها
 اصلی ندارند . کفند هر چه بادا باد ما این آدم را فیما بعد برمسند
 خلافت نمی خواهیم . بصریان و کوفیان نیز پیش طلحه و ابن
 زبیر کلام مذکور را بعینه ادا و جواب را نیز بعینه استماع نمودند .
 القصه روز آدینه حضرت عثمان بخطابت آغاز و بسوی مفسدان
 چشم خود را باز نمود و گفت ای جماعت بخدا سو کنید می خورم که
 شما بحديث رسول الله ملعون شده هستید . چون صلحای امت هم
 از ایمی دانند . پس باید که خطاهای خود را بصواب محو نماید .
 از اصحاب کرام محمد بن مسلمه برخاست و گفت آری من بدین کلام
 گواهی می دهم . مکر اهل طغیان اورا بخشونت بر جای نشانیدند .
 بعد از آن زید بن ثابت برخاسته بگواهی دادن مهیا شده بود که از انیز
 بزجر و توبیخ باز داشتند . و اهل مسجد را سنگها انداخته
 بی خواندن نماز از مسجد بدر کردند . اگر چه حضرت عثمان
 از ضرب سنگی بر زمین افتاده . و بعد از آن برخاسته در خانه خود
 در آمده بود . اما اهل فساد محاصره خانه اش را چنان بهر سا
 نیده آبرابریدند که علی کرم الله وجهه نیز متأثر شد و گفت رومیان
 و ایرانیان هم در وقت محاربه ما با ایشان ابراهم می کردند .
 و اینان چه گروهی ظالم و بی انصافند که ابراهم بسته اند و زود
 چند مشک را از آب پر کرده بخانه عثمان در آورد . بعضی از امهات
 مومنین و اصحاب کزین نیز راهی یافته اب می رسانیدند . چون اهل
 عصبان برای خلع عثمان ماده مکتوب را بزرگترین سبب فساد ساخته
 بودند . بنابر بن علی و دیگر هم بعضی از اصحاب همراه چند نفر
 از مخالفان نزد عثمان رفته از حال مکتوب سؤال کردند . عثمان

سو کند خورد و گفت من مکتوبی چنین نوشته هستم . اگر چه
 علی و رفیقانش کلام عثمان را بی تأمل و تردد تصدیق کرده بودند .
 اما اصیان بیان نمودند که مهر عثمان بران وضع شده است . عثمان
 گفت من از ان هم خبر ندارم . مفسدان گفتند ازین معلوم شد که
 تو بدرجهٔ عجزداری که مردمان عجز ترا شناخته بچسارت تمام
 مهر ترانیر تقلید می نمایند . بنابراین غرل تونیر لازم می آید .
 گویا اهل فساد بچنین ترهات دعوی خود را اثبات نموده بودند .
 اما چون سخن شان در حق این مکتوب هم اطرا دندار دپس شبهه
 نیست که آن زانیر خودشان اختراع نکرده باشند . اگر چه بعد از ان
 اهل فساد روی جبر و قهر را نشان داده برای خلع خلیفه بر پاشده
 بجهت در آمدن در خانهٔ خلیفه سعی خود را بجا آورده بودند .
 اما از سبب مدافعهٔ حسن بن علی و ابن عباس و دیگر اصحاب و اقر با
 و تعلقات خلیفه که بر در دار الخلافه سلاح بدست ایستاده بودند
 مجال دخل نیافته هنوز بمدافعه سرگرم بودند که محمد بن ابی بکر
 و گروهی از او باش مصر یان و دیگر عرب از پس دیوار خانه در آمده
 و سه نفر از ایشان یکان یکان در حجرهٔ عثمان داخل شده و برای
 استغفایش از منصب خلافت تکلیف نموده انچنان بافعال ناشایسته مشغول
 گشتند که ذکر انرا جایز ندانستیم و تفصیل شناخت و روزالت محمد بن ابی بکر را
 که در هنگام در آمدن و بر آمدن از وی صادر شده بود نیز مناسب ندیدیم
 القصه او باشان اهل غرض بتاریخی و پنجم سنهٔ هجرت سنیه
 بروز هژدهم ذی الحججه عثمان بن عفان راشهید . و انکشتهای
 زوجه اش ناله را که بمنع افعال شنیعهٔ شنیعهٔ سفها جد و جهد میکرد
 بریده دنائت و روزالت خود را اجرا میکرد دند که بعضی از غلامان

خلیفه شهید دونفر از مفسدان بقتل رسانیده . و در محافظه نائله سعی بلیغ بجا آورده دروازه دارالخلافت را بر سه نفر مقتول مسدود ساختند . هر چند بعد از آن مفسدان برای یغما بجانب بیت المال شتافته بودند اما مالی بسیار نیافته خائب و خاسر باز گشتند . چون روز سوم در را کشاده جنازه عثمان را برای دفن بیرون آوردند . اهل عصیان نیز در راه ایستاده برای انداختن سنگها بر جنازه خلیفه باز حاضر گشته بودند که علی بزجر و توبیخ ایشان را باز داشته جنازه را نزدیک بقعه بقیع برده بمکان حش کوبک نام مانند شهیدان دیگر بیغسل و تکفین بایر اهن خون آلود دفن . و بعد از آن بامر علی باز جسد مبارکش را بر آورده داخل بقیع کردند .

(محاکمه و قعه)

از تفصیلات سالفه معلوم شد که ظن و شبهه که بعضی مؤرخین در شهادت عثمان بن عفان دارند . هرگز بر اساس متین مبتنی نیستند . هر چند عثمان در هنگام نایت پیری بر مسند خلافت قرار گرفته در اکثر مناصب عالیه و امور مهمانملکیه خویشان خود را استخدام کرده باشد . اما چون بعضی از ایشان در زمان سعادت رسول الله علیه السلام و بسیاری شان نیز در زمان شیخین از سبب کفایت و درایت در کارهای بزرگ استخدام شده بودند بنابراین عثمان هم ایشان را استخدام میکرد . و در زمان خلافت خود تنها ابن عامر را که اهلیت و کفایت و فراست و درایتش هم بموجب سالف البیان چون خورشید تابان نمایانست والی عراق ساخته بود . مکر بنی هاشم از سبب آن جور و جفا که

در هنگام ظهور اسلام از بنی امیه علی الخصوص از ابو سفیان و امثال آن دیده و چشیده بودند ترقی بنی امیه را در دولت اسلامی نمی خواستند . اما از تبعاد زمان سعادت رسالت قدر و حیثیت بنی امیه که در هنگام جاهلیت در میان قوم عرب داشتند آهسته آهسته باز کشته فتنه های بزرگ نیز بظهور آمدند . اگر چه علی و طلحه و زبیر در دفع آنها کوششها کرده باشند . با اینهمه حیل و دسایس اصحاب غرض بمقاصدشان مانع شده فائده نبخشید . و چون بسیاری اصحاب کبار رسول الله علیه السلام نیز در کارزارهای سوریه و عراقین و دیگر بلاد و در طاعون عمواس که ذکر آن سبقت ورزیده است وفات نموده بودند بنا برین کسی نمانده بود که آتش اختلال که در میان اسلام باشتهعال آمده بود بحسن مقال خاموش کرداند . بلکه از یکطرف معاویه شهادت عثمان را برای غصب خلافت آلتی مؤثر یافته . و از طرف دیگر شاعران فصیح اللسان عرب غیرت و تهور بنی امیه بایات و اشعار و مرثیه های بی شمار تحریک و آتش اخذ انقام ایشان را تیز تر کرده عدم مبالغت علی بن ابی طالب را در نصرت عثمان بن عفان بصورت آشکار بیان نمودند . اما از سیاق اخبار اقوال و افکار شان تأیید نمی شود . چونکه از یک جانب از روز ظهور اختلال علی کرم الله وجهه بالنفس برای منع فساد و دفع اشرار بدنهاد که از شهرها آمده بودند سعی بلیغ نموده باز گردانیده بود . و از جانب دیگر فرزندان دلبند خود حسن را با بن عباس بجهت نکهبانی دارالخلافه از شر مفسدان که بهانه مکتوب باز کشته آتش فتنه را باشتهعال آورده بودند معین کرده بود . و ایشان هم بمقابله و مجادله اشرار کمر همت

را چنان استوار بسته برای نثار جان در راه عثمان پای ثبات را برقرار نهاده بودند که حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه نیز کثرت اهل طغیان و قلت نکهباناز را مشاهده نموده و مقاومت قلیل را با کثیر دشوار پنداشته بدرجه شفق و مرحمت در دلش حاصل شد که همکنانرا اجازت انصراف داده بحسن گفت می دانم که قلب پدرت برای تو تا چه درجه در التهابست . برای خدا مرابکندار و زود نزد پدرفته اضطرابش را تسکین نمای . حسن گفت بخدا تا جازا فدا نکنم از درت جدا نخواهم شد . عثمان بمشقت حسن تاب نیاورده و در را کشاده بار فیقانش درون می در آورده که بسیاری سفهانیز بشکستن در مباشرت نمودند . و چون شکستن در ممکن نشد پس خواستند که در را آتش زده درون در آیند . و هنوز حسن و رفیقانش همراه ایشان در کشاکش بودند که بوجه سالف البیان بعض او باشان از دنبال خانه در آمده عثمان بن عفان را بدرجه شهادت رسانیدند . اکنون بخوبی ملاحظه باید فرمود که اگر چه علی بنفس خود مدافعه نکرده بود . با این همه جگر پاره اش حسن تا درجه نهایت در بذل غیرت و همت تقصیری نکرده است . اگر عثمان بنصیحت علی عامل شده بافکار مروان و دیگر خویشاوندان خود کار نمی فرمود البته علی بنفس خود هم در دفع فساد بذل جان می نمود . چون همکنان در باب بذل و ایثار مال و جان حضرت عثمان از ظهور اسلام تا روز انتخاب خلافت در نصرت و تأیید دین اسلام متفق الکلمه اند پس در ایضاح و بیان آن احتیاج ندارد . القصه چون حضرت عثمان از یکطرف در سن از درجه هشتاد سال تجاوز نمود و از طرف دیگر نیز باوصاف

حلم و حیا متصف بود . لاجرم ازدفع و منع مقاصد حریصانهٔ بزرگان بنی امیه و از تدارک اسباب مدافعه عاجز شده است . اگر چه بسیاری کسان برای امداد عثمان بایقظ و اخطار مروان از بلاد بصره و کوفه برآمده از راهی کوتاه تر بجانب مدینه شتافته بودند . اما هنوز در اثنای راه بودند که شهادتش را استماع کرده بازگشتند .

(نسب و قیافت عثمان رضی الله تعالی عنه)

عثمان بن عفان بن ابی العاصی بن امیه بن عبدالمطلب بن عبدمناف میانه قد و فراخ سینه و بالای دوشهایش ستر ورنکش کندم کون و سرش بی مووریش مبارکش مویدار و دراز بود . و در وجه مبارکش اثر دانه های جدری نیز مشاهده می شد . دیگر انساب اندات بزرگوار بکتب انساب حواله کردیم

(بیعت مردمان بعلی رضی الله تعالی عنه)

بعد از شهادت عثمان بن عفان طلحه و زبیر و بسیاری ذوات از مهاجرین و انصار بخانهٔ علی رضی الله عنه رفته گفتند ما برای بیعت آمده ایم . علی گفت من تحمل بار خلافت ندارم . وزیری شمارا برامیری ترجیح می نمایم . هر که را شایان خلافت می بینید من هم بدو تابع می شوم . ولیکن ایشان بزور و جبر علی را بجانب خلافت مائل گردانیده بمسجد شریف بردند . نخستین طلحه و زبیر و بعد از آن مهاجرین و انصار بیعت کردند . مگر بعضی کبار مهاجرین و انصار از بیعت امتناع ورزیدند . پس سعد و ابن عمر را طلبیده برای بیعت تکلیف نمودند . اما ایشان چنان بیان کردند که تا همکنان بیعت نمایند ما هم بیعت نخواهیم کرد . اگر چه از سبب عدم امنیت از عبدالله بن عمر کفیل خواسته بودند

اما عبدالله چنان جواب داد که من کفیل هم ندارم . بنابراین اشتر
 برای قتل عبدالله بعلی تکلیف نمود . مکر علی از راهائی داد و گفت
 کفیلش منم . وسعد را نیز در باب بیعت مخیر کردانید . بعد از آن
 بزرگان بنی امیه از مدینه برآمده بجانب شام روان . و نعمان
 بن بشیر نیز با پدر اهن خون الود عثمان و انکشتهای بریده نائنه
 بجهت طلب قصاص عثمان بسوی شام متوجه گشت . بعضی
 می گویند چون بعد از شهادت عثمان بسیاری اصحاب کرام از قبول
 خلافت امتناع ورزیده بودند لاجرم اهل فساد از روی جبر
 خلافت را بعلی قبول گردانیده و طلحه و زبیر را نیز کرهاً بدو بیعت
 کنانیدند . حاصل کلام بعد از مدت چهار ماه طلحه و زبیر برای
 حج از علی اجازت خواسته و وقعه عجیب جل نیز چنانچه بیان
 خواهد شد در آئینه دوران صورتها گشته در حق طلحه و زبیر
 بعضی سخنهاى غیر واقع و اراجیف نایجا نیز پیدا شدند . چون
 علی کرم الله وجهه بر مسند خلافت قرار گرفته خواست که رجال
 بنی امیه را از مناصب عالیّه عزل نماید . مغیره نزدش رفته
 مقدمات قناعت بخش را در میان آورد و گفت چون اکنون در میان
 اسلام اختلاف و اختلال بظهور آمده است بنابراین تا امر خلافت
 قرار نیابد و اختلاف هم بایتلاف مبدل نگردد درین باب تعجیل نمائى
 علی گفت من از عزم جزم خود بر نمی کردم پس چار و ناچار انهم
 باوی هم افکار شده بدر رفت . درین اثنا ابن عباس نیز آمده از علی
 پرسید که مغیره برای چه آمده بود . علی گفت برای آن آمده بود
 که مرا از افکار عزل معاویه بر گرداند اما بعد از آن خودش نیز بامن
 هم افکار شده است . ابن عباس گفت اگر چه رأی نخستینش

شایان تحسین است . امادین باب از موافقت نمودنش بوی نفاق نیز می آید بتصور من اکنون در عزل معاویه تعجیل نمودن شایان نیست . بل بعد از استقرار امر خلافت فراخور حال و زمان رفتار نمودن اولی می نماید . چون بنی امیه حریص مسند و جاهند . پس اگر در مناصب عالیہ ابقای خود را محقق دانند همانا از دعویء قتل عثمان که برای ابقاع مشکلات در امر خلافت آلتی مؤثر بدست آورده اند فارغ خواهند شد . بعد از حصول اتحاد افکار اسلام عزل ایشان بغایت آسان می گردد . اگر چه ابن عباس مقدمات یقینیه را بر این عقلیه اثبات نموده بود . اما علی بدو چنان جواب داد که من حیل و دسائیس را دوست ندارم . و بغیر از تحصیل رضای خدا چیزی دیگر نمی خواهم . ابن عباس گفت آیا حدیث شریف (الحرب خدعة) را از فم سعادت رسول الله بکوش هوش خود استماع نکرده . گفت آری . گفت پس معلوم شد که تو مردی شجاع هستی اما در امور حرب و سیاست بهره تمام نداری . بعد از آن از نزد علی بر آمده پی کار خود گرفت . در اندک فرصت طلحه و زبیر و دیگر اصحاب کبار نیز گروه گروه نزد علی آمده قصاص عثمان را طلب کردند . علی گفت تاجعیت طاغیان و باغیان پریشان نکرده قصاص هم ممکن نخواهد شد . گفتند اگر طلحه بصره و زبیر نیز بکوفه رفته باقوه کافیه عودت نمایند . در آن صورت هم اهل فساد بر بادی شوند و هم احکام او امر جناب خدا اجرامی تواند شد . بیعت هم بهمین شرایط قبول شده است . مگر علی از موافقت ایشان امتناع ورزید و گفت می ترسم که در اثنای اجرای قصاص در میان مسلمین فساد عظیم حادث گردد .

چون ایشان گفتار علی را بمیزان خرد سنجیده از افکار و رفتارش محقق دانستند که هرآینه در اندک زمان در ادارهٔ مسند خلافت عاجز خواهد شد . پس طلحه و زبیر و مغیره برای رفتن بجانب مکه اجازت خواستند . بعد از آن علی بعزل معاویه قرار قطعی داده ابن عباس را خواند و گفت می خواهم که ولایت شام را بتو بسپارم ابن عباس گفت من نمی خواهم چون نکه از معاویه هراس دارم . القصه بعد از آن سهل بن حنیف را بشام و برادرش عثمان را ببصره و عمار بن شهاب را بکوفه و عبدالله بن عباس را بمن و قیس بن سعد را بمصر والی ساخته ارسال نمود . چون سهل بن حنیف بعد از طی منازل بتبوك و اصل شده يك فرقهٔ عسکر شام را دید و گفت اکنون والی شام من شده هستم . ایشان گفتند اگر بغیر از عثمان کسی دیگر ترا والی ساخته فرستاده باشد زود باز کرد و کمره کارت بدخواهد شد پس چار و ناچار بجانب مدینه باز کردید . در هنگام وصول عثمان نیز ببصره گروهی از بصریان برای اطاعت مسارعت و دیگران در قبول تأخیر نمودند . چون عماره بکوفه رسید طلحه ابن خو یلبد و ملاق شد و گفت اهل کوفه تبدیل ابو موسی را نمی خواهند باید که زود بسوی مدینه باز کرد و کمره سر ترا می برم . پس عماره نیز بعودت مجبور شد . عبدالله بن عباس نیز بمن رسیده و آن مال را که قبل از آن یعلی بن منیه جبا بابت کرده بود گرفته راست بسوی مکه رفت . قیس بن سعد هم بمصر می رفت که در مکان ایله یکفرقهٔ عسکر مصر او را دیده پرسیدند که تو کیستی و چرا بمصر می روی . گفت من بطلب خون عثمان آمده ام در حق او هم بعضی مصریان اطاعت و بسیاری تائی نمودند . القصه بعضی

والیان رجعت نموده و بعضی نیز در حال تذبذب یافت شده خلافت را
بضعف و تردید دوچار گردانیدند . علی کرم الله تعالی وجهه
طلحه و زبیر را که هنوز در مدینه بودند نزد خود خوانده از احوال
حاضره آگاهی داد . و مکتوبی را بوالی قدیم کوفه یعنی
بابوموسی و مکتوبی دیگر نیز بوالی شام معاویه فرستاده از احوال
ان دیار استفسار فرمود . اگر چه ابوموسی از حال بیعت کنند
کان و امتناع ورزند کان چنانکه بچشم خود دیده بود خلیفه را مطلع
گردانید . امام معاویه بعد از مدت سه ماه از شهادت عثمان
رضی الله تعالی عنه نامه را حاضر ساخته بر لافه اش عبارۀ از معاویه
بعلی برسد نوشته همراه شخصی مسمی قبیصه بابعضی تبلیغات شفاهیه
فرستاد . قبیصه بمدینه واصل شده مکتوب را بعلی تسلیم نمود .
علی مهر مکتوب را برداشته از میان ظرف کاغذی سفید بر آورده
دید که یک حرف هم بالایش تحریر نشده است . و بجانب قبیصه متوجه
شد و گفت این چه حال است و در شام چه چیز هامیشوند . قبیصه
گفت در شام امنیت تمام دارد و بزیر منبر که بالایش پیراهن خون
الود عثمان او نیز است شصت هزار نفر از مشایخ قبائل جمع شده
نالان و کریمان قصاص عثمان را می خواهند . ازین کلام حال علی
متغیر شد و گفت الله الله این چه حالست . من از خون عثمان
تبریۀ ذمت می کنم . اگر چه اکنون قاتلان عثمان نجات یافته اند .
اما بشیت خدا البته از جزأ رستکار نخواهند شد . در آن هنگام
از عسکر ین سبئیان که حاضر بودند بچشم تمام فریاد بر آورده گفتند
قاصد سکان سکا را زود قتل نماید . اما علی بارأی رزین هیچان
لشکر را تسکین و کاغذ سفید را باز بدست آورده تسلیم و برای جنک

معاویه عزم جزم نموده قاصدش را باز کردانید . اهل مدینه برای دانستن افکار خلیفه حنظله التمیمی را که محب و مقرب و ندیم قدیم علی بود نزد علی فرستادند . حنظله بقدریک ساعت با علی مکالمه نموده و افکارش را مائل کارزار دید و گفت مصلحت آنست که درین امر مهم تأخیر نمائی . اما علی سخن او را نیز بسمع قبول اصغرا نفرمود . پس طلحه و زبیر رضی الله تعالی عنهما آتش جدال و قتال قبل از اشتعال بفرست دانسته بدان اجازت که اول تحصیل کرده بودند از مدینه برآمده بکه رفتند . بعد از آن علی رضی الله تعالی عنه فرمود تا دلاوران برای جنگ آماده شده . و خودش بتعبیه لشکر مشغول گشته و علم را بمحمد بن حنفیه سپرده و عبدالله بن عباس را بمنه و عمرو بن ابی سلمه را بمیره و برادر زاده ابو عبیده ابالیلی را مقدمه الجیش معین . و یک نفر را هم از آنانکه بر عثمان خروج کرده بودند بخدمت عسکریه استخدام نموده و تمام بن العباس را بمدینه و قثم بن العباس را نیز بکه استخلاف کرده بوالیان کوفه و بصره و مصر امر فرستاد که بمسرت تمام برای کارزار مهیا شوند . اما درین اثنا از مکه مکرمه خبرهای مخالف بظهور آمده در تهیه اسباب محاربه شام تأخیر افتاد . هر چند بری الذمه بودن علی از خون عثمان که فی الحقیقه قتل اندات بزرگوار ظلم محض بود از تفصیلات سابقه واضح و لایح شده است با این همه از اباز بصورتی اوضح بیان نمایم . عثمان مخالف رضای خدا و سنت رسول الله کاری نکرده است . چونکه اهل غرض نیز بزرگترین خطایش را بدینوجه بیان می کردند که عثمان خویشاوندان خود را رعایت و حرمت بیشتر می کند . و جواب کلام ایشان نیز که درسطور سالفه بیان

شده است فی الحقیقه قذاعت بخش است . زیرا که بعضی رجال بنی امیه از سبب کفایت و درایت در زمان رسالت و بعضی نیز در هنگام خلافت شیخین در معظمت امور مملکت یافت شده اهل بیت و قابلیت خود را اثبات کرده اند . چنانکه خالد بن ولید در زمان ارتداد این خدمت کرده بود این عامر نیز در هنگام ارتداد ایران خدمتهای خوب کرده است تعداد خود را نشان داده است .

حرمت و رعایت نمودن عثمان در حق مروان نیز بیجا نبود زیرا که در آمدن اسلام در دأره اتحاد و زائل شدن اختلاف و فساد که بعد از یزید در میان اسلام پدید شده بود تنها بحسن تدبیر و سعی کثیر مروان حاصل شده است . و حال آنکه بکفایت و اهل بیت وی کواهی می دهند آنها را نیز انشأ الله تعالی در جای خود یکان یکان عرض و بیان خواهیم کرد . بوجه سالف البیان چون وصول بنی امیه بمراتب و مناصب عالیه باعث انکسار قلوب بنی هاشم و سبب انفعال اهل مدینه شده اثار اختلال و اختلاف در اطراف و اکناف ممالک اسلامیه پیدا شده از هر سو منازعات و مهاجرات بوقوع آمده بودند . پس بدست علی آلتی مؤثر نمانده بود که از ارای دفع فساد و اختلال استعمال نماید . حاصل کلام بکبر سن عثمان حلم و حیا نیز که بدان موصوف بود منضم کشته نأره فساد باشتعال و وقوعه فجیعہ قتل خلیفه بظهور آمد . آیا علی در هنگام ظهور چنین فساد با کدام قوت مقاومت می توانست کرد . چونکه از یکطرف مزاج عشیرتش بنی هاشم از عثمان منحرف شده و از طرف دیگر اهل مدینه یعنی انصار با اهل و عیال در حق حلیفه دل آزرده شده می گفتند

مادر ابتدای ظهور دین اسلام مهاجرین اسلام را مسکن و مأوی داده یاری کرده هستیم . با وجود که بنی امیه بظهور اسلام دشمن اسلام بودند چون ماحق رجحانیت داریم پس چرادر حق ایشان رعایت و حرمت بیشتر کرد . برای حل این مسئله رفتار و افکاری که انصار در هنگام بیعت سقیفه اظهار کرده بودند دلیلیست کافی . در دست علی بجز اولاد و اقر بایش کسی دیگر نمایند بوده که برای دفع اختلال استخدام نماید و هر قوتیکه داشت در استعمال آن دریغ نکرده است . چون فرزندش حسن و عم زاده اش عبد الله و دیگر خویشاوندانش برای محافظه عثمان از دل و جان سعی فراوان نموده اند . بنا برین بجهت برائت ذمت علی از خون عثمان دیگر دلیلی واضح و حکمی راجح نمی خواهد

(وقعهء جل)

چون طلحه و زبیر دیدند که علی برای عزل و ایسان بنی امیه علی الخصوص بعزل معاویه عزم جزم کرده کلام ناصحانرا بسمع قبول اصغنامی فرماید . پس وقوع شقاق و نفاق و حصول اختلاف و افتراق در میان اسلام و رأی اصحاب کرام قبل از وقوع بنظر دور بین یقین مشاهده نموده و بوسیله حج بمکه رفته و اهل مکه را نیز از سبب قتل عثمان در اضطراب و هیجان یافتند . و از وقوع جدال و قتال در میان اسلام احتراز تمام نموده گفتند اکنون برای اسلام الزم و اهم آنست که یکی از اصحاب کرام که مقبول خاص و عام باشد بیعت نمایند . و حصول چنین کار را آسان پنداشته و ام المؤمنین عایشه صدیقه را نیز در دائره اتفاق در آورده با سه

هزار نفر اهل مکه و حوالیش که جمع شده بودند بجزایب مدینه
 عزیمت نمودند . اگرچه علی هم از حال شان آگاهی یافته اهل
 مدینه را بمقابلهٔ ایشان ترغیب و تشویق نموده بود . اما ایشان
 از بلند شدن آتش فتنه احتراز کرده در تکلیف علی تأنی ورزیدند .
 اگرچه بعد از آن علی بعبدالله بن عمر مراجعت نموده بود
 اما آنها بدو چنان جواب داد که چون من هم از اهل مدینه هستم
 لاجرم از رأی ایشان جدائی توانم شد . علی گفت من از تو امنیت
 ندارم باید که کفیلی بمن بدهی عبدالله گفت کفیل هم نمی دهم اما
 بر تو خروج نخواهم کرد . بعد از آن مدینه را گذاشته راهی
 دیگر پیش گرفت . و در مدینه شایع شد که عبدالله بطرف شام
 رفته است . علی فرمود تا چند نفر زود برای گرفتنش مانند
 دود رفته هر چه تمامتر جستند . اثرش را کمتر یافته باز کردیدند .
 اگرچه در دل اهل مدینه از رفتن عبدالله بجزایب شام اضطراب
 تمام حاصل شده بود ولیکن از وعده اش که برای خروج نماند
 داده بود مطمئن شده چنان تصور نمودند که ممکن که بسوی مکه رفته
 باشد . پس علی از طرف عبدالله اطمینان حاصل کرده باجمعی
 از متفقان بجزایب مکه روان شد . اهل مکه نیز عایشه و طلحه
 و زبیر را پیشوای خود ساخته و از بزرگان بنی امیه سعید بن العاصی
 و ولید بن عقبه و والی مدینه عبدالله بن عامر که در هنگام قتل عثمان
 از مدینه برآمده بودند و یعلی و ابن عامر که یکی از یمن و دیگری از
 بصره عزل شده بامال و منال آمده بودند . مال را برای حصول
 مقصود بر کف نهاده و عایشه را بربیک شتر توانا که برایش خریده
 بودند سوار کرده بچنگ مدینه آهنگ نمودند . و چون در راه

خبر یافتند که علی از مدینه باقوه کافئ برآمده بچنگ مکه می آید .
 پس طلحه و زبیر و یعلی و والی مکه عبدالله بن عامر و والی سابق
 بصره ابن عامر زود فراهم آمده و انجمن مشورت را عقد کرده
 هر یکی بوفق دانش خود درائی میزد که ازان میان ابن عامر چنان
 بیان نمود که اگر ما بجزایب بصره رفتار نمایم هر آینه در انجایار
 و انصار بسیار خواهیم یافت . همکنان رأیش را پسندیده از راه
 مدینه بسوی بصره مخرف گشته و امهات المؤمنین که همراه عایشه
 صدیقه رضی الله تعالی عنها بحج آمده بودند بهزار گریه و زاری عایشه
 را وداع و بادل حزین از وی جدا شدند . علی از شنیدن این خبر
 ممنون و مسرور شده با خود گفت چون در بصره مردمان صاحب
 افکار و خرد مندان هوشیار بسیار هستند پس افکار ناهنجار
 اهل خروج را دانسته البته بمایار و انصار خواهند شد . طلحه
 و زبیر هنوز در مکه بودند که مروان بن الحکم نزد ایشان رفته گفت
 چون شما برای طلب خون عثمان خروج می نماید پس انسب آنست که
 خلافت را نیز یکی از فرزندان عثمان قرار بدهید . طلحه گفت مسنترین
 مهاجرین را پس گذاشته بفرزندان ایشان چه گونه توانیم
 داد . این کار هرگز نمی شود . بعد ازان مروان فرزندان زبیر و
 طلحه را یکان یکان یافته پرسید که اگر کار خلافت میسر شود دران
 صورت خلیفه که خواهد شد . هر یکی پدر خود را نشان داد .
 عایشه صدیقه سخنها ی مروانرا شنیده خبر فرستاد که تو برای انداختن
 افتراق در میان اسلام سعی می کنی . باید که فیما بعد از القای
 فساد خود را نکهدار . مروان بیاران خود گفت من می خواستم
 که مسند خلافت در دست بنی عبد مناف نماند . اما نشد (اطوار

و افکار رجال بنی امیه درین کار از هر جهت مشاهده می شود (فی الجمله ایشان از مکه برآمده بکنان حوab نام نزد یک شده بودند که ساکنان آنجا بعوعو آغاز نمودند . عایشه زمام شتر را بر گردانید و گفت من می خواهم که از اینجا برکردم . چونکه روزی رسول الله علیه السلام در هنگام مصاحبت بازوجات محترمه چنان فرموده بودند که (لیت شعری یتکن تنبجها کلاب الحوab) یعنی کاش می می دانستم که ساکنان حوab بکدامی شما عوعو خواهند کرد . القصه بعد از آن بقدریک روز در آنجا نشسته و روز دوم علی الصبح خبر آمدن علی شایع شده در میان قافله و لوله افتاد . و راه بصره را پیش گرفته بسرعت تمام قطع منازل نموده نزدیک بصره شدند . و با عمیر بن عبدالله التیمی ملاقی گشته بصوابدید رأی و تدبیر عمیر عایشه صدیقه عبدالله بن عامر را که قبل از آن والی بصره بود نزد اعیان بصره فرستاد . و برای بعضی بزرگان مانند احنف بن قیس مکتوبها را نیز فرستاده از احوال آگاهی داد . و خود در مقام حنفین نام بجواب منتظر ماند . چون این خبر در میان بصره شایع شد عثمان بن حنیف که از طرف علی والی بصره شده بود عمران بن حصین و ابوالاسود الدولی را پیش عایشه فرستاده پرسید که شما برای چه در اینجا آمده اید . عایشه گفت من برای آن آمده ام که احوال و احوال اهل مدینه و جدال و قتال و شقاق و نفاق را که در میان اسلام بظهور آمده است بهمکنان اعلان و حتی الامکان در باب اصلاح آن سعی نمایم . بعد از آن میانجیان عثمان بن حنیف پیش طلحه وزیر رفتند سبب آمدن ایشان نیز سؤال کردند . ایشان چنان جواب دادند که

ما برای طلب قصاص خون عثمان بن عفان آمده ایم . میانجیان عثمان گفتند ای شما بعلی بیعت نکردید گفتند آری اماما وقتی علی را بیعت کردیم که شمشیر بران بر کردن مانهاده بودند . با اینهمه بعد از آن هم برای گرفتن قاتلان عثمان بعلی کره بعد اولی و مره بعد اخری تکلیف کرده بودیم . اما چه فائده که علی از اهرام قبول نکرده است . پس فرستادگان عثمان باز کشته افکار ایشانرا بدو بیان کردند والی بصره ارکان هیئت واعیان مملکت را فراهم آورده مشورت نمودند . بعضی از ایشان تا آمدن علی صبر و تأنی را اظهار و بعضی نیز جانب صلح را اختیار کردن مناسب دیدند . اما والی بصره تا آمدن علی برای مدافعه قرار داده و خلق را بجانب افکار خود دعوت کرده در میان میدان حرب در آمدند . اما فرقه از اهل بصره که محب عثمان بن عفان بودند با فرقه عایشه ملحق گشته . و مبارزان طرفین نخستین جنگ را با سنگ آغاز و بعد از آن دست را بسلاح دراز و اهسته آهسته جدال بقتال مبدل و تاتار یکی شب محار به شدید نموده از یکدیگر جدا شدند . روز دیگر نیز جنگوران طرفین در میدان حرب در آمده دلاوران اسلام که بجانب عایشه بودند چنان بیان میکردند که طلحه و زبیر کرها بعلی بیعت کرده اند چونکه علی هم در قتل عثمان دخل داشت . بزرگان عسکر بصره که از طرف علی مدافعه می کردند بدلائل قطعی بیان می نمودند که ما قاتل عثمان نیستیم . و همکنان علی را طوعا بیعت کرده اند . و چون خروج عایشه بخلاف رضای باریست . پس کنه این خونریزی نه بما بلکه تنها بشما عائدست . اگر چه دلائل مذکور با خطبه های طول و طویل بیان شده بودند . اما حجت

طرفین مانع جنگ نشده عاقبة الامر بتاریخ سی و ششم سنه هجرت سنیه در اواخر ربیع الاخر نائره جدال و قتال با شتعال آمده و تاهنکام شام بشدت تمام محاربه خون اشام واقع شده و بسیاری کسان از طرفین تجرع کأس هلاک نموده از یکدیگر جدا شدند . اگرچه درین محاربه قائد جیش بصره بنام حکیم و از بزرگان جنگ و ران ذریح نام مقتول و از رئیسان فرقه عسکر حرقوکص هم اسیر شده بود اما حرقوکص باز فرار نموده ببصره درآمد . پیش ازین هم در سطور سابقه بیان کرده بودیم که چون طلحه و زبیر بمکه درآمدند اهل مکه را از سبب قتل عثمان در هیجان بی پایان یافتند . و چاره انجساد اخوان و جمع کلمه اسلام را تنهادر تبدیل خلافت پنداشته عایشه صدیقه را پیشوای خود ساختند . علی نیز از احوال شان آگاهی یافته اهل مدینه را بجهت مقابله ایشان تشویق و ترغیب داده بود . مگر اهل مدینه راه تائی را پیش گرفته تکلیفش را قبول نکرده بودند لاجرم ان ذات بزکوار از تمامی مهاجرین و انصار تنها نه صد نفر جرار موافق افکار خود فرمانبردار یافته و پای همت را در رکاب عزیمت نهاده بر مرکب راهوار سوار می شده عبدالله بن سلام لکام توسنش را استوار گرفت و گفت ای شهسوار عرصه گیر و دار بافکار این خاکسار اکنون مدینه را مکنذار که دیگر بار یافتن حکومت بسیار دشوار خواهد شد . مگر دیگر حاضران بعبد السلام چنان بیان کردند که تودست خود را ازو باز دار زیرا که انهم از اصحاب کبار فرستاده پروردگارست پس علی بتاریخ سی و ششم سنه هجرت سنیه در ماه ربیع الثانی رقتار آمده و در مکان ربنه نام واصل شده خبر یافت که عایشه و طلحه

وزیر بصره رسیده اند . در آن اثنا فرزندش حسن نیز بموقع مذکور آمده و در اثناى صحبت بلند شدن آتش فساد در میان اسلام و ظهور اختلال و اختلاف افکار مردمان را در میان سخن آورد و گفت در هنگام محاصره عثمان بشما گفته بودم که اگر اکنون از مدینه برآمده در جایی دیگر بنشینید بهتر خواهد شد . آنوقت سخن مرا اصغار نفر مودید . بعد از قتل عثمان نیز عرض کرده بودم که تا آمدن قبائل عرب بیعت را قبول نکنید . از این نشنیدید . بعد از آن هم گفته بودم که تا دفع شدن اختلال که در مکه بظهور آمده است در خانه خود نشسته بعواقب امور منتظر باشید . از اهرام قبول نفر مودید . اما چه فائده که اکنون کار دشوار شده در میان اسلام قتال و جدال بظهور آمده است . علی بدو جواب داد که در هنگام محاصره عثمان بر آمدن ما از مدینه ممکن نبود چونکه ما اهرام احاطه کرده بودند . و در قبول نمودن بیعت نیز صبر و تأنی جائز نبود چونکه بعد از ارتحال رسول الله خلافت حق من بود و بدیگری رسید . بعد از او هم دو ذات دیگر بر مسند خلافت قرار گرفتند . اگر بعد از شهادت خلیفه سوم باز در قبول بیعت تأنی میکردم همانا مانند اول کاری بظهور آمده حق اهل مدینه ضایع میشد . اکنون نیز برای تسکین آن فساد که از سبب خروج طلحه و زبیر و هیجان اهل مکه بظهور آمده است هیچکس سعی نمیکند که من بآرام بنشینم . و اگر اکنون خود را باز کشم هر اینه اهل مدینه را در محل خطر می اندازم . بعد از آن محمد بن ابی بکر و محمد بن جعفر را برای استمداد بجانب کوفه فرستاد . و خود در مقام رزّه نام نشسته چند نفر دیگر را بجهت تشویق کارزار با طرف و کنار روان و فرقه را که از قبیل طى بامداد وی آمده بود قبول نمود . در آن

اثنا بعضی کسان از اهل مدینه بقصد کشف مقصد علی آمده سبب تهیه سفر را سؤال کردند . گفت مقصد ما آنست که فساد را برداشته مخالفان را بقتل و جبر در دایره اطاعت دراریم . بعد از آن در راه افتاده و ابولیلی ابن عمرو بن الجراح را رئیس مقدمه الجیش ساخته پیش فرستاد . و در هنگام وصول بمواطن اسد و طی ابولیلی گفت اگر اجازت باشد ماهم همراه شما بیاییم . گفت شما بر جای خود بمانید زیرا که بدین کار مهاجرین هم کفایت میکنند . و هنوز در اینجا بود که مردی را از بنی شیبان دیده از رفتار و کردار والی کوفه ابو موسی استفسار فرمود . گفت ابو موسی از کارزار پرهیز میکند . و میل بجانب صلح و صلاح دارد . علی گفت مقصود ما نیز همین است .

اگر چه عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها نامه ها را بکوفه و مدینه و یمامه فرستاده مردمان را برای خروج دعوت نموده بود . اما والی کوفه ابو موسی و اهل مدینه از ترس حدوث فتنه و فساد از امداد امتناع ورزیده دعوت عایشه را قبول نکردند .

علی هنوز در موقع ذی قار بود که والی بصره عثمان بن حنیف آمده کارزارها را که پیش از آن در میان فریقین بوقوع آمده بودند تعریف کرده اثر زخهارا که در آن کارزار کمرقه بود نشان داد . علی از صبر و تحملش ممنون و محظوظ شده دست دعا برداشت و در حق وی دعای خیر و در حق طلحه و زبیر دعای بد کرد و گفت ای عثمان پیش از بن دوزات ستوده صفات که بهترین ناس بودند خلیفه شده همواره با مر خدا افتد او بکتاب و سنت و جماعت اتباع نموده و همکنان سر اطاعت را بر خط فرمان شان نهاده بودند . بعد از آن در میان

مردمان فتنه و فساد پیدا و در افکار خورد و کلان عدم اطراد
 هویدا کشته خلیفه سوم را شهید کرده بیعت بمن نمودند . چون
 در آن زمان طلحه و زبیر نیز در زمره ایشان داخل بودند .
 پس اکنون رواست که هر دوشان در میدان مخالفت قیام
 نمایند .

دران اثنا محمد بن ابی بکر و محمد بن جعفر با چند نفر بکوفه درآمده
 ابو موسی را برای امداد علی دعوت نمودند . ابو موسی جواب
 داد که درین باب قعود برای ثواب آخرت و قیام نیز برای سود دنیا
 است . و چون ما آخرت را بر دنیا ترجیح مینماییم لاجرم قعود را
 اختیار کرده بر طرف میمانیم . و دیگران را نیز بجهت قعود ترغیب
 نمود . اگرچه پیران علی افکارش را مانع افکار خود دیده
 بعضی حرفهای دشوار بر زبان رانده بودند اما ابو موسی باز بسخن آغاز
 نمود و گفت چون هنوز هم حلقه بیعت عثمان در گردن من و علی
 آویز است بنابراین اکنون بجز قصاص قاتلان عثمان بکار دیگر تشبث
 نمودن شایان نیست . بعد از اتمام این کلام از سفیران علی بکلی
 اعراض نمود چون محمد بن مشار الیهما سعی خود را بیفایده دیدند
 زود بجانب موقع (ذی قار) رفتار و افکار و گفتار ابو موسی
 را یکان یکان بعلی بیان نمودند .

بعد از آن علی اشتر و عبدالله ابن عباس را برای اقتناع ابو موسی
 قرستاده و ایشان هم ابو موسی و ساکنان کوفه را در افکار قدیم
 برقرار و پایدار یافته باز گشتند . و حقیقت حال را بعلی اظهار کردند .
 بعد از آن علی رضی الله تعالی عنه فرزند خود حسن را با عمار بن

یاسر برای مایل گردانیدن ابوموسی و اهل کوفه ارسال نمود . چون ایشان بکوفه واصل شده راست بجانب مسجد رفته درون درآمدند ابوموسی از حال شان آگاهی یافته و بسوی مسجد بشتافته و حسن را در بر گرفته محبت و ممنونیت خود را اظهار نمود . پس عمار بن یاسر بسخن آغاز نمود و گفت ای ابوموسی تو بامیر المؤمنین علی تعدی کرده باظافئه بجزه ملحق شده . ابوموسی گفت من در چنین فعل هرگز یافت نشده ام . حسن گفت پس چرا اهل کوفه را از امداد مانع مینمایی . مادر میان مسلمین بجز صلاح و فلاح چیزی دیگری نمی خواهم . امیر المؤمنین بغیر از جناب رب العالمین از هیچ چیز نمی ترسد . ابوموسی گفت کلام شما درست است ولیکن من از پیغمبر علیه السلام شنیده ام که در اندک زمان در میان مسلمانان فتنه کلان حادث خواهد شد . و آنانکه در آن دخیل ناکرده بآرام مینشینند از دخیل کنندگان و متحرکان بهتر هستند . چونکه مسلمانان برادر یکدیگرند و مال و خون شان بر یکدیگر حرام است . عمار از روایت این حدیث بغایت خشمناک شده در حق ابوموسی چنان سخنها می سخت گفت که نزدیک بود که در میان حاضران فساد عظیم بر پا گردد اما ابوموسی زود فتنه را ساکن گردانیده بکار خود مشغول شد . و بعضی امرای اسلام مانند زید بن صوحان و عقیق فرصت را غنیمت شمرده برای امداد علی مرد ما را دعوت نموده و بقدر نه هزار نفر از اهل کوفه دعوت شان را قبول کرده گروهی از راه خشکی و گروهی از راه دریا بامداد شتافته و یاری کنندگان اهل بصره نیز بموقع (ذی قار) رسیده باعلی ملاقی شدند . علی بعد از التفات فراوان بدیشان چنان بیان

نمود که ما شما را برای آن دعوت کردیم که در میان ما و برادران
 بصریان ما آشتی کردانید چونکه ما یکا ز نمی خواهیم بلکه آرزوی
 صلح و صلاح داریم . نخستین ایشان را بجانب صلح و صلاح
 دعوت میکنیم . اگر قبول نمایند بهتر . وگرنه باز ایشان را
 بسوی صلح و صلاح دعوت مینماییم . اما اگر ایشان بظلم و عدوان
 کورایند دران صورت مانیز چار و ناچار ایشان را بزور و جبر
 در دایرهٔ صلاح می دراریم . بعد از آن از اصحاب رسول الله
 علیه السلام قعقاع بن عمرو را بطریق سفارت نزد عایشه رضی الله
 تعالی عنها فرستاد چون قعقاع بسوی بصره روان و نخدمت
 ام المؤمنین عایشه واصل شده پرسید که ای مادر مهربان ما شما چرا
 در اینجا آمده هستید . گفت برای اصلاح امت آمده ام . گفت
 دران صورت ظلمه و زبیر را بخوانید تا ما با هم سخن رانیم و شما هم
 استماع فرمایید . عایشه فرمود تا هر دوشان با هم زودا شدند .
 قعقاع بدیشان گفت شما چرا در اینجا آمده اید گفتند برای اصلاح
 امت . گفت اصلاح امت عبارت از چیست . گفتند قصاص
 قاتلان عثمانست . گفت شما برای قتل ششصد نفر از بصریان که
 بر عثمان خروج کرده بودند برپاشدید . شش هزار نفر بغضب
 تمام از شما جدا شده از بصره بدر رفتند . و در وقت کرفتن
 حرق و ص بن زهیر نیز شش هزار نفر برخاسته و با شما مقابله نموده
 در محافظه اش بکوشیدند . اگر بقتل دیگران نیز برخیزید
 قبیلهٔ ربیع و مضر هم قیام نموده در میان اسلام فساد عظیم
 برپا خواهند کرد . ای آن اصلاح که شما میگوید اینست . نه نه .
 بل کار را فراخور حال سرانجام باید داد . عایشه گفت درین

باب افکار توحیست . کفت چاره آن همان تسکین فتنه و فسادست . چونکه اگر فساد از میان برخیزد حال ان کسان که بر عثمان خروج کرده بودند نیز تباه میگردد . بایدکه این فرصت را از دست مدهید . و آلت خیر شده مارا در معرض بلا میفکنید تا بحسن عاقبت نائل میشوید . اگر ما هم بمقاومت برخیزیم . هر انیه هر دو جانب ماهدلاک خواهد شد . عایشه و طلحه و زبیر رأی قعقاع را تحسین نموده کفتند اگر رأی علی نیز چنین باشد صلح و صلاح مقررست . پس قعقاع نزد علی آمده وقوع حال را بیان نمود . آنهم بر حسن رأیش افرین خواند . در ان اثنا بسیاری کسان از اهل بصره آمده بعلی بیعت کردند . و امید صلح و صلاح نیز قوت تمام یافته بود که رؤسای آن طوائف که بر عثمان خروج کرده بودند از انجام کار نافر جام خود هراسان گشته و فائده خود را در القای فساد پنداشته افراد قبیله ربیع و مضر و دیگر قبائل که در بصره مسکن داشتند بدلاوران ربیع و مضر و غیرهما که از کوفه آمده بودند شبخون آورده آتش فساد را از سر نو تیز گردانیدند . اگر چه طلحه و قعقاع آنرا بعلی و علی نیز بطلحه نسبت داده یکدیگر را متهم ساخته بودند اما در حقیقت حال فساد قاتلان عثمان بوده است . فی الجمله روزی علی بازبیر ملاقات کرد و کفت آیا بیسادمی آری که وقتی ما هر دو در حضور فیضکنجور رسول الله علیه السلام حاضر بودیم که ذات مبارک شان بجزایب تو متوجه شده فرموده بودند که ای زیر عنقریب فسادی بظهور خواهد آمد و تو در آن فساد بعلی ظلم خواهی کرد . کفت آری یاد دارم اما سوگو کند میخورم که من درین کار داخل نخواهم شد . بعد از ان بصره رفته برای

اختیار عزلت باخویشان خود که عددشان قریب بیج هزار نفر بالغ می شد قرار داده بود که فرزندش عبدالله عرق غیر تش را باز بحرکت آورد و گفت ای پدر می دانم که تونه از مضمون حدیث شریف بل از بیم ذوالفقار علی و شمشیر دلاوران بنی هاشم دوستان قدیم و هم افکاران صمیم را گذاشته از عزیمت نخستین خود برمی کردی .

زبیر گفت نه نه بلکه من پیش علی سوگند خورده ام لا جرم نمی توانم که نقض عهد نمایم . عبدالله گفت کفارت یمین سهلت که نقض عهد اولی الالباب . القصه عبدالله افکار پدر خود را بکفتار غیرت انگیز بر گردانیده بکفارت یمین غلامی را آزا د کرده بکار زار قرار داد . و بیست هزار نفر دلاور از طرف علی و سی هزار دیگر از طرف عایشه در موقع قصر عبیدالله بن زیاد صفوف جدال و قتال را آراسته چنان محاربه خونخوار بهم رسانیدند که چندین هزار بندکن پروردگار از طرفین شربت مرگ یاشامیدند . طلحه نیز بیک تیر جان شکار زخدار گشته و خون زخش نیستاده در هنگام وصول بصره وفات نمود . زبیر نیز زخدار شده از کار فروماند . اگرچه علی دران انشاهم مرد ما را یحسانب صلح و صلاح میخواند اما عایشه بر شتر سوار شده و در میدان حرب درآمده و ناره قتال تیز تر گردیده جنگاوران طرفین بیع و شرا متاع حیات مشغول بودند که بروایت مرجع قعقاع یکفرقه لشکر فرستاده و پی شتر عایشه را بریده محمل را بر زمین انداختند . و از طرف علی نیز چله های شدید آورده عسکر بصره را شکست داده . و از تاخت و تاراج منع کرده محمد بن ابی بکر را فرستاده محمل همشیره اش عایشه صدیقه از میان مقتولان برداشته و خودش نیز در پی آن زیارتش رفته بعد از

پرسیدن احوال دعای خیر نمود . و از طرف عایشه نیز جواب را بعینه شنیده و از سلامت ماندن ام المؤمنین از زخما بغایت ممنون و مسرور گشته و همراه برادرش شبشب بصره فرستاده در خانه عبدالله بن خلف مسکن پذیر و زبان درازی کنند کانش را ضرب و تحقیر و مقتولان طرفین را که در میان میدان کار زار بقدرده هزار نفر تیغ کذار با بسیاری ر جال کبار و سرداران نامدار افتاده بودند شمار کرده . و نماز جنازه طرفین را خوانده فرمود تا همکنان رادر قبری بزرگ دفن کردند . و بر تمامی متروکات بجز سلاح مهر حکومت زده باصحاب حقوق تسلیم نمودند .

و در هنگام دخول علی بشهر نه تنها تندرستان اهل بصره بلکه زخم داران هم شتافته بیعت کردند . بعد از آن جناب شاه مردان و ایان و عاملان و جا بیان را از خرد مندان کاردان نصب ساخته و چند نفر مستوره را برای خدمت حضرت عایشه یافته با برادرش بمدینه فرستاد . و در اندک فرصت خود نیز باز گشته بشفاعت ام المؤمنین عایشه عبدالله بن زبیر و بعض مجرمان دیگر را نیز عفو فرمود .

از حرکات و ساکنات و علامات و حقایق آیات احنف بن قیس که ذکر خواهد شد بخوبی دانسته میشود که وقعه فجیعه جل تنها از بغض و عداوت طلحه و زبیر بوقوع آمده است چون قبل از آن حضرت عایشه ابن قیس را برای امداد دعوت نموده بود . مشار الیه نیز در وقتی که طلحه و زبیر حاضر بودند بخدمت ام المؤمنین آمد و گفت در هنگام شهادت عثمان بخدمت شما رسیده پرسیده بودم که من بکے بیعت نمایم . شما و طلحه و زبیر فرموده

بودید که بعلی بیعت نماید . و من باعتماد کلام شما رفته بعلی بیعت
 نموده بودم . طلحه و زبیر نیز در زمرة بیعت کنندگان بودند .
 اکنون چیزی چنان بوقوع نیامده است که باعث نقض بیعت باشد .
 پس چرا از عهد خود باز کردم . طلحه و زبیر بیان نمودند که
 فی الواقع ما آن وقت بعلی بیعت کرده بودیم . مگر علی بعد از آن
 اطوار و رفتار و گفتار و مشوار تبدیل کرده بجانب اعتساف مائل
 شده است . احنف گفت هر چه باد اباد من نه بیعت را میشکنم
 و نه بر ام المؤمنین عایشه تیغ میکشیم . بعد از آن از ایشان مفارقت
 نموده نزد علی رفت و گفت بشما نیز عرض میکنم که من درین باب
 نه بخلاف عایشه حرکت مینمایم و نه بیعت را میشکنم . بل تا تسکین
 این آتش فتنه که در میان اسلام شعله زدن شده است خود را
 باخویشا و ندانم بطرفی کشیده کنج عزلت میکزینم . بعد از آن
 با مقدار شش هزار نفر از خویشان خود بموقع جلیجا نام که از بصره
 بقدر دوفرسنگ بعید است رفته تا خاموش شدن شدت آتش قتال متمکن
 و بعد از آن بلشکر علی ملحق گردید . القصه درین ماده اگر اه که
 طلحه و زبیر بعد از نمودن بیعت اظهار کرده اند محل نظر و جای
 تأمل است .

چون بسیاری اصحاب کرام که بصحبت و مقارنت همایون بیبری که
 محض فوز و فلاح و عین سعادت و صلاح بود مشرف شده بودند
 بتصاریف روزگار از صحیفه این دنیای ناپایدار نابود گشته .
 و زمان سعادت اقتران رسول الله علیه السلام نیز تباعدورزیده
 شوکت اسلامیة خلل یافته غیرت جاهلیة قدیم که در قبائل عرب
 فراموش شده بود باز گشته . و رفتار و کردار علی که بجانب قناعت

واجرای احکام کتاب و سنت مایل بود بمزاج حریصان مال و منال موافق نیامده در میان مسلمین باعث جنک و جدل و بی سبب مشروع موجب ظهور و قعهء عجیبهء جل شده و از نفاق و شقاق سنکین دلان محاربهء مشؤمهء صفین نیز که ذکران بیان خواهد شد بظهور آمده است .

قبل از تحریر محاربهء صفین برای دانستن حقایق فتنه و فساد اطوار ناهنجار و قتل نابکار محمد بن حذیفه که در مصر مستبد بود و والی مصر شدن قیس بن سعد از طرف علی رضی الله تعالی عنه بدین وجه بیان میشود که در وقت عزیمت حذیفه بمحاربهء یمامه فرزند خود محمد را بعثمان رضی الله تعالی عنه سپرده بود . هر چند عثمان بن عفان بعد از وفات حذیفه در محاربهء یمامه در باب تریهء فرزندش محمد اعتنا مینمود باین همه روزی ان نابکار از سبب شرب شراب حد شرع یافته . و بعد از آن روی خود را از جمیع معاصی بر تافته بطاعت و عبادت مشغول و در انظار عوام معتبر و مقبول گشته بجهت والی شدن مصر بخلیفه رجاء نمود . خلیفه التماسش را رد کرد و گفت تو اهل ان نیستی . بعد از آن برای رفتن بجانب مصر و یافتن شدن در محاربهء بحر اجازت گرفته در محاربهء ذات السواری که در صحف سالقه ذکران سبقت ورزیده است یافت شده . و بسبب ملازمت و مداومت زهد و تقوی در میان مردمان سرافراز گشته در حق عثمان رضی الله تعالی عنه زبان را دراز و در اکثر مجالس و محافل بدم و قدح آغاز کرده چنانچه روزی بعض هدیابار که عثمان بن عفان از طریق محبت و شفقت بدو فرستاده بود در مسجد شریف بحضور

عام ابراز کرد و گفت ای بند کان خدا بپنید که عثمان بمن رشوت میفرستد و میخواهد که مرا از راه خدا بر گرداند . اما من دین خود را با مال دنیا تبدیل نمی توانم کرد . فی الجمله آن بی حیای باریا با ظهار زهد و ورع خلق را از خلیفه متنفر گردانیده البت قتل ان صاحب حلم و حیا گردیده . بعد از ان بمقاومت قیس بن سعد که در هنگام خلافت علی کرم الله وجهه والی مصر شده بود مقتدر ناشده و بطرفی کریخته بقتل رسیده است . در بحث قتلش روایت ها مختلف هستند . اگر چه بسیاری مورخین چنان مینویسند که ان حق ناشناس بمکر عمرو بن العاصی در غزه قتل شده است . اما چون معاویه عمرو بن العاصی را بعد از محاربه صفین باستیلای مصر فرستاده بود پس روایت های مذکوره مقارن صحت نیستند . و بخاطر چنان میرسد که ممکن که محمد بمعونت هواداران از مصر کریخته بغزه رفته و قلعه غزه را ملجأ خود ساخته . و بعد از وقعه صفین عمرو بن العاصی والی مصر شده و او را بغفلت انداخته قتل نموده باشد . اگر چه این ماده بسیاق وقایع مناسب ینماید اما هیچ کدام مورخ آن را نوشته است . بلکه ایشان زمان را هم با هم آمیخته اند . والله اعلم بالصواب . هر چه با داباد عاقبت الامر آن نامراد صاحب فساد هم بجزا و سزای خود رسیده باو زار و خیانت بسوی دار آخرت رفته است .

چون معاویه دید که اهل مصر قیس بن سعد را در هنگام وصول بصورتی خوب قبول و تنها بعض ساکنان قلاع منیع که محبت عثمان در دل و جان داشتند از اطاعتش عدول نموده و قیس هم رفتارشان چندان اعتنا نکرده دیگر انرا زیر بیعت علی می درارد .

پس مصلحت سازی و کار پردازى قیس را در مصر مانع حصول مرام خود دانسته بطریق تشویق طلب خون عثمان بسویش مکتوبی روان نمود . چون قیس جوابش را در میان رد و قبول گذاشته بود لاجرم بدو چنان نوشت که تودر جواب نه تقرب و نه تباعد نشان داده هستی . اکنون از تو جواب قطعی میخواهم . قیس دید که معاویه فریب نمیخورد پس التماسش را آشکار اردو باب مکانبه را بتحریر الفاظ شدیدسد نمود .

چون معاویه از طرف قیس بن سعد نا امید شد باز بطریق حیل و دسایس که دران مهارت تمام داشت رفتار و مائل بودن قیس را در طلب خون عثمان بصورت آشکار اظهار مینمود و میگفت قیس همراه ما اتفاق دارد زیرا که دوستان عثمان را که در مصر متوطن هستند نمی آزارد . محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی جعفر برین حال مطلع شده زود بعلی خبر فرستادند چون دیگر دوستان علی نیز آرا بسوی علی تحریر نموده بودند . پس علی مکتوب ایشانرا بحسن و حسین و عبدالله بن عباس و محمد بن جعفر نشان داد و گفت میکنم که اینهم یکی از دسایس معاویه باشد . عبدالله بن عباس گفت هر چه باد اباد با اینهمه مصلحت آنست که پرده شک و شبهه از میان مرتفع شود . محمد بن جعفر گفت برای رفع چنین شبهه باید که بقیس بن سعد امر نماید تا هواداران عثمان را هر چه زود تر در دایره بیعت و اطاعت درآرد . اگر بامر شما امثال ورزیده کار را سرانجام بدهد بهتر . وگرنه او را از کار عزل نماید . فی الجمله علی بوفق رأی محمد بن جعفر عمل نموده برای اجرای ماده مذکور بقیس تحریر فرمود . قیس در جواب

نوشت که چون دوست داران عثمان کنج عزلت اختیار کرده
 بمازیانی نمی رسانند . پس ایشانرا حرکت دادن مناسب نمی
 بینم . چونکه اگر ما ایشانرا بتنگ آریم هر اینه از مارنجیده
 و بطرف معاویه رفته در کارزار شریک خواهند شد . لاجرم
 ایشانرا بحال خود گذاشتن افضل و اولیست . علی باز مکتوبش
 را بخویشاوندان خود نشان داده و بعد از مشورت موافق رأی محمد
 بن جعفر محمد بن ابی بکر را والی مصر کردانید . (میگویند
 پیش از وی والی مصر اشتر شده بود و از وفات نمودنش در راه بجایش
 محمد بن ابی بکر والی شده است)

فی الجمله قیس بن سعد دید که قدر و قیمت صداقت شناخته نمی شود
 از طرف علی بغایت ملول شده و ملک مصر را بمحمد سپرده بسوی
 مدینه بشتافت . در هنگام وصول از یک معامله نامعقول مروان
 بن الحکم که محافظ مدینه بود دلگیر شده باز بجانب علی میل
 نمود . معاویه ازین حال آگاهی یافته و بغایت خشمناک گشته
 بمروان چنان نوشت که اگر با صد هزار نفر لشکر جرار بعلی یاری
 مینمودی از رنجانیدن قیس افضل و اولی بود . و اسما شخص چنین
 خردمند با این افکار بلند از معامله نادان پسند تو بدام هوای علی
 باز پابند گردیده است

کار نخستین محمد بن ابی بکر در مصر آن شد که هواداران عثمان را
 بیعت و تبعیت علی جبر نموده گفت اگر کسی آرزوی نشستن
 در مصر داشته باشد باید که بعلی بیعت نماید . و گرنه هر چه
 زودتر از مصر بدرود . هواداران عثمان برای تأمل آن مهلت

خواسته هنوز طرفین در مباحثه بودند که محاربه صفین بظهور آمده
مسئله مبدل کشت .

بیعت عمرو بن العاصی

معاویه

در هنگام محاصره عثمان بن عفان عمرو بن العاصی باد و فرزندش
عبدالله و محمد بجانب فلسطین روان و در اندک زمان شهادت عثمان
را شنیده مانند پیره زنان نالان و کریه کنان بسوی شام پویان گردیده و .
در هنگام وصول خبر خلافت علی را شنیده بغایت مکرر کشت
و در پی آن خبر خروج عایشه و طلحه و زبیر شنیده ازدل و جان
شادان و خندان . اما بعد از آن از استماع خبر ظفر علی باز محزون
و دلخون شده بود که ناگهان از امتناع ورزیدن معاویه از بیعت
علی و قیام نمودنش بجهت طلب قصاص خون عثمان اکاهی یافته
مانند غنچه بشکفت و فرزندان خود را خواند و گفت میخواهم که
نزد معاویه رفته با وی اتفاق نمایم . شما درین باب چه مصیحت
می بینید . عبدالله بسخن آغاز نمود و گفت ای پدر مهربان چون
پیغمبر علیه السلام و شیخین رضی الله تعالی عنهما تاهنکام ارتحال
دار بقا از تورا ضی بودند پس مقتضای دیانت و انسانیت آنست که
تا ساکن شدن فتنه در خانه خود نشسته در هیچ چیز دخل نمایم .
فرزند دیکرش بنام محمد زبان بیان بکشاد و گفت ای پدر تو هم رکنی
از ارکان این ملت هستی پس شایان نیست که این کار بیدخل و توسط
توسر انجام پذیرد . عمرو بن العاصی بفرزند خود عبدالله گفت
نصیحتت برای آخرت و رأی برادرت نیز بجهت دنیا سودمندست .
پس بدین دو افکار من دنیا و آخرت را معمور میگردانم . و هر دو را با خود

گرفته بجانب بصری الشام نزد معاویه خرامان شده دید که همگی بزرگان بنی امیه برای طلب خون عثمان برپا شده اند . از مشاهده اینحال بغایت خوشحال شده آتش انتقام شان را تیر تر کردند و گفت حق بدست شماست . اگر چه معاویه در ابتدای امر بعمر و التفات نموده بود اما بعد از آن او را شریک خود ساخته ریشه حیل و تدبیر را قوی تر کردند .

(وفات سلمان فارسی)

بتاریخ سی و ششم هجرت سنیه در نهایت سال از اصحاب رسول ایزد متعال سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه وفات نمود . و در بحث زندگانی او روایتهای مختلف هستند . گروهی بر آنند که دو بیست و پنج سال زندگانی کرده است . و بسیاری بر آنند که مدت سه صد سال در قید حیات مانده است . اگر چه بسیاری کسان میگویند در قرون اولی از انبای بشر چند بار ازین بیشتر هم زندگانی کرده اند . اما در قرون وسطی و اخیره کسی از بنی آدم نیست که اینقدر مدت زندگانی کرده باشد . اگر کسی بخواهد که درین باب خطای مؤرخین را بداند باید که بتاریخ مفتاح العبر مراجعت نموده در بحث سلاله پیشدادیان نظر فرماید .

(محاربه صفین)

علی کرم الله وجهه بعد از وقعه جل بعزم جزم سوق جیوش بطرف شام بکوفه عودت نموده بوالی همدان جریر بن عبدالله نام ووالی از ربایحان اشعث بن قیس نوشت که از اهل بلاد بیعت گرفته بسوی کوفه بیایند . ایشان نیز فراخور امر خلیفه کار را سرانجام داده بکوفه رسیدند . چون جریر از قدیم الایام با معاویه بن ابی

سفیان الفت تمام داشت . لاجرم علی خواست که او را بشام فرستاده حال نقض بیعت طلحه و زبیر و مظفر شدن علی در وقعهء جل بیان کرده معاویه را ببیعت دعوت نماید . اشتر گفت جریر را مفرست چونکه سفارت او فائده نخواهد بخشید . ولیکن علی سخنش را اصغار نفر موده همان جریر را فرستاد . جریر بشام درآمد بعد از تبلیغ او امر علی و تطو بیل کلام و تأخیر زمان معاویه بازگشته بیان نمود که معاویه پیراهن خون آلود عثمان و انگشتهای بریده ناله را در مسجد شریف بر منبر نهاده و دردن اهل شام از دیدن ان تأثیر تمام حاصل شده برای اخذ انتقام عهد و پیمان نموده اند . اشتر بجانب علی متوجه شد و گفت من بتو نگفته بودم که جریر را مفرست . اکنون بین که چگونه معاویه وقت را اغننام و اهل شام را نیز باخذ انتقام بر پا گردانیده و کار را دشوار ساخته است . جریر از سخنهای اشتر منفعل گشته بسوی قرقیسیا عزیمت نمود . معاویه ان فرصت را نیز از دست نداده جریر را بجانب خود جلب گردانید . از یکطرف علی در کوفه ابو مسعود الانصاری را قائم مقام خود گذاشته بجانب نخيله توجه فرموده لشکر خود را تعبیه میکرد که عبدالله ابن عباس نیز بالشکر بصره آمده همراه عسکر علی ملحق گردید . از طرف دیگر معاویه هم عسکر خود را مرتب ساخته و درفشها را بدست عمرو بن العاصی و فرزندانش عبدالله و محمد و غلام خود و ردان سپرده حاضر کارزار گردید . علی از نخيله برخاسته زیاد بن النضر را باهشت هزار و شریح بن هانی را با چهار هزار نفر تیغ گذار بمقدمه الجیش معین کرده و خودش بجانب مداین رفته و در آنجا هم عسکر

را ترتیب داده و بجانب رقه عزیمت کرده معقل بن قیس را گفت
 باید که تونیز با سه هزار نفر دلاور راست بجانب رقه رفته
 بامن ملاقات نمای . علی به رقه و اصل شده لشکر خود را
 بجانب شرقی آب تعبیه نموده و بعد از آن بر آب جسر نهاده مرور
 کرده بود که از دنبالش زیاد و شریح نیز رسیده با او ملحق گشتند .
 و از آنجا زیاد و شریح بامر علی پیش رفته و نزدیک سور قلعه روم
 رسیده بلشکر معاویه که همراه ابوالاعور بود دوچار شده و از حرب
 اجتناب ورزیده بجانب علی خبر فرستادند . علی زود اشتر
 را بامدادشان فرستاده بزید و شریح نیز نوشت که از فرمان اشتر
 هرگز تجاوز ننمایند . اگر چه اشتر بمقدمه الجیش رسیده میخواست که
 فراخور امر خلیفه تا آمدن علی دست خود را از جنگ بازدارد .
 اما ابوالاعور شبخون آورده و مدت یک ساعت مقاتله بهم رسانیده از هم
 جدا شدند . روز دیگر مبارزه بمحار به انجامیده تا هنگام شام
 بر یکدیگر حمله و اقمحام نموده باز گشتند . اگر چه بامدادان اشتر
 سنان مالک را بجانب ابوالاعور فرستاده بمبارزه دعوت نموده
 بود اما مومی الیه بتطویل کلام شام ساخته نتیجه حاصل نشد .
 روز دیگر از یکطرف علی بمیدان محار به رسیده و از طرف دیگر
 معاویه نیز آمده و کنار نهر فرات را در دست ضبط در آورده لشکر علی
 را از آب محروم ساخت . اگر چه از طرف علی برای گذاشتن آب
 تکلیف شده بود و عمرو بن العاصی نیز آنرا مناسب می دید . مگر
 بسیاری بزرگان بنی امیه و متعلقان شان جواب رد داده در منع آب
 دوام نمودند . لاجرم چار و ناچار دلاوران علی برای استخلاص
 آب شتاب ورزیده ببازوان مرد افکن سرآب را بزور و جبر

بگرفتند . چون قضیه بکلی معکوس گشته از طرف معاویه بجهت ترك آب رجا نمودند . علی کرم الله وجهه نیازش را قبول و مآثر انسانی که بدان متصف بود اظهار کرده دشمن خود را نیز بآب عدالت سیراب کردانید . هر چند روز دوم از طرف علی بشیر بن عمرو الانصاری و سعید بن النیس و شبت بن ربیع بطریق سفارت نزد معاویه رفته شامت سفک دمأ اسلام رایان و بعد از قیل و قال فراوان فضل و قدم و حیثیت و رسوخ و قدم علی را که در میان اسلام داشت بمیان آورده و بدلائل کثیره رجحانش را نشان داده بجانب بیعت و تبعیت علی دعوت نموده بودند اما کلام صداقت انجام شان در قلوب قاسیة مخالفان تأثیری نکرده و از دعوی خون عثمان فراغت نموده اگر چه بتاریخ سی و ششم سنه هجرت سنیه در ابتدای ماه ذی الحجه بحار به آغاز دست انتقام را بسلاح دراز کرده بودند . باینهمه از طرفین تا نهایت ماه از نیم کثرت سفک دما همگی مردان کارزار در میدان کیر و دار ندر آمده بلکه گروه گروه در آمده بسیاری محاربه را بمبارزه مبدل ساخته بودند . و چون خنجر هلال محرم از نیام ظلام بر آمده برفاق مغرب نمایان شد . کو یا قاضی قضا خنجر تیز را برای حسم دعوی خصم کشیده بود که از طرفین تا ابتدای ماه صفر بتار که قرار دادند . بعد از انقضای زمان شیر یزدان سرداران عسکر را فراهم آورده از تعقیب و غضب نهی کرد و گفت باید که در حق زخدران و زنان رفیق و مدارانماید . فی الجمله ازین جانب حضرت علی بر سواران کوفه اشتر و بر پیادگان شان عمار بن یاسر و بر سواران بصره سهیل بن حنیف و بر پیادگان هم قیس بن سعید و بر قاریان و حافظان قرآن مسعر بن فدک را سردار

وهاشم بن عقبه را علمدار گردانید . از آنجانب معاویه نیز لشکر
 شام را تعبیه کرده بمینه ذی الکلاع الحمیری و بمیسره حبیب بن مسلمه
 و بمقدمه ابو الاعور و بسواران دمشق عمرو بن العاصی و بیبادکان
 هم مسلم بن عقبه و برهمکنان صحاك بن قیس را امیر ساخته طالب
 کارزار شدند . و از طرفین هر روز فوج فوج بمیدان حرب درآمده
 ومدت شش روز پیانی کارزار خونخوار نموده بتاریخ هفتم ماه صفر
 شب چهارشنبه علی بزکان عسکر را جمع کرد و گفت باید که فردا
 همکنان بیکبار در میدان کارزار درآمده بشدت تمام محاربه و افتحام
 نمایند . بامدادان جنگاوران طرفین محاربه شدید نموده و
 روز پنجشنبه از یکطرف علی لشکر خود را تعبیه کرده عبدالله
 بن بدیل را بمینه و عبدالله بن عباس را بمیسره و از اصحاب کرام عمار
 بن یاسر را برحفاظان قرآن معین ساخته خود در قلبگاه لشکر قرار
 گرفت . از طرف دیگر معاویه نیز پیراهن خون آلود عثمان را
 بر خیمه خود پهن ساخته و از مشاهده ان عروق حیت عسکر شام
 بحرکت آمده و معاویه را بیعت کرده گفتند تا جان در بدن داریم برای
 اخذ انتقام خون عثمان جنگ می نماییم . اگر چه از طرف علی ابن
 بدیل بجمله های مردانه غالب شده سواران معاویه را پیش کرده
 تاخیمه معاویه رسیده بود اما فداییان شام بسلاح خون اشام روی
 بدیل را بر گردانیده تا عسکر علی عقب گیر شدند . علی حال دهشت
 مأل ان چند صد نفر حافظان قرآن که بشداید حرب و ضرب صبر
 و تحمل ورزیده مقاومت می کردند مشاهده نموده وزود باین بدیل
 امداد رسانیده . و سر بازان شام نیز بمشقت کارزار صبر بسیار
 نموده از طرفین متاع شایکان حیات را رایگان می فروختند که

علی پیاده شده بتشویق جماعت ربه می رفت که ناگهان غلام معاویه
 اجر نام پیش روی شیر یزدان برآمده غلام علی بنام کیسان نیز مانع
 اجر می شد که اجر غالب شده کیسان را بقتل رسانید پس علی مانند
 غضنفر بر اجر حمله آورده و از نطاش گرفته چنان بر زمین زد که
 استخوانهایش شکسته باخاک یکسان گردید . بعد ازان علی
 بقبیله ربه که در مینه محاربه میگردند سرعت تمام رفته افرادش را
 تشجیع و سردار از او تلافیف نموده بر لشکر دشمن مسلط
 میگردانید که اشتر هم بر اسب سوار شده از آنجا بگذشت
 و جماعت ابن بدیل که پای ثبات را بر زمین استوار گذاشته جنگ میگردند
 یاری نموده . و در دل آن طوایف که بشکست خوردن نزدیک بودند
 از زبان علی شوق کارزار انداخته و باز صفهای عسکرشام را چنان
 بتنگ آوردند که چهار صف لشکر دشمن را که سبقت ورزیده بودند
 برهم زده باز گردانیدند . اگرچه طائفه بدیل باقاریان قرآن
 برخیمه معاویه حمله آورده بودند . اما جانبازان شام اطراف بدیل را
 گرفته بقتل رسانیدند . بعد ازان رایت را عمار بن یاسر برداشته
 بچنگ دوام میگرد که اشتر وی را در محل خطر دیده و زود امداد
 فرستاده و از جای هولناکش رهانیده نزد خود آورد . لشکر شام
 نیز چارو ناچار باز گشتند . اگرچه از طرف علی حمله های شیرانه
 می آوردند اما از جانب عسکر معاویه نیز در مقابله شان ثبات می
 ورزیدند . چون درین اثنا معاویه دید که در میان لشکر شام
 از مردن شیخ حیر ذی الکلاع و عبیدالله بن عمرو و بعضی سرداران دیگر
 ضعف حاصل شده است . لاجرم زود بر اسب سوار شده و مانند
 دود بحرکت آمده سر بازان شام را دلیر گردانیده ناثرهء حرب و قتال را

چنان باشتعال آورده که جنگاوران طرفین در میدان اقرار دست خود را
 تاتار یکی شب از ضرب طعن باز نداشتند . روز دیگر در محاربه
 شدید عمار بن یاسر هم مقتول شده و علی از وفاتش بغایت اندوهناک
 گشته فرمود تا همکنان یکبارگی در جوش و خروش آمدند . چنانچه
 فرقهٔ ربیع و ابن عباس حله‌های غضنفرانه آورده سبقت می‌ورزیدند
 صاحب لوأعتبه بن هاشم نیز بر عمرو بن العاصی حرکت نموده و لشکر
 طرفین باهم آمیخته و عتبه نزدیک عمرو شد و گفت ای ناخدا تو دین را
 بمصرف روختی . عمرو گفت من برای والی شدن مصر جنگ نمی‌کنم
 بلکه انتقام خون عثمان میخواهم . از طرف دیگر علی نیز نزدیک
 معاویه شد و گفت ای بی انصاف اینقدر بندگان خدا برای ماهلاک
 می‌شوند . بیانا محاربه را تعطیل نموده ماهر دو باهم مبارزه نمایم .
 و هر که از مازنده ماند حکومت نیز بوی عا ند کردد . عمرو بن العاصی
 معاویه را گفت علی خوب انصاف کرده است . تو هم
 زود بمیدان در ای . معاویه بدو جواب داد که فی الواقع علی
 انصاف نموده است . اما توبی انصافی می‌کنی . بعد از آن
 معاویه خود را از مبارزه باز کشید . و اسیران محاربه را از طرفین
 آزاد کردند و شب همه شب تاهنکام بامداد محاربه ممتد گشته
 از یکطرف اشتر بر مینه و ابن عباس نیز بر میسره لشکر شام مانند
 شیران خون اشام افتخام و از طرف دیگر علی نیز بهر جانب شتابان
 شده و عرق شجاعت دلاور از او ب حرکت آورده اشتیاق کارزار میداد .
 و چون جنگاوران طرفین بی‌فریاد و صدا استعمال سلاح مینمودند
 لاجرم نامش را (لیلۃ الهریر) نهاده و فردا که روز جمعه بود سواران
 اشتر بر لشکر شام بشدت تمام حله آورده و علی هم بدو امداد رسانیده

علمدارشام را بچنان کرده قدم لشکر معاویه را از هر طرف میلرزانیدند که
 عمر و بن العاصی از مشاهده آنحال زوال کوکب اقبال معاویه را
 یقین دانسته گفت اکنون مصلحت آنست که هر چه زودتر عسکر
 شام مصاحف شریفه را بر سر نیزه‌ها بسته بهوا بردارند . و برای
 تعطیل حرب باواز بلند بکوبند ای برادران بیاید تا این کتاب الله
 در میان ما حکم نماید . اگر از طرف علی قبول نمایند ما ازین ورطه
 هولناک باسانی رهایی می‌یابیم . و اگر در میان ایشان اختلاف واقع
 گردد در آنصورت کار ما بوجه احسن سرانجام می‌یابد . معاویه
 افکار عمر ورا پسندیده فرمود تا مانند گفته او اجرا کردند . از طرف
 علی بسیاری کسان بمجرد مشاهده ان دست خود را از استعمال
 سلاح باز داشته گفتند ما بکتاب الله اطاعت می‌نماییم . علی بدیشان
 توجه نمود و گفت ای برادران بدانید که معاویه و عمر و بن العاصی
 و حبیب و ابن ابی سرح و ضحاک از ان ذوات نیستند که بکتاب
 الله اطاعت نمایند . چونکه من ایشانرا از کودکی تاجوانی
 می‌شناسم . در هنگام طفلی اثر اطفال و در زمان رجولیت هم
 اثر رجال بودند . اکنون مغلوبیت خود را محقق دانسته بطریق
 حیل شمارا فریب می‌دهند . چون شاهد ظفر و نما شده است باید که
 از دیدار آن محروم نمایم . آیا این نبرد ما که با ایشان می‌کنیم برای
 اجرای احکام او امر خدا نیست . برین کلام مسعر بن فدک تمیمی
 و زید بن حصین الطائی و دیگر هم بغض از قاریان قرآن جواب دادند که
 ممکن نیست که ما دعوت ان کسانرا که ما را بچنان حکم کتاب الله میخوانند
 قبول نماییم . تو هم بکتاب الله اطاعت نمای و گرنه ترا گرفته بدیشان می
 سپاریم و یا کاریکه با عثمان نموده ایم در حق تو نیز بچامی آریم .

علی گفت اگر بسخن من کوش میگذارید باید که محاربه نماید .
 و کرنه هرچه بخواید بدان کار کنید . گفتند زود اشتر را خبر
 بفرست تا کارزار ترک نماید . اگر چه علی یزید بن هانی را برای
 ترک نمودن محاربه بجانب اشتر فرستاده بود . اما اشتر جواب
 داد که من محاربه را ترک نخواهم کرد . چونکه دامن مقصود
 عنقریب بچنگ خواهد افتاد . القصه از گفتار و رفتار اشتر نامدار
 افکار و کردار تازگان کارزار از طرف شیر پروردگار بکلی بر گردیده
 و آثار ناگوار فتنه جانکسار بر ناصیه شان آشکار آگشته چنان
 حرفهای دلفکار بر زبان راندند که زود شخصی کارگذار نزد
 اشتر رفت و گفت اگر دست خود را از پیکار برداری تازگان
 کارزار صاحب ذوالفقار را قتل خواهند کرد اگر چه اشتر از
 بیم قتل خلیفه دست را از نبرد برداشته و نزد علی آمده برای دوام
 پیکار الحاح و اصرار بسیار کرده بود فائده نبخشید . بلکه در میان
 حاضران منازعه و مشاطه بظهور آمده نزدیک بود که آتش هرج
 و مرج بدیگران هم سرایت کرده اطراف و اکناف را بسوزاند .
 اما علی زود نعره بر آورده حاضران را خاموش کرد ایند . و اشعث
 بسخن آغاز نمود و گفت اگر بخواید من نزد معاویه رفته افکارش
 را بدانم . فی الجمله اشعث رضای علی نزد معاویه رفته پرسید که
 شما چرا مصاحف شریفه را بالا کرده بودید . گفت برای دعوت
 نمودن شما با اجرای حکم کتاب الله بود . و میخواستیم که از طرفین
 دونفر حکم نصب شده موافق امر خدا در میان ما حکم نمایند .
 اشعث رأی معاویه را پسندیده و زود باز گردیده بعلی تبلیغ نمود .
 چون همگنان بران راضی شدند . پس از طرف معاویه عمرو

بن العاصی انتخاب شده . از طرف علی نیز قاریان قرآن خواستند که ابوموسی الاشعری را انتخاب نمایند . اگرچه علی افکار و رفتار مخصوصه و مخالفت سابقه ابوموسی را یکان یکان بیان و عدم امنیت خود را نیز از وی تکرار بتکرار نشان داده گفته بود که برای سرانجام اینکار شخصی دیگر انتخاب و اختیار باید کرد . چونکه ابوموسی درینکار هرگز بکار نخواهد خورد . امارت یسان و قاریان قرآن که بعد از آن باخارجیان ملحق شده بودند چنان بیان کردند که چون ابوموسی مردیست بیغرض و بیعوض بنا برین انتخاب از همه افضل و اولیست . و بغیر از وهم دیگر برانمی خواهیم . پس چار و ناچار از طرف علی نیز ابوموسی را انتخاب و اختیار نمودند . ولیکن ابتدا عمرو و ابوموسی چنان بیان کردند که اگر از سبب حکم نمودن ما بما و اهل و عیال ماضری لاحق نکردد قبول می کنیم . و الا فلا . بنا برین درین باب از طرفین عهد و میثاق گرفته . بتاریخی و هفتم سنه هجرت سنیه و ثبته حکم بقید قلم آمده شاهدان طرفین بجز اشتر امضای خود را بران وضع نمودند . اگرچه اشعث اشتر را برای امضا اصرار و الحاح کرده بود . با اینهمه اشتر اشعث را تهدید شدید نموده در عزیمت خود ثابت قدم ماند . فی الجمله حکمین برای حکم تامه رمضان واکر اقتضا نماید بجهت تأخیر مدت نیز مرخص شده موقع دومة الجندل را که در میان کوفه و عراق در خطه اذرح بود از سبب وسط بودنش حکمگاه قرار داده مبارزان طرفین دست خود را از کارزار باز کشیدند اگرچه بعد از آن هم بعض کسان نزد علی کرم الله تعالی وجهه رفته برای اعاده محاربه مصلحت داده بودند . اما علی در عهد خود ثابت قدم

مانده جواب داد که بعد از اظهار رضا و اقرار رجوع نمودن جائز نیست . و کسانی که از قریهٔ حرور آمده بودند تحکیم حکمین را تصدیق نکرده بجای خود باز گشتند . و مبارزان طرفین هم از هم مفارقت ورزیده و علی بجانب کوفه رفته بر قبر حباب که در غیابش وفات نموده بود ایستاده ترحم نمود . بعد از آن در کوفه در آمده و از فریاد و فغان گریه کنندگان و ارثان مقتولان تأثیری تمام حاصل کرده تار سیدن قصر امارت نام جناب یزدان را بر زبان رانده الله الله میگفت .

(مقتولان نامدار در کارزار صفین)

از طرف علی یکی جناب بن زهیر الازدی است که از اصحاب بود دوم حزیمه بن ثابت است که در ابتدای کار بمیدان کار زار نه در آمده بود ولیکن بعد از وفات عمار بن یاسر حدیث شریف رسول الله علیه السلام را که در حق عمار فرموده بودند که عمار را اصحاب بغی قتل خواهند کرد . پیاد آورده شمشیر بر کشید و تا مقتول شدنش همراه معاویه بجنک مشغول گردید . سوم سهیل بن عمرو است که از بدریان و اصحاب کرام بود . چهارم خالد بن ولید است که هم از مهاجرین و هم از اصحاب کرام بود . در حق او بیس قرنی اختلاف واقع شده است . از طرف معاویه نیز حابس بن سعد الطائی بقتل رسیده است .

چون بقدر دوازده هزار نفر محاربهٔ مذکور را تقبیح نموده و از علی جدا شده در قریهٔ حرور نام فرود آمده شبث بن عمرو را امیر حرب و عبیدالله الکواری را پیشوای نماز ساخته کفند بیعت بخدای تعالی است . و طریق حق امر بالمعروف و نهی عن المنکر و ادارهٔ مملکت

هم شوراست و خلافت و امامت را انکار کرده و حکم کردانیدن شخصی مانند عمرو بن العاصی که ریختن خون مسلمانرا مباح کرده بود کناه عظیم میسر دهند . پس اسلام بسه فرقه متفرق گشته و علی از تفرقه اسلام بغایت دلننگ شده بعبدالله بن عباس گفت باید که بده حرورارفته اهل خروج را بکو که شما در ضلالت هستید . اما تا آمدن من با ایشان مباحثه مکن . عبدالله بن عباس بقریه حرورارفته باخوارج ملاقات کرد اما از بی صبری در میدان مباحثه و مناظره نیز درآمده بیان نمود که شما چرا نصب حکم را جایز ندیده از ما جدا شدید . وایه کریمه را خواند و گفت چون جناب خدادار قرآن شریف برای نصب حکم در میان زوجین امر نموده است . لاجرم در اختلاف امت نصب حکم بطریق اولی جایز نمیاید . گفتند فی الواقع خدای تعالی در میان زوجین و اختلاف حرث و صید بنصب حکم امر نموده است . ولیکن در چنین امر عظیم یعنی بر ریختن خون مسلمین حکم دونفر نفر موده و بغیر از ان حکم کردانیدن شخصی مانند عمرو بن العاصی هرگز جایز نیست . چونکه حکم را باید که عدل باشد . اگر عمرو عادل میبود پس ما چرا باوی جنگ میکردیم . ایامحاربه صفین برای در آوردن چنین کسان در دایره حکم کتاب الله نبوده است . اکنون شما در میان خود سسند مواعده را نیز که مخالف حکم کتاب الله است نوشته قبول کرده اید . هنوز ایشان درین مباحثه بودند که علی نیز رسیده در میان مجلس درآمد . و از مباحثه عبدالله که مخالف رأیش بود دلننگ شده بمحاضران چنان خطاب نمود و گفت ای حضرات میدانید که نصب حکم بافکار من نبوده . بل برای وافکار جمهور

شده است باینهمه چون بموجب قول کتاب الله حکم شرط شده است .
 پس این رجال را که می بینید من حکم نساختم . بل حکم کتاب را
 قبول کرده ام زیرا که کتاب خود بخود بحرف نمی زند بلکه رجال
 باوی نطق می کنند . باینهمه باتباع حکمی که مخالف امر خدا باشد
 مجبور هم نیستیم . سند مواعده نیز محض برای صیانت خون
 مسلمین قبول شده است . و اگر در میان مدت مذکور مخالفت بمسالت
 مبدل کرد چه زیان دارد . اکنون باید که ما باهم بکوفه برویم .
 چون کلام شیر یزدان باتمام رسیده همکنان بنطقش حیران شده از مخالفت
 سابقه ندامت را اظهار کرده عزیمت را بجانب کوفه باهم قرار داده
 بانقضای مدت معین منتظر گشتند .

(صورت حکم حکمین)

بعد از مرور مدت مواعده که عبارت از مدت شش ماه بود علی رضی الله
 تعالی عنه برای فرستادن همراه ابوموسی بدومه الجندل عبدالله
 بن عباس را بجای خود پیشوای نماز و شریح بن هانی را بر چهار
 صد نفر سردار ساخت و کفت در هنگام ملاقات بعمر و بن العاصی
 از طرف من بدین وجه بیان کن که ای عمر و بحق را دیده و دانسته پنهان
 مدار و برای حطام دنیا از جاده عدل عدول منمائی تا در هنگام مفارقت
 از دنیا یا نکار و شرمسار نشوی . و بدان که برداشتن چنین بار مسؤلیت
 هرگز جایز نیست . از طرف معاویه نیز عمر و بن العاصی بر چهار
 صد نفر رئیس شده بجانب دومه الجندل عزیمت نمود . چون شریح
 حرفهای علی را یکان یکان بدو بیان نمود . عمر و بسخن آغاز کرد
 و کفت من کی بامشورت علی حرکت کرده ام که امروز هم سخنش
 را گوش نمایم . شریح از کلامش برنجید و کفت ای فرزند نابغه

چون ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما باعلی استشاره کرده برأی او عمل می نمودند . پس تو کیستی که نفس خود را چنین مزیت می دهی . اگر چه بعد از آن هم بعضی دشنا مهایش داده بود ولیکن عمر و جواب نداده جدا شد . آورده اند که عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن الحرث و عبدالرحمن بن عبد یغوث و ابوجهم بن حذیفه و مغیره بن شعبه و بموجب بعضی روایات سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه نیز در آنجا حاضر بودند چون عمرو بن العاصی در پنهانی نیت آن داشت که فرزند خود را بحیله خلیفه گرداند بنابراین در هر بار که اجتماع میکردند در تعظیم و تکریم ابوموسی بدرجه مبالغه می نمود که تا ابوموسی سخن نمی گفت يك حرف هم بر زبان نمی راند و همچنین آهسته آهسته ابوموسی را جسارت سخن گفتن داده و در آخر اجتماع خودش بسخن آغاز کرد و گفت ای ابوموسی می دانی که عثمان بن عفان بظلم قتل شده است و معاویه و قومش ولی او هستند . و چون معاویه در میان قوم عرب صاحب حسب و نسب است . و در حسن سیاست هم مهارت تام دارد . اگر چه در اسلام قدم ندارد اما از سبب مصاهرت و کتابت رسول الله حق تقدم هم پیدا کرده است . پس چرا در خلافتش تردد می نمایی . ابوموسی گفت آری می دانم اما اگر خلافت بنسب می بود ابرهه بن صباح مستحق تری شد ولیکن در اسلام خلافت بر سوخ و قدم و در امر دین بفضل و قدم حاصل میشود . و اینهمه صفات در علی جمع شده اند . بغیر ازین در باب شریف النسب بودنش نیز شبهه ندارد . مگر چه فائده که اکنون در میان اسلام اختلاف فراوان واقع شده است و رفع آن هم بجز عزل علی و معاویه صورت نمی بندد .

لاجرم مصلحت آنست که عبدالله بن عمر بن الخطاب بجهت خلافت انتخاب
 گردد . عمر و کفت عبدالله بن عمر باداره چنين امر عظيم استعداد
 کافي ندارد . آيادر حق فرزندم چه مي فرماييد . ابوموسي کفت براي
 فرزند تو چيزي نمي گويم . هي دانم که صادق و فهميست . اما چه
 فائده که تو اورا هم در دريای فتنه انداخته لياقتش را سلب کرده
 هستي . بنا برين آنهم استحقاق خلافت ندارد . چون عمرو
 از کار فرزند خود نااميد شد . پس دامن معاويه را باز چست
 گرفته و حسن سياست و درجه کفايت و در ايتش را بمبالغه تمام بيان
 و بجهت انتخاب خلافتش الترام بر الترام مي نمود که ابوموسي بدو
 متوجه شد و کفت اي عمرو چون عرب بعد از کار زار چنين
 خونخوار تکیه بر تو زدند . پس ايشانرا باز در کرداب بلانداختن
 انصاف نيست . عمر و کفت شما بفرماييد تا از ايجا آريم . ابو
 موسي کفت اکنون مصلحت آنست که ما هر دو علي و معاويه را از
 مسند خلافت عزل نماييم . و بعد ازان اسلام بتامل فراوان باهم
 مشورت کرده ذاتي را که در حق همکنان نيکخواه و در اجراي امور
 منافع جمهور يد طولی داشته باشد براي خلافت انتخاب نمايند .
 عمرو ابن العاصي کويا از روي حق شناسي بر رأي ابوموسي افرين
 خواند و کفت آري رأي رزين و فکرمتين نيز همين است . بايد که
 زود در مجمع ناس در آييم . و اين رأي صواب را بجا حاضران اعلان نماييم
 القصه بعد از حصول اتفاق و اتحاد طرفين ابو موسي بمجمع درآمده
 بسخن کفتن حاضر شده بود که عبدالله بن عباس پهلويش نزديک
 شد و کفت چنان مي نمايد که اين حريف ترا فريب داده است .
 بنا برين مصلحت آنست که نخستين فتح کلامرا بدو تکليف نماي و بعد

ازان آنچه مقتضای رأی صائب و مناسب فکر ثاقب باشد اظهار فرمای . ابو موسی بسخن عبدالله کوش نداده بجانب حضار متوجه شد و گفت ای ناس بدانید که ما هر دو در رای و افکاری که در حق ملت انفع و اصلح باشد اتفاق نمودیم . یعنی علی و معاویه را خلع کرده امت را مخیر و مختار میگردانیم تا یکذات ستوده صفات را که افضل و اولی باشد برای خلافت انتخاب نمایند بعد ازان عمرو دهن پر مکر را باز و زبان حیله و غدر را دراز کرد و گفت ای ناس چنانچه ابو موسی دوست خود علی را خلع کرده است من نیز او را خلع کردم و معاویه را که ولی عثمانست و عثمان هم بظلم شهید شده است ابقا نمودم . و چون معاویه در باب حسن سیاست مهارت تمام دارد بنا برین از همکنان برای این مقام احق و الیقست . برین کلام ابن عباس با موسی ملامت کردن گرفت . ابو موسی گفت چه بدانم که این غدار مکار مرا بازی می دهد . بعد ازان روی بسوی عمرو گردانیده بعضی حرفهای سخت بر زبان آورد و گفت چون تو در حق من غدر کردی پس جناب پروردگار ترا هم در کار و بار و افکار ناسازگار ت موفق نکرداند . بعد ازان چنانچه ابن شریح از جای خود برجسته عمرو را با تازیانه زده بود عبدالله ابن عمر رضی الله تعالی عنه نیز بروجه آورده دست بردمی نمود که بعضی کسان در میان شان در آمده از یکدیگر جدا کردند . پس ابو موسی بجانب بیت الله و ابن عباس و ابن شریح نیز نزد علی رفته حقیقت حال را از سر تا پایان نمودند . علی کرم الله تعالی وجهه از غدر و مکر معاویه و عمر و بغایت محزون و مکدر گشته هر بامداد بعد از نماز دست نیاز بدرگاه خالق بی نیاز برداشته در حق معاویه و یاورانش بد دعا و گاه و بی گاه بادل خیرین بر طبع پر کین شان

نفرین کردن گرفت . و این معامله علی را شیعه ها کویامیراث
 محبت ایراث یافته رافضی شدند . معاویه نیز از اشنیده بمقابله
 بالمثل برپا شده و اگر چه علی تنها در حق اهل بغی و فساد طعن و تشنیع
 می نمود . ولیکن شیعه ها کویا بسنت علی پیروی می کنند .
 العیاذ بالله در حق شیخین مقدسین نیز که ایشانرا از آتش پرستی
 رهانیده در دین حق در آورده بودند زبان درازی میکنند . اگران
 ذوات بزکوار ایشانرا در دائره دین اسلام داخل نمی کردند آیا فضیحتی
 چنین در خاطرشان خطور می نمود نه نه . پس این چه غفلت و حماقت
 و چه عناد و جهالت است . خدای تعالی جمیع اقوام اسلامیه را از چنین
 چیزهای نامعقول نگاه داشته توفیق اتفاق و اتحاد دهد . بحرمت
 سید المرسلین و آلہ الامجاد

(جلد نخستین تاریخ اسلام ختام یافت)

انشاء الله تعالی بعد ازین در جلد دومین اختلاف خارجیان و امتناع
 ورزیدن اهل کوفه و دیگر طوایف عرب بنصرت علی رضی الله تعالی عنه
 برای ترتیب عسکر بچنگ معاویه که خلافت را غصب کرده بود .
 و کیفیت اختلاف در میان اسلام و ایراث ضعف بخلافت صادق .
 و اتفاق نمودن سه شخص بقتل علی و معاویه و عمرو بن العاصی برای
 رفع اختلاف اسلام . و شهادت امیر المؤمنین علی کرم الله تعالی وجهه
 و گذاشتن امام حسن رضی الله تعالی عنه خلافت را بمعاویه .
 و برخاستن حسین رضی الله تعالی عنه برای خواستن حق و شهید
 شدنش . و ظهور اختلاف عظیم در میان اسلام و استنکاف ورزیدن
 معاویه خورد از خلافت و ضعیف شدن بنیه اسلام از سبب اختلاف
 ایشان و نشستن مروان بن الحکم با اتفاق آرای صناید بنی امیه بر مسند

خلافت و فراهم آوردنش رأی متشمت اسلامی را و حیات ناز به یافتن اسلام
از سبب دفع اختلاف . و خدمات برکزیده امیر المؤمنین عبدالملک
بن ابی سفيان در باب توسیع دائرة اسلام و تقویت بنیان دین اسلام .
تذ ۱۹ حال و احوال اخلاص و سبب ترقی و تدنی بنی امیه . و صورت
۲۰ و مت خفیه بنی عباسیه در ممالک عراق و ایران و نشو و نما
۳۴ هر شدنش در اندک زمان . و عاجز ماندن بنی امیه از مقاومت
بن عباسیه و انقراض شان و ظهور فرعی از فروع شان در دیار اندلس
و ترقی معارف و مدنیت تا درجه اعلی در زمان ایشان . و ظهور
اختلاف در میان عائله بنی عباسیه و تثبیت و رزیدن شان با سبب
نامعقول برای دفع اختلاف . و انقراض دولت شان نیز بدلائل
یقینیه ذکر و بیان خواهد شد . و الله الموفق بالمراد
(فیاد هر ساعد علی بغیتی)
(و یا عمر کن بعض اسبابها)

✽ خاتمه ✽

چون جلد نخستین ترجمه حقایق الکلام فی تاریخ الاسلام که مقبول خواص
و عوام و منظور یکنانه کویان سعادت فرجام است باستحسان از باب معارف
و استصواب اصحاب عوارف ختام پذیرفت . پس هر که که مؤلف آن کتاب
مستطاب یعنی جناب دولتآباد صبحی پاشا از کثرت اشتغال فارغبال گشته
جلد نایش را بجمد کمال خواهد رسانید . انشاء الله تعالی مانیر آزاد
اندک زمان با نظار مشتاقان ذوی الافهام جلوه گرمی سازیم . اگر چه
ادهم فهم و فراست فارسان میدان فصاحت و بلاغت بسبب حرف اندازی
مرتبان که بضاعت از تکاپوی قرائت بازمی ایستد . با این همه بجهت
نقطه سخنان کین آکین و کج بینان سخن چین بعضی خطاها را نیز در پایین
با صواب مبدلی کردانیم

صواب	خطا	سطر	صحیفہ
کبریای	کبرای	۰۰۳	۰۰۷
ویدایش	پیدایش	۰۰۴	۰۰۸
الناسید .	النان	۰۲۱	۰۱۵
خا ش پرستی	مالکیدونیا	۰۰۶	۰۲۷
اکران .	کذا	۰۰۹	۰۳۰
ا فضحتی	انداز	۰۲۳	۰۶۹
اندوهدیر	اندوہیکن	۰۱۱	۱۰۸
حباب	جناب	۰۰۸	۱۰۹
تعبد	تعبد	۰۰۸	۱۱۲
کنانید	کناکنید	۰۱۸	۱۲۱
یزدجرد	یزدجرد	۰۲۳	۱۲۸
تیسفو	تیسفو	۰۱۹	کذا
زردبان	زربان	۰۰۲	۱۳۸
امده	امداه	۰۱۶	۱۷۲
احال	اهمال	۰۲۲	۱۷۶

۰۶۶	عمره حدییه	۰۲	دیباچه
۰۶۸	ارسال ایلیچیان بلوک	۰۶	مناجات
۰۰۰	برای دعوت دین اسلام	۰۸	دین اصلی و اختلاف ادیان
۰۷۱	پادشاهان جهانکبیر	۱۷	فرق نبوت با رسالت
۰۷۷	غزوه خیبر	۱۹	بحث در تحریف تورات
۰۷۹	فتح فک و وادی القرا	۲۰	نصرانیت و انجیل
۰۰۰	عمره قضا	۳۴	اعتقاد تثلیث
۰۰۰	غزوه جیش الامرا	۳۶	بحث قاعده تناسل
۰۸۲	فتح مکه	۳۹	معجزه
۰۸۷	غزوه حنین	۴۰	علم تجربی
۰۸۸	محاصره و فتح طائف	۴۱	علم تصادفی
۰۹۱	غزوه تبوک	۴۲	علم الهامی
۰۹۴	در آمدن قبیله ثقیف در	۴۵	حال و شان محمدی
۰۰۰	دین اسلام و هدم معبدلات	۴۷	مبدأ وحی
۰۹۵	در آمدن قبائل عرب فوج	۵۴	غزوه ایوا
۰۰۰	فوج در دین اسلام	۰۰	غزوه بدر
۰۹۸	حججه الوداع	۵۵	غزوه کدرو سو یق
۰۹۹	نصب نمودن رسول الله	۰۰	غزوه بنی قینقاع
۰۰۰	عالمان را با طرف و نواحی	۰۰	سریه زید
۱۰۲	ارتحال رسول الله علیه السلام	۰۰	غزوه احد
۱۰۸	بیعت سقیفه	۵۸	غزوه بیر معونه
۱۱۱	شماثل شریفه	۵۹	غزوه بنی النضیر
۰۰۰	اصول مذهب اهل سنت	۶۰	غزوه ذات الرقاع
۱۱۲	جبریه	۰۰	غزوه بدر الموعده
۱۱۵	معتزله	۰۰	غزوه دومه الجندل
۱۱۶	خلافت ابو بکر رضی الله عنه	۶۱	غزوه خندق
۱۲۸	استطراد	۶۳	غزوه بنی قریظه
۱۳۵	استطراد دیگر	۶۴	غزوه غابه
۱۳۶	وصیت نامه ابو بکر رضی الله عنه	۰۰	غزوه بنی المصطلق

صحیفه	فهرست جلد اول	صحیفه
۲۱۳	فتح موقن و غزا بودنا سلام	۱۳۷
۰۰۰	با اقوام ترکستان	۰۰۰
۲۱۴	فتح خراسان	۱۴۱
۲۲۰	شهادت عمرو و صورت شوری	۰۰۰
۰۰۰	و خلافت عثمان رضی الله عنهما	۱۴۶
۲۲۶	صفت عمر رضی الله عنه	۱۴۷
۲۳۳	والی شدن عبدالله بن عامر	۱۷۴
	ببصره و اصلاح اهل فارس	۱۷۶
	و خراسان	۱۸۱
۲۳۵	مبدأ فساد و تشمت آراء	ببصره
۲۳۷	استنساخ چند عدد مصحف شریف	۱۸۲
۲۳۸	قتل یزدگرد	وقعه مرج الروم و فتح بلاد سوریه
۲۳۹	مبدأ خروج ناس از طاعت عثمان رضی الله عنه	۱۸۶
۰۰۰	شهادت عثمان رضی الله عنه	۱۹۱
۲۴۶	محاکمه و قعه	۱۹۴
۲۵۴	نسب و قیافت عثمان رضی الله عنه	۱۹۵
۲۵۷	بیعت مردمان بعلی رضی الله عنه	۱۹۹
۰۰۰	وقعه جمل	۲۰۱
۲۶۴	بیعت عمرو بن العاص بهما و یه	فتح مصر
۲۸۳	وفات سلمان فارسی	۲۰۳
۰۰۰	محاربه صفین	وقعه نهاوند و فتح همدان و دیگر بلاد و قلاع
۲۹۴	مقتولان نامدار در صفین	۲۰۸
۲۹۶	صورت حکم حکمین	۰۰۰
		فتح دینور و صیره و سیروان
		۰۰۰
		فتح همدان و ماهین و غیره
		۲۰۹
		فتح کرمان و اصفهان
		۲۱۰
		فتوحات سنه ۲۲ هجریه
		۱۱۲
		فتح اذربایجان و شهر روز و صاندغان

* تاریخ بدایع *

در شهر شهر قسطنطنیه در (کتبخانه معارف) و در محله شهزاده باشی در قرائتخانه حاجی رشید . و نزدیک پل در (کتبخانه عثمانی) و غیره یافت میشود . در مالک محروسه قیمت مبلغ يك مجیده سفید و در فرنگستان مبلغ پنج شلنگ و در کردستان و ایران و امثال آن مبلغ پنج قران دارد .

قیمت (امثال لقمان فی تهذیب الالفاظ) که بجهت تسهیل تحصیل لسان بچهار زبان یعنی زبان عربی و فارسی و ترکی و فرانسوی برچهل و دو امثال عبرت اشمال ترتیب یافته است مبلغ پنج غروش و برای دیگر بلاد مبلغ يك شلنگ است . مکر در رساله مذکور در صفحه ۳۶ در مثال چهارم (ملخ) رابه (موش دشتی) و در صفحه دهم و در مثال چهارم (چکرکه) رابه (صحرا صحبانی) تبدیل و در هر افعال اقتداری بعد از حذف (۵) چون در صفحه ۳۸ در مثال هفتم (یافته نمی تواند) رابه (نمی تواند یافت) تقدیم و تاخیر باید کرد . کسانیکه مکتوب خواهند فرستاد باید که بر ظرفش بدین وجه بنویسند . این مکتوب در دار الخلافه استانبول در محله بکار بك بدو لخانه مرحوم حسیب پاشا بمساحب امتیاز اخبار دار الخلافه اسکندر افندی وصول باد .

س-ع

۲۹۷۶۹

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ پرمیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

تہذیب و تمدن

جامعہ اسلامیہ

کراچی

۱۔

۲۔

۳۔

۴۔

۵۔

۶۔

۷۔

۸۔

۹۔

۱۰۔

۱۱۔

۱۲۔

۱۳۔

۱۴۔

۱۵۔

۱۶۔

۱۷۔

۱۸۔

۱۹۔

۲۰۔

۲۱۔

۲۲۔

۲۳۔

۲۴۔

۲۵۔

۲۶۔

۲۷۔

۲۸۔

۲۹۔

۳۰۔

۳۱۔

۳۲۔

۳۳۔

۳۴۔

۳۵۔

۳۶۔

۳۷۔

۳۸۔

۳۹۔

۴۰۔

۴۱۔

۴۲۔

۴۳۔

۴۴۔

۴۵۔

۴۶۔

۴۷۔

۴۸۔

۴۹۔

۵۰۔

۵۱۔

۵۲۔

۵۳۔

۵۴۔

۵۵۔

۵۶۔

۵۷۔

۵۸۔

۵۹۔

۶۰۔

۶۱۔

۶۲۔

۶۳۔

۶۴۔

۶۵۔

۶۶۔

۶۷۔

۶۸۔

۶۹۔

۷۰۔

۷۱۔

۷۲۔

۷۳۔

۷۴۔

۷۵۔

۷۶۔

۷۷۔

۷۸۔

۷۹۔

۸۰۔

۸۱۔

۸۲۔

۸۳۔

۸۴۔

۸۵۔

۸۶۔

۸۷۔

۸۸۔

۸۹۔

۹۰۔

۹۱۔

۹۲۔

۹۳۔

۹۴۔

۹۵۔

۹۶۔

۹۷۔

۹۸۔

۹۹۔

۱۰۰۔

۱۰۱۔

۱۰۲۔

۱۰۳۔

۱۰۴۔

۱۰۵۔

۱۰۶۔

۱۰۷۔

۱۰۸۔

۱۰۹۔

۱۱۰۔

۱۱۱۔

۱۱۲۔

۱۱۳۔

۱۱۴۔

۱۱۵۔

۱۱۶۔

۱۱۷۔

۱۱۸۔

۱۱۹۔

۱۲۰۔

۱۲۱۔

۱۲۲۔

۱۲۳۔

۱۲۴۔

۱۲۵۔

۱۲۶۔

۱۲۷۔

۱۲۸۔

۱۲۹۔

۱۳۰۔

۱۳۱۔

۱۳۲۔

۱۳۳۔

۱۳۴۔

۱۳۵۔

۱۳۶۔

۱۳۷۔

۱۳۸۔

۱۳۹۔

۱۴۰۔

۱۴۱۔

۱۴۲۔

۱۴۳۔

۱۴۴۔

۱۴۵۔

۱۴۶۔

۱۴۷۔

۱۴۸۔

۱۴۹۔

۱۵۰۔

۱۵۱۔

۱۵۲۔

۱۵۳۔

۱۵۴۔

۱۵۵۔

۱۵۶۔

۱۵۷۔

۱۵۸۔

۱۵۹۔

۱۶۰۔

۱۶۱۔

۱۶۲۔

۱۶۳۔

۱۶۴۔

۱۶۵۔

۱۶۶۔

۱۶۷۔

۱۶۸۔

۱۶۹۔

۱۷۰۔

۱۷۱۔

۱۷۲۔

۱۷۳۔

۱۷۴۔

۱۷۵۔

۱۷۶۔

۱۷۷۔

۱۷۸۔

۱۷۹۔

۱۸۰۔

۱۸۱۔

۱۸۲۔

۱۸۳۔

۱۸۴۔

۱۸۵۔

۱۸۶۔

۱۸۷۔

۱۸۸۔

۱۸۹۔

۱۹۰۔

۱۹۱۔

۱۹۲۔

۱۹۳۔

۱۹۴۔

۱۹۵۔

۱۹۶۔

۱۹۷۔

۱۹۸۔

۱۹۹۔

۲۰۰۔

۲۰۱۔

۲۰۲۔

۲۰۳۔

۲۰۴۔

۲۰۵۔

۲۰۶۔

۲۰۷۔

۲۰۸۔

۲۰۹۔

۲۱۰۔

۲۱۱۔

۲۱۲۔

۲۱۳۔

۲۱۴۔

۲۱۵۔

۲۱۶۔

۲۱۷۔

۲۱۸۔

۲۱۹۔

۲۲۰۔

۲۲۱۔

۲۲۲۔

۲۲۳۔

۲۲۴۔

۲۲۵۔

۲۲۶۔

۲۲۷۔

۲۲۸۔

۲۲۹۔

۲۳۰۔

۲۳۱۔

۲۳۲۔

۲۳۳۔

۲۳۴۔

۲۳۵۔

۲۳۶۔

۲۳۷۔

۲۳۸۔

۲۳۹۔

۲۴۰۔

۲۴۱۔

۲۴۲۔

۲۴۳۔

۲۴۴۔

۲۴۵۔

۲۴۶۔

۲۴۷۔

۲۴۸۔

۲۴۹۔

۲۵۰۔

۲۵۱۔

۲۵۲۔

۲۵۳۔

۲۵۴۔

۲۵۵۔

۲۵۶۔

۲۵۷۔

۲۵۸۔

۲۵۹۔

۲۶۰۔

۲۶۱۔

۲۶۲۔

۲۶۳۔

۲۶۴۔

۲۶۵۔

۲۶۶۔

۲۶۷۔

۲۶۸۔

۲۶۹۔

۲۷۰۔

۲۷۱۔

۲۷۲۔

۲۷۳۔

۲۷۴۔

۲۷۵۔

۲۷۶۔

۲۷۷۔

۲۷۸۔

۲۷۹۔

۲۸۰۔

۲۸۱۔

۲۸۲۔

۲۸۳۔

۲۸۴۔

۲۸۵۔

۲۸۶۔

۲۸۷۔

۲۸۸۔

۲۸۹۔

۲۹۰۔

۲۹۱۔

۲۹۲۔

۲۹۳۔

۲۹۴۔

۲۹۵۔

۲۹۶۔

۲۹۷۔

۲۹۸۔

۲۹۹۔

۳۰۰۔

۳۰۱۔

۳۰۲۔

۳۰۳۔

۳۰۴۔

